پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۶۳ اسد ۱۳۸۴ - جولای ۲۰۰۵

آزادی دموکراسی عدالت اجتماعی



زلمی خلیلزاد گفت:

«امریکا با درسگیری از گذشته دیگر به تقویت بنیادگرایان نخواهد پرداخت.»

ولی ضیاء مسعود، قانونی، اسماعیل، سیاف، خلیلی و سایر جنایت سالاران را می‌پسندد زیرا «وُدَه» آنان در دست خودش است!

امضای «تفاهمنامه»
خیانت به استقلال افغانستان

آقای کرزی «تفاهمنامه همکاری استراتژیک میان امریکا و افغانستان» را به امضا رسانید که به موجب آن نیروهای نظامی امریکا اجازه خواهند یافت تا مدتی نامحدود و با آزادی عمل در افغانستان باقیمانده و پایگاه‌های نظامی داشته باشند. این مهمترین نکته‌ی تفاهمنامه است و چون حساسیت‌برانگیز است و مردم ما هرگز آن را نخواهند پذیرفت از اینجاست که باید تمهیداتی عوامفریبانه قبل از امضای آن صورت می‌گرفت که گرفت:

۱) جلسه‌ای یکروزه از اعضای لویه جرگه تصویب قانون اساسی دعوت شد که چون اکثر اعضایش بنیادگرا و غیر بنیادگرا و عناصر ضد ملی بودند، طبعاً شتابان و خندان و الله‌اکبر گویان به خواست کرزی به نیابت از امریکا رأی مثبت دادند. و به ملالی‌جویا که ممکن بود بار دیگر با الهام از روحیه و حرف دل مردم، افشاگر معامله باشد، هیچگاه فرصت صحبت داده نشد. از آن جدی‌تر این که، کار لویه جرگه با تصویب قانون اساسی پایان یافته بود و بنابرین دارای مشروعیت و صلاحیت تصمیم‌گیری روی مسئله‌ای ملی نبود. ولی چون امریکا عجله داشت و تا شروع کار پارلمان آینده ماه‌ها مانده بود، ازینرو تایید لویه جرگه‌ی سر تروریست‌ها و نوکران شان آسانترین و کوتاهترین راه کسب «تایید ملت» بود. ولی آقای کرزی نمی‌داند که این خود اولین سوراخ را در تفاهمنامه تشکیل می‌دهد.

۲) رسانه‌های دولتی و ظاهراً غیر دولتی یکدل و یکصدا بلافاصله شروع کردند به هر چه برجسته ساختن بُعد تعهد امریکا به کمک‌های همه جانبه به افغانستان ولی زیر زدن یا کاملاً کمرنگ نشان دادن یا توجیه نکته اصلی (حضور دراز مدت نظامی امریکا) در تفاهمنامه.

یکی از نیمچه ایدئولوگ‌های دولت و ناصحان کرزی به نام رسولی در پروگرامی تلویزیونی برای آنکه به زعم خودش حرف اخیر را در مورد به خیر و صلاح بودن تفاهمنامه برای افغانستان زده باشد مثال جاپان را داد که ببینید نیروهای نظامی امریکا در آنجا هست ولی این کشور به چه پیشرفت‌هایی که نرسیده است!

بقیه در صفحه (۷۴)

انتخابات پارلمانی زیر سایه‌ی اسماعیل، قانونی، خلیلی و سایر جنایت‌سالاران!

به انتخابات پارلمانی اگر باز هم به تعویق نیفتد، حدود سه ماه مانده است، فرصتی ناچیز و هیچ برای به اصطلاح «شفاف» و آزاد و بی‌تقلب برگزار کردن آن.

در شرایطی که جنایت‌سالاران در کلیه مقامات عالی در پایتخت و ولایات و سفارت‌های خارجی، حاکمان اصلی اند و بسیاری از ولایات و ولسوالی را تیول پدری خود می‌انگارند؛ در شرایطی که بوی وزیران و والیان و معینان و رئیسان قاچاقبر آنقدر بالا گرفته که رسانه‌های خارجی ناگزیر از اشاره به آنان شده اند؛ در شرایطی که دی‌دی‌آر حاصل قابل اعتنایی نداشته و انفجار هولناک دیپوی اسلحه یکی از خاینان جنایت‌سالار در بغلان نمونه کوچکی از وجود صدها دیپو از این قبیل در سراسر کشور

بقیه در صفحه (۷۷)

پیام زن

نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»
شماره مسلسل ۶۳ و ۶٤ سرطان ۱۳۸٤ ـ جولای ۲۰۰۵

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

rawa@rawa.org
www.rawa.org

در این شماره:

تظاهرات، فریاد فروخورده‌ی عوام یا «تحریکات و سؤاستفاده القاعده»؟

تظاهرات‌های اخیر در چند شهر که به قول غیر قابل اعتماد منابع سرکاری دست کم ۱۷ کشته در برداشتند، از سوی دولت و تقریباً تمامی رسانه‌ها به سادگی کار «عده‌ای آشوب‌طلب» و «دست بیگانه» خوانده شدند.

ولی دم خروس از لابلای این تبصره‌های آشنای انگلیس‌وار، ساواکی و خادی بوی، زمانی عیان شد که خود آقای کرزی گفت:

> «اشتباهات عملیات نظامی نیروهای امریکا، باعث ایجاد جوی از عصبانیت و بیزاری در افغانستان شده و در خشونت‌هایی که در جریان تظاهرات اخیر در جلال‌آباد و دیگر شهرهای افغانستان بروزکرد، نقش داشت.»
>
> (بی‌بی‌سی فارسی، ۱۵ می ۲۰۰۵)

منتها اگر او کمی شهامت، صداقت و واقعبینی به خرج می‌داد وقتی کشتن مردم بیگناه توسط امریکاییان را به راحتی «اشتباه» می‌گوید باید تمام دم و دستگاه تحت رهبری‌اش را فاسد، خاین و ضد مردمی می‌نامید. چراکه دستگاهش پر از مردان و زنان جنایت‌سالار یا آنانی است که به خاطر مقام و چوکی از هیچ پستی و سازش با جنایت‌سالاران روگردان نیستند.

آقای کرزی روی «اشتباه» اصلی انگشت گذارده نکته‌ای که به خودی خود کافی است «خشونت» در تظاهرات را قابل فهم نماید. مردم خواهند گفت: «امریکاییان به جای سر به نیست کردن القاعده و سگان طالبی و گلبدینی آن، دلبندان معصوم ما را می‌کشند و حتی بر زنان ما دست می‌برند و اکنون می‌بینیم که حامدکرزی نمایندگان فالتومشر شده‌ی لویه جرگه را ناگهان دعوت می‌کند تا برای به گرو دادن افغانستان به امریکا تائید آنان را داشته باشد. این اگر به غیرت کرزی و اعضای نامرد و نازن کابینه‌اش بر نمی‌خورد، مردم را تا استخوان شان می‌سوزاند؛ پس علیه امریکا و کرزی شعار می‌دهیم و هر چه را مظهر تسلط امریکا و متحدان بر کشور ببینیم از جمله اینجوهای بیکار و جاسوس پیشه را به آتش می‌کشیم و...»

وقتی مردم می‌بینند وزیری که می‌خواست دکان‌های بسیاری از اینجوهای مشکوک را تخته نماید، «دیوانه» معرفی شده عذرش خواسته شد، برای آنان چه راهی «مودبانه و متمدنانه» در اعتراض علیه اینجوها (این در واقع دست و پای نفوذ کشورهای بیگانه در کشور) و علیه برکنار ساختن رمضان‌بشردوست باقی می‌ماند جز حمله‌ای نسبتاً گرم بر آنها؟

ولی تنها «اشتباه» امریکا یا کثافت‌کاری‌های کابینه فاسد آقای کرزی نیست که تظاهرات اخیر را تا حدودی توده‌ای و همراه با آتش‌سوزی‌هایی ساخت. با نگاهی سطحی به واقعیات عذابدهنده و کارنامه ننگین کابینه است که می‌توان و باید به جستجوی علت رادیکال شدن تظاهرات رفت:

ـ قاتلان محصلان، قاتلان داکتر عبدالرحمن و... با آنکه شناسایی شده اند نه فقط محاکمه نمی‌شوند که با آرامش خاطر بر سرکار اند؛

ـ بی‌ناموسان متجاوز به رحیمه گک ۱۳ ساله با اتکا به «ائتلاف شمال» مست و خرامان به زندگی ادامه می‌دهند؛

ـ جیحون بی‌ناموس سردسته قاتلان حبیب‌اله‌حیدری در حفاظ «مارشال» صاحب قرار گرفته و به زودی‌ها به خیر خارج فرستاده می‌شود اگر تا هنوز نرفته باشد؛

ـ آمنه بی‌پناه را عده‌ای سگان «ائتلاف شمال» سنگسار می‌کنند و آب از آب تکان نمی‌خورد گویی مرغی با سنگباران کشته شده باشد؛

ـ در حالیکه هنوز در کشور ۱۰۰ نفر عسکر تعلیم یافته وجود نداشت، جانی بدنامی چون فهیم، ناگهان «مارشال» اعلام می‌شود؛

ـ بی‌ناموسان بنیادگرا اولاً زنانی را پس از تجاوز دستجمعی می‌کشند و بعد برچسب «فاحشه» راکه فقط و فقط شایسته خود شان است به آنان می‌زنند؛

ـ بلیون‌ها دالر کمک‌های خارجی که اگر در دست‌های نسبتاً پاک و مطمئن می‌افتاد، می‌توانست چهره کشور سوخته را تغییر دهد، به طور بیسابقه‌ای به جیب زده شده است؛

ـ ربایندگان کودکان دستگیر می‌شوند اما به زور جنایت‌سالاران و عوامل شان بلافاصله یا پس از چند روزی رها می‌شوند؛

ـ کریم‌خلیلی جنایت‌سالار شخصاً مداخله کرده و همدستان آدمکش‌اش را از چنگ قانون می‌رهاند؛

ـ قاتل مردم و ویرانگر شهر کابل احمدشاه‌مسعود «قهرمان» جار زده می‌شود و حالا یکیٔ از شرکای جهادیش مزاری را هم می‌خواهند به همان سان رنگ و روغن بزنند؛

ـ ربایندگان سه امدادگر خارجی شناسایی می‌شوند اما هویت آنان و اینکه سر و پای شان کجا بند بود با بیشرمی رذیلانه‌ای تا امروز و یقیناً تا به آخر کتمان می‌شود چراکه بهر حال پای دخالت «مارشال» و وزیر خارجه و یونس قانونی یا سایر «قیادیان» «ائتلاف شمال» نباید در قضیه عیان شود؛

ـ دزدان شیرپور کماکان بر خر مراد سوار می‌مانند؛

ـ سفارتخانه‌ها و قونسلگری‌ها عموماً قلمرو جنایتکاران باند داکتر عبداله، قانونی، فهیم و شرکا می‌باشد که وسیله خوب عیاشی و هرزگی و پول‌اندوزی آنان به شمار می‌رود؛

ـ تورن اسماعیل پس از زدن بلیون‌ها دالر عایدات بندر اسلام‌قلعه، ارتکاب آن همه برخوردهای بی‌ناموسانه نسبت به زنان و سگ‌جنگی‌هایش، با اعزاز و احترام به کابل انتقال یافته و وزیر می‌شود؛

ـ ملا شینواری گلبدینی با وصف نوشتن آن استغاثه نامه‌ی مفتضح و استفراغ‌آورش به دولت امریکا در مورد زلمی‌خلیلزاد کماکان در راس قوه قضائیه باقی می‌ماند؛

ـ شرفباخته‌ای مثل بشیربغلانی والی فراه می‌شود و پس از اعتراض شدید مردم، عصاره‌ی ارتجاع دیگری در حد اوکودن، بد سابقه، نالایق و فاسد به اسم اسداله‌فلاح بر مردم آن ولایت تحمیل می‌شود؛

ـ عطامحمد جنایت پیشه بعد از خسته شدن از سگ‌جنگی با دوستم و چاپیدن و اذیت مردم، مزدش را با والی شدن دریافت می‌کند؛

ـ به رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری خیانت می‌شود و اکنون هیچکس تردید ندارد که پارلمان آینده نیز در دست جنایت‌سالاران و نوکران شان خواهد بود؛

ـ صبغت‌اله‌مجددی به جای آنکه واداشته شود تا حساب ۱۰ ملیون دالر کمک پاکستان را بدهد، رئیس لویه جرگه و حال هم ریاستی خاص برای این نعش مسخره باز می‌شود تا عفو طالبان و گلبدین و گلبدینی‌ها را اعلام نماید؛

ـ برای تحقیق هر مسئله‌ای که ذهن مردم را اشغال کند، حامدکرزی فوری از ایجاد «کمسیون» می‌گوید تا به چشم و دهان مردم خاک پاشیده و سر و صدای مسئله را تا ابد زیر زند که مبادا همکاران جنایت‌سالارش افشا شوند؛

ـ روی دلیل سقوط طیاره کام‌ایر، ایجاد زندان و شکنجه گاه خصوصی توسط چند امریکایی و افشا شدن رابطه قانونی و کرزی با آنان، بی تربیتی اخیر اسماعیل در هرات، خورد و بردهای شاروالی کابل و ریاست‌ها و وزارت‌های مختلف، گزارش «نیویارک تایمز» در مورد قاچاقبر بودن چند وزیر و والی و صدها مسئله دیگر با چشم‌پارگی باور نکردنی‌ای پرده کشیده می‌شود؛

ـ روزنامه‌نگاران شریف که خواستار روشن شدن حقایق باشند، از سوی جنایت‌سالاران تهدید می‌شوند که این موجب شده تا اغلب نشریات به خودسانسوری تمام و کمال بپردازند و از آزادی مطبوعات جز کاریکاتوری اثری بر جای نماند؛

ـ پوهنتون نبراسکا کتاب‌های درسی با کثیفترین و ارتجاعی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین محتوا را که از سوی بنیادگرایان تألیف و تدوین شده اند، در سراسر کشور چاپ و توزیع می‌کند تا چند نسل دیگر نیز کودکان ما از کسب دانش امروزی محروم مانند؛

ـ چند هزار کودک و جوان و سالخورده از سرمای زمستان در سراسر کشور و در ۴ کیلومتری ارگ جان می‌دادند ولی کار وزیر صحت به این خلاصه می‌شد که خود را به زمین و زمان بزند تا رقم وحشتناک مؤسسات جهانی را شرمنده شرمنده انکار و آن را کوچک نشان دهد که البته جایی را نگرفت؛

ـ شماری از پلیدترین خاینان ملی و جنایت‌سالاران معلوم‌الحال که مردم تشنه‌ی محاکمه و مجازات آنان بودند، با تشویق و حفاظت دولت وقاحت را به سرحدی رساندند که خود را کاندید ریاست جمهوری کردند؛

ـ جنایت‌سالارانی قاچاقبر مثل «جنرال» داوود و ظاهراغبر و همدستان شان در راس ارگانی نصب می‌شوند که وظیفه‌اش مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر است؛

و...

به همگان و حتی به آقای کرزی و امریکاییان هویدا است که این لیست به اندازه بی پایانْ بودن رنج‌های مردم افغانستان پایان نخواهد داشت.

پس در وضعی اینگونه شکنجه آفرین چرا باید عربده و شاخ کشید اگر مردم به تظاهرات خشمآگین رو می‌آورند؟ باید یا کاملاً از حس و عزت و غیرت انسانی عاری بود، یا سرشار از حقارت و پستی چسپیدن به مقام به هر قیمتی در دولت موجود یا جیره‌خوار این و آن دستگاه استخباراتی و یا هم لااقل بی‌شعور و احمق بود که با وجود حتی یک واقعیت فوقاً ذکر شده، انتظار نداشت که با انتشار خبر «نیوزویک» بخش‌هایی از مردم فرصت را برای بروز مقداری از خشم و نفرت فرو خورده‌ی شان غنیمت نشمارند.

برای به اصطلاح سخنگوی وزارت داخله آقای مشعل و ذوات سرکاری دیگر بسیار آسان است و در واقع همینطور تعلیم یافته اند که در هر تظاهراتی ضد دولتی باید «دست خارجی»، «دست القاعده» و «دست گلبدین و طالبان» را ملاحظه کنند.

اما اگر بینش اینان اندکی عاری از آلودگی سرکاری می‌بود، با در نظرداشت رسیدن کارد بنیادگرایان و همکاران به استخوان مردم و تمامیت اوضاع فجیع جاری مشکل نبود می‌فهمیدند که به جای قدر قدرت نمایاندن القاعده و عمله طالبی و گلبدینی آن، بهتر است به حاکمیت پر فساد و خیانت وزرا و رئیسان و سفیران و... توجه مبذول

بقیه در صفحه (۶۳)

... و تظاهرات تخار لگدی بر دهان همه لجن‌پاشان بر اعتراض‌های مردمی

کارهای اساسی مجله تمام شده بود که شنیدیم در رستاق، چاه‌آب و دشت‌قلعه تخار چندین هزار نفر دست به تظاهرات زده که کشته و زخمی در پی داشته است. تظاهرات با شکوه مردم شرافتمند تخار علیه ستمکاری‌های جنایت‌سالاران خون‌آشام و منجمله قومندانی



در تظاهرات تعداد زیاد زنان شرکت داشتند

بی‌ناموس موسوم به محمود است که بنابر گزارش بی‌بی‌سی فارسی (۲۹ جون ۲۰۰۵) به دختری جوان در روستایی تجاوزکرده اما مقامات کثیفتر از محمود به مسئله اعتنایی ننموده اند.

سلام بر مردمی که بیهراس از انتقام‌جویی گرگان جهادی، به پا خاسته و جنایت‌سالاران پست و پر نخوت را به لرزه می‌افکنند!

حالا متاسفانه مجال نیست که به چند و چون تظاهرات تخار بپردازیم. فقط می‌خواهیم از حامدکرزی، کابینه، لطف‌اله‌مشعل‌ها، رسانه‌های چاپی و برقی و تشکل‌هایی که تظاهرات جلال‌آباد و شهرهای دیگر را با چتلی «دست القاعده و طالبان» آلودند وکوبیدند، بپرسیم که: بسیار خوب، در آن اعتراض‌ها آن «دست» بود و بناءً سزاوار تقبیح. اما تظاهرات تخار چطور؟ آیا در آنجا هم چشمان مبارک تان آن «دست» ترسناک را می‌بینند؟

اگر نه، پس درصورتی که شما واقعاً علیه تروریست‌های القاعده و سگان وطنی‌اش «حساس» باشید؛ در صورتی که به دموکراسی معتقد باشید و رذالت و بیشرافتی حاکم از سوی مافیای جهادی و شرکا را در ارکان دولت منکر نشوید و نتیجتاً به مردم کارد به استخوان رسیده حق بدهید که اعتراض‌های شان را به شکل تظاهرات نیز بیان دارند؛ در صورتی که از دروغگویی و عوامفریبی و سالوسی بیزار باشید و بالاخره در صورتی که شرم کنید از اینکه به هر خیزش مردمی برچسب تیار و آسان «دست القاعده» را بزنید، پس بفرمایید تظاهرات تخار را بستایید چراکه هیچ فرومایه‌ای حاضر نخواهد بود به آن مهر «دست خارجی» مزدوران القاعده‌ای، گلبدینی و طالبی را زده و آن را محکوم سازد چون خیزشی است علیه جنایتکارانی که زیر سایه «ائتلاف شمال» شب و روز را به قاچاقبری، ستمکاری و بی‌ناموسی می‌گذرانند و مردم هرگز آنان را نخواهند بخشید.

شما که برای تحقیر تظاهرات جلال‌آباد بلافاصله مدفوع



صحنه‌ای از تظاهرات

گلبدین و طالبان را به سوی آن حواله کردید، حالا بفرمایید تظاهرات تخار را تایید و تکریم کنید تا بگوییم که ریاکار نیستید، نه با اشاره دیگران بلکه با مغز خود می‌اندیشید؛ در برخورد به تظاهرات پیشتر

بقیه در صفحه (۸۰)

گودرزی زنده خواهد ماند



شاعر بدنام خوشخانه‌ای مدیحه سروده و از این راه به دولت آلوده‌ی کرزی و در واقع رژیم ایران هر دو تقرب می‌جویند.

انتشار مقاله‌های گودرزی در چنین شرایط شغالی در کشور بی‌نهایت ارزنده و موثر بوده است.

ما از آنانی که داکتر محمودگودرزی را ستوده و یادش را صمیمانه گرامی می‌دارند، قلباً آرزو می‌نماییم تا به راه و دیدگاه و مشخصاً نگاه او به افغانستان پای بفشرند که در واقع عملاً وجدی‌ترین و صادقانه‌ترین ارجگذاری به شخصیت گرانقدر و ارثیه ماندگارش خواهد بود.

او زمانی نوشت: «مینا زنده خواهد ماند»، و حالا هم بایسته است بگوییم: گودرزی زنده خواهد ماند. ▣

باید راه محمودگودرزی را ادامه داد

داکتر محمودگودرزی نویسنده بزرگ و مبارز ایران و دوست شفیق و راستین مردم افغانستان پس از جدالی طولانی با سرطان (که به خودی خود آموزنده است) چشم از جهان بست و بدین ترتیب همه‌ی دوستدارانش را به غم نشاند، «راوا» را مخصوصاً زیرا یگانه نویسنده نامدار آزادیخواه ایرانی بود که درد و مسئله اساسی مردم ما را می‌شناخت و مطالب فراوانی درباره افغانستان مبتلا به طاعون بنیادگرایی به رشته تحریر درآورد. نوشته‌های او به ویژه راجع به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» یا «پیام زن» همچون تیری در چشم آن شاعران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران تر دامن وطنی فرو می‌رود که اگر از یکسو مقابل جنایت‌سالاران بنیادگرا و معامله گری‌های ضد مردمی کرزی سکوتی مرگبار اختیار می‌کنند، از سوی دیگر حمله به «راوا» را بهترین راه اظهار بندگی و وفاداری در برابر غرب و ایران، و برداشتن کلاهی از نمد سخیف و ننگین دولت می‌دانند.

البته نوشته‌های گودرزی درباره افغانستان روی آن عده از شاعران و نویسندگان ایران نظیر اسماعیل خویی، علی سپانلو، پرویزخایفی، چنگیز پهلوان، علی صالحی، رضادقتی و... را نیز زرد نگهمیدارند که به جای کوشش در راه ایجاد همبستگی بین نیروهای انقلابی و دموکراسی طلب افغانستان برای جلاد کابل احمدشاه‌مسعود یا فلان

گودرزی، عزیز همه آزادیخواهان

جنبش آزادیخواهی ایران، یکی از دلسوزترین، پرکارترین روزنامه‌نگاران و پژوهشگران سیاسی خود را از دست داد.

داکتر محمودگودرزی از آن روشنفکران مبارز و ترقی‌خواه نادر بود که در دوره‌های متلاطم تاریخ ایران نه به مثابه فردی منفعل بلکه همچون فردی آگاه زیسته بود و از طریق رسانه‌های چاپی در راه ترویج آموزش سیاسی و ارتقای آگاهی مردم می‌کوشید.

گودرزی در ۱۹۳۳ در تهران به دنیا آمد و از ۱۵ سالگی به روزنامه‌نگاری رو آورد و هنوز ۲۲ ساله نشده بود که روزنامه «همبستگی» را انتشار داد. عشق او به رسانه‌های چاپی از همین جا آغاز گردید. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ به کار در دو روزنامه «داریا» و «عصر تهران» پرداخت. گودرزی جوان به کویت رفت و در ورکشاپی مشغول به کار شد تا پولی به دست آورد. او به تهران بازگشت و با پولی که اندوخته بود چاپخانه‌ای را خرید تا آثار نویسنده و مورخ شهیر احمدکسروی را منتشر سازد.

در ۱۹۵۱ برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در رشته روزنامه‌نگاری از یونیورستی مونتسر فارغ شد. در آنجا غیر از نشریه «Industry Carrier»، با «سداما» همکاری داشت که نخستین نشریه جنبش سیاسی دانشجویان ایرانی در آلمان به شمار می‌رفت. «سداما»

به مثابه وحدت‌دهنده‌ی فعالیت‌های دانشجویان ایرانی ضد شاه در خارج نقش مهمی در سال‌های قبل از انقلاب بازی کرد.

گودرزی در آلمان مجله «باختران امروز» را بنیاد نهاد که نشریه رسمی «جبهه ملی دموکراتیک ایران در خارج» بود. و نیز پس از کودتا بر ضد حکومت مصدق، در «آوازه» نشریه‌ای ضد شاه به‌کار پرداخت.

در ۱۹۷۶ به امریکا پناهنده شد و با داکتر راحله‌رضایی ازدواج کرد. در آنجا از یونیورستی هوارد دکترایش را درکاربری تکنولوژی در آموزش و پرورش گرفت و با نام‌های مستعار «محمود صادقپور» و «نویده سرشار» به نشریه «ایرانشهر» به سردبیری احمدشاملو پیوست.

در ۱۹۸۵ با عده‌ای دیگر «کمیته دوستداران فرهنگ ایران» و نشریه‌اش «پر» را بنیاد گذاشت که مسایل و مباحث سیاسی مربوط به چپ‌های ایران را مطرح می‌نمود.

گودرزی در ۱۵ سال گذشته با نشریات فراوانی منجمله «خاوران»، «علم و جامعه»، «ایرانیان» کار می‌کرد تنها برای «شهروند» بیش از ۱۰۰۰ مقاله نوشت.

بقیه در صفحه (۶۵)

در سوگ محمودگودرزی:

ما میدانستیم که محمودگودرزی ارجمند ما در بیمارستان با سرطان دست به گریبان است ولی آرزو میکردیم که اگر بهبود یافتن از آن ناممکن است لااقل وضع او در همین گونه سالها باقی بماند و خبر توانفرساتری از وی نشنویم. اما دیروز دوستی خبر هولناک خاموشی ابدی این دوست بزرگ مردم افغانستان و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را تلفنی به ما گفت.

بعضی از مبارزان تابناک قلمبدست نظیر پوینده‌ها، مختاری‌ها، شریف‌ها و... را رژیم جنایت و خیانت ایران در داخل ترور میکند ولی بوده و هستند بسیار نویسندگان و شاعران ایرانی در خارج کشور که اگر چه تا حدودی دور از تیررس ولایت فقیه جنایت‌پیشه اند، با این هم رنج زندگی در غربت و نبودن با مردم ایران و پیکار شان، آنان را انواع بیماری‌های خبیث به خباثت رژیم خون‌آشام در هم پیچیده و به حضور مغتنم و موثر و روشن بخش آنان در صف نبرد آزادیخواهانه مردم ایران پایان می‌بخشد. در واقع هر دو دسته قربانیان جمهوری آدمخوار بوده و سنگینی مرگ شان به سنگینی دماوندکوه است. و داکتر محمودگودرزی نیز در شمار آن پیکارگران در خارج بود که اکنون دیگر بارش گرز قلم و اندیشه‌اش را بر سر جنایتکاران حاکم در ایران و افغانستان شاهد نخواهیم بود.

برای مردم روشنفکران انقلابی و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» مخصوصاً از دست رفتن داکتر محمودگودرزی جان‌گدازتر است زیرا در شرایطی که رضادقتی‌ها، علی‌سپانلوها، پرویزخایفی‌ها، علی‌صالحی‌ها و... پرده آزرم و وجدان خود را دریده و برای یکی از سرکردگان دارهای جنایت‌پیشه بنیادگرا ـ احمدشاه‌مسعود هم‌آوا با رژیم ایران به نوحه‌گری، تبلیغ و «قهرمان ملی»سازی میپرداختند، محمودگودرزی ماهیت وی را به مثابه یک بنیادگرای مزدور و دشمن مردم افغانستان برملا مینمود؛ در شرایطی که اسماعیل‌خویی برای نامردکی خادی ـ جهادی و کلان شده در «خوشخانه»های برهان‌الدین‌ربانی و شرکا، و دشمن پلید قسم خورده «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ـ لطیف‌پدرام ـ شعر میسراییده، محمودگودرزی با بزرگواری و ستایشگرانه درباره «راوا» و مبارزه‌اش مینوشت و بدینترتیب میخواست به احزاب، سازمانها و فرهنگیان ایران حالی نماید که اگر میخواهند در جبهه آزادی و بنیادگرایی در افغانستان بایستند باید در کنار «راوا» این یگانه و قدیمی‌ترین سازمان زنان ضد بنیادگرایان و مالکان خارجی آنان با خود بزرگ‌بینی و یا ساده‌لوحانه نگذرند که چه بسا در دام هیاهوی کرکننده‌ای مافیای «ائتلاف شمال» گیر کرده و کار شان به افتضاح‌خویی، سپانلو، خایفی و... بکشد.

راستی اگر نوشته‌های داکتر گودرزی نمی‌بود چگونه میشد برای فرهنگیان قومپرست پشتون ثابت نمود که خویی‌ها و دقتی‌ها وغیره نمایندگان فرهنگ و ادب انقلابی ضد بنیادگرایی ایران نبوده داغ سیاه همنوایی اینان با ولایت فقیه جنایت‌پیشه نمیتواند بر جبین کلیه قلمبدستان متحد ایران بچسبد؟

داکتر محمودگودرزی پل‌های همبستگی بین مبارزان و مردم ایران و افغانستان را که داشت با نکبت نام‌های فوق آهسته آهسته خراب میشد، با موضعگیری‌های قاطعانه‌اش استوار نگهداشت. و از این جهت هم نوشته‌های معین وی درباره افغانستان دارای ارزش تاریخی گرانقدری اند.

دیگر کاکا محمودگودرزی را نداریم که برای امر آزادی مردم افغانستان بنویسد؛ دیگر کاکا محمودگودرزی را نداریم که از «راوا»ی از چهار سو در محاصره سگان بنیادگرا و شرکا و صاحبان شان بنویسد؛ دیگر نام کاکا محمودگودرزی را بر تارک مقاله‌ای در «شهروند» نخواهیم دید.

اما تردیدی نداریم که موضع و راه او را دهها و صدها نویسنده و اندیشمند آگاه، مسئول و شرافتمند ایران دنبال خواهند کرد، به افشای ادیبان تسلیم شده به ملایان تبهکار در ایران و افغانستان خواهند پرداخت و تمام نیرو و استعداد شان را در راه تحکیم همبستگی هر چه رزمنده‌تر و عمیقتر نیروهای آزادیخواه افغانستان و ایران به کار خواهند گرفت. امری که به یقین آرزوی آتشین محمودگودرزی و کلیه نویسندگان و شاعران شهید ایران به حساب میآمد.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در مصیبت جانفرسای خاموشی محمودگودرزی مبارز و دانشمند فرهیخته خود را با همسر عزیز ایشان، نشریه «شهروند»، همرزمان، تمام سازمانها و مردم آزادیخواه ایران شریک میداننند.

بگذار اندوه عظیم به ابدیت پیوستن محمودگودرزی را با تشدید نبرد تا به آخر علیه بربریت خونین مذهبی در ایران و افغانستان تسکین بخشیم!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۰ اپریل ۲۰۰۵

زویا فرزند قهرمان روسیه

مردم اتحاد شوروی سابق یا روسیه امروزی در مبارزه شان علیه استبداد و به خاطر آزادی و عدالت اجتماعی سهم عظیمی در تاریخ بشر ایفاکرده اند. اگر چه از چند دهه اخیر به اینسو دولت‌های این کشور دچار آنچنان فساد، خیانت و توسعه‌طلبی شدند که سرانجام به فروپاشی کاملش انجامید؛ اگر چه افغانستان خود مورد اشغال بیرحمانه اتحاد شوروی قرارگرفت و این دولت دهسال تمام کوشید سگان پست پرچمی و خلقی‌اش را بر گرده ملت ما سوار کند؛ اگر چه کشورهای متعدد دیگر نیز از اتحاد شوروی به مثابه دومین ابرقدرت متجاوز و زورگو فراوان آسیب دیدند، ولی این همه نمی‌تواند بر سراسر تاریخ پر افتخار مردم روسیه سایه افکند چنانچه با چند سال حاکمیت جنایتکاران طالبی و «ائتلاف شمال» مسخره است اگر کسانی همه‌ی مردم افغانستان را همانند این مافیای خون‌آشام، مردمی‌آدمکش، قاچاقبران هروئین، خواهر و مادر نشناس، دلال بیگانگان و میهنفروش بدانند. حساب مردم روسیه با حساب دولت‌ها و حزب کمونیست فاسد و خاین آن یکی نیست چراکه آنان خود در منگنه خودکامگی و خیانت حزب حاکم ستم می‌کشیدند.

یکی از تابناکترین صفحات، تاریخ روسیه جنگ کبیر میهنی آن می‌باشد. مردم روسیه پیروزی بر فاشیزم را به بهای ۲۰ ملیون قربانی به دست آوردند. و زویا یکی از نامدارترین و جاودانه‌ترین قهرمانان این جنگ به شمار می‌رود.

متاسفانه تا حال در هیچ یک از شماره‌های «پیام زن» درباره زویا چیزی نیامده است. عجالتاً این مطلب مختصر را با ابراز امتنان از ارسال‌کننده‌ی آن تقدیم می‌کنیم تا آینده که سعی خواهیم کرد شرح حال نسبتاً مشروحتر او را منتشر سازیم تا خوانندگان در کنار میناها و ملالی‌ها و ناهیدها و رزمندگان حماسه آفرین ایرانی و فلسطینی و... به این اسطوره‌ی جانباخته نیز ارج گذاشته و او را در مبارزه شان بر ضد سرطان بنیادگرایی و سایر دشمنان آزادی و دموکراسی سرمشق قرار دهند.

پ ـ ز

در آن بعد از ظهر هوا فوق‌العاده سرد بود. آلمانی‌ها مردم دهکده پتریشیوا در ۷۰ کیلومتری مسکو را واداشتند تا شاهد صحنه اعدام باشند. مردم وقتی دختر جوان را می‌دیدند که با پاهای برهنه به سوی جایگاه اعدام قدم بر می‌دارد از شدت سرما و بهت‌زدگی کرخت شده بودند. دختر با آنکه مورد شکنجه و بدرفتاری قرار گرفته بود، روحیه‌ای قوی داشت.

دختر زویاکاسموديميانسکايا یا چنانکه خودش می‌گفت تانیا نام داشت و داوطلب کار در سرویس اطلاعاتی در منطقه کونتسوو شده بود. این مرکز به سربازان تعلیمات اجرای عملیات خرابکارانه در پشت خطوط آلمانی‌ها را می‌داد. زویا قبل از اعدام این کلمات را بر زبان راند که تا امروز مردم روسیه آنها را به خاطر دارند: شما تمام ۲۰۰ملیون را اعدام نمی‌توانید! رفقای من انتقامم را خواهند گرفت! اتحاد شوروی پیروز خواهد شد!

بعدها این کلمات، شعار اردوی شوروی و خلق شوروی شدند.

به قرار نوشته «پراودا» (۲۶ نوامبر ۲۰۰۲) اخیراً معلوم شد که یکی از اعضای گروه زویا به او خیانت کرده است.

زویا با دو تن دیگر از اعضای گروهش به دهکده پتریشیوا رفته و هر کدام به سمت‌های مختلف پراکنده شدند. آنان ماموریت داشتند تامقر



زویا (۱۹۲۳ - ۱۹۴۱)

فرماندهی، خانه‌ها و طویله آلمان‌ها را به آتش کشند. آلمان‌ها

بقیه در صفحه (۶۹)

دروغگویی و ریاکاری مسعوده جلال



صفحه ۳، سال سیزدهم، شماره ۸۱۵ سه‌شنبه ٤ شهریور ۱۳۸۲ شهروند

این پزشک زن می خواهد رئیس جمهور افغانستان شود

خبرگزاری آلمان

ترجمه: جواد طالعی ـ دفتر اروپایی شهروند

نامزد ریاست جمهوری: برای جذب سرمایه های خارجی باید امنیت در سراسر افغانستان برقرار شود. من افراد مسلح را خلع سلاح، جنگ سالاران را خلع قدرت و جنایتکاران جنگی را به دادگاه بین المللی لاهه تسلیم خواهم کرد!

دکتر مسعوده جلال

... نخستین انتخابات آزاد افغانستان که ... شود، سرسخت ترین رقیب حمید ...

حکومت کرزای که از سوی جامعه جهانی پشتیبانی می شود، تاکنون هیچ برنامه ای ارائه نداده است. این حکومت بند و بست چی است و تحت نفوذ جنگ سالاران قرار دارد. اعضای حکومت در دفاتر خود نشسته اند و انتظار کمک های ... کشند. اما روشن نیست چه بر سر کمک های دریافتی آمده ...

انبوهی از بریده‌های «شهروند» را مرور می‌کردم که چشمم به نوشته مختصری از خبرگزاری آلمان درباره داکتر مسعوده‌جلال و عکس وی افتاد در شماره ۸۱۵. جالب است که در پهلوی عکس خانم مسعوده، عکسی از یک تظاهرات «راوا» آورده شده است که طبعاً باید خانم مسعوده مثل جن از بسم‌اله از آن ترسیده و به خبرگزاری آلمان یا «شهروند» اعتراض کرده باشد که چرا عکسش را در کنار صحنه‌ای از تظاهرات سازمانی به چاپ رسانده اند که خواهان سرنگونی بنیادگرایان و منجمله باند جمعیت ربانی است که او با آن سروسر دارد. (اگر خانم موضوع را رد هم کند ارزش ندارد چراکه نه در گذشته و نه حال هیچگاه علیه بنیادگرایان مبارزه نکرده و برعکس مقابل آنان به طرز زننده‌ای سازشکار و متملق بوده است.)

هر چند ما ارتجاع و اسلام‌فروشی‌های نفرت‌انگیز این خانم را در جریان انتخابات ریاست جمهوری شاهد بودیم ☆ اما اکنون به برکت مطلب مذکور به دروغ‌های شاخداراش هم پی می‌بریم.

او همانند دیگر بنیادگرایان بلد است چگونه مقابل غربیان قیافه بگیرد و برای خوش‌آیند آنان مخصوصاً به همان چیزهایی اشاره نماید که هرگز اعتقادی به آنها نداشته است.

یک دروغ مهم که به خبرگزاری آلمان تحویل داده اینست:

«من افراد مسلح را خلع سلاح و جنگ‌سالاران را خلع قدرت و جنایتکاران جنگی را به دادگاه بین‌المللی لاهه تسلیم خواهم کرد!»

ولی آن خبرنگار آلمانی نمی‌داند که آن حرف‌های زیبا و مردم‌پسند و انسانی تنها و تنها برای مصرف تبلیغاتی و «مدرن» و «متمدن» جلوه کردن پیش بیگانگان بوده و ذره‌ای از باور قلبی گوینده به آنها ناشی نمی‌شود. **خانم مسعوده‌جلال اگر بیشرمانه دروغ نمی‌گفت و به آن ابتدایی‌ترین خواست مردم پابند می‌بود و با وزیر شدن وجدانش را نمی‌فروخت باید دعوت به کابینه را قاطعانه رد می‌کرد به این عنوان که نمی‌تواند با جنایتکارانی مثل خلیلی، ضیامسعود، صفیه، اسماعیل، دانش، حسین‌انوری وغیره کله بجنباند؛ او اگر دروغگو نباشد باید بفرماید که آیا از لحظه وزیر شدن تا امروز حتی یکبار آنقدر شرافت به خرج داده که توجه کابینه را به «تسلیم کردن» جنگ‌سالاران جلب نماید؟ اگر او ریاکار نباشد، چرا به خاطر بی‌توجهی مطلق دولت و نیروهای ایساف به تجاوز به رحیمه‌گک ۱۳ ساله و اخیراً سنگسار آمنه ۲۹ ساله به چوکی وزارت تف نکرده از آن استعفا نداد؟** اگر او دورو و محیل نباشد آیا تا به حال برای خبرنگاری خارجی یا داخلی اشاره‌ای ولو بسیار دور انداخته به وجود سلاطین هروئین و جنایت‌سالاران در دم و دستگاه دولت داشته است؟ **اگر او**

☆ـ از آنجمله پوسترهای کلانی که وی را گردن پت، کفن‌پوش، در کنار قرآن و با دست‌های بالا شده برای گویا «نیایش» نشان می‌دادند و برای جلب توجه دولت امریکا، سیاف، قانونی، خلیلی وغیره که یعنی شش قاته بنیادگرا است و خیلی به درد آنان می‌خورد! البته این امور را طوری با چاشنی‌های غلیظ دفاع از اسلام انجام می‌داد که گویی حتی در شرایط حاکمیت جنایت‌سالاران جهادی هم، اسلام خانم در خطر باشد!

وجدانش را سودا نکرده بود آیا حاضر می‌شد به نامگذاری جاده‌ای به اسم سرجنایتکاری چون مزاری، خوش و خندان رأی دهد؟ اگر او عوامفریب نمی‌بود...

دروغ شاخدار دیگری که خانم به خبرگزاری ابراز داشته اینست:

«تصمیم دارد با یک تیم جدی و "پاکیزه" در انتخابات شرکت کند.»

از مسعوده خانم می‌پرسیم آیا آن «تیم پاکیزه» همین تیم آقای کرزی است که به علت حضور «پاکیزگانی» مثل ملاشینواری، داکتر عبداله، خلیلی، اسماعیل و آن دو زن همفکر و هم سطحش به حد کافی «پاکیزگی» دارد که به عضویت به آن تن داده‌ای؟

از اینها گذشته کاش خبرنگار آلمانی امروز از او بپرسد که: «شما اگر مخالف کرزی نبودید چرا خود را مقابل او کاندید کردید و اگر مخالف بودید چطور شد که آسان به کابینه‌اش خزیدید؟»

می‌دانیم که او سرخ شده و نمی‌تواند جوابی ارائه کند. اما جواب واقعی را ما می‌دانیم:

امریکاییان و آقای کرزی در هر حال به چند زن به مثابه زینت‌المجلس و «داری دارم» نیازمند اند و او هم یکی از آن زینتی‌های بی‌پرنسیپ و بی‌اراده‌ای بود که پس از تبلیغات فراوان برایش، وارد کابینه شد تا مردم دنیا ببینند که زنان افغانستان «همیشه در صحنه» اند! ▣

مسعوده جلال، اجنت اسرائیل؟

بر همگان معلوم بود و ما هم گفتیم که خانم مسعوده‌جلال با جنایت‌سالاران و مشخصاً باند ربانی در ارتباط است. این لکه ننگین بر جبین‌اش را سخنرانی پوک و عاری از هرگونه حمله بر جنایتکاران اسلامی او در لویه جرگه نمایانتر نمود. و بعد هم گفتارهای وی در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پوسترهای گرانقیمت «دینی»اش، حکم فوق را ثابت ساخت. زیرا یکچنان پوسترها و حرف‌ها، اکت‌هایی بودند برای عوامفریبی که خوشبختانه تعداد قابل توجهی را نتوانست فریب دهند. سرانجام دیدیم وی که خود را مقابل کرزی کاندید نموده بود در برابر پست وزارت شانه گک بسیار نرم داشت و به جای پیشبرد مبارزه‌ای اصولی مقابل کرزی تسلیم چوکی وزارت شد تا با آمنه‌افضلی، صدیقه‌بلخی، خلیلی، ضیامسعود، داکتر عبداله وغیره «برادران و خواهران دینی» حافظ منافع بنیادگرایی در رژیم باشد.

دیدن پدیده‌های مذکور در وجود زنی معامله گر و به نرخ روز نان‌خور، طبیعی بوده و نمی‌توانستند مایه تعجب باشند. اما اخیراً که مسعوده خانم، پیشاهنگی ایجاد روابط با اسرائیل را به عهده گرفته است کمی تعجب دارد. راستی چرا او را پیش انداخته اند؟ به خاطر آنکه ساده و بی‌خبر از دنیا است و نمی‌داند تا زمانی که اسرائیل به احقاق حقوق فلسطینیان تن نداده و از زورگویی در برابر فلسطینیان باز نمانده، ایجاد روابط با آن خیانت به مردم فلسطین می‌باشد؟ قبول این دلیل چندان آسان نیست چراکه شاید یادش نرفته باشد که «استاد»ش ربانی می‌خواست درکنار جنرال حمیدگل پاکستانی، از ماموران استخباراتی اسرائیل نیز برای سر پا نگهداشتن امارت خون و خیانتش دعوت به عمل آرد، اما پیش از رسیدن به این آرزویش سرنگون شد.

بنابر این تلاش‌های جهادی قبلی برای ایجاد رابطه با اسرائیل نمی‌توانسته خانم وزیر را مجدداً به شوق نیاورده باشند. عده‌ای بر آنند که مسعوده‌جلال که در استفاده از دین برای فریفتن عوام خیلی ماهر است، فهم آن را نداشته که چگونه به سوال‌های یک روزنامه اسرائیلی مثل «یورشلیم پست» از موضع مردم ما جواب بدهد و احتمالاً اصلاً درست نمی‌فهمیده که مردمی بزرگ و آزادیخواه به نام فلسطین هم وجود دارد. با این گفته که «ما تعهد کرده ایم با امریکا و کشورهای دوست امریکا دوستی داشته باشیم و اسرائیل از جمله این کشورهاست» تنها می‌خواسته مقابل امریکا دلربایی نماید و بنابرین در خطابش کدام مرض دیگری نهفته نیست. از کسانی هم شنیده‌ایم که چون خانم از «نامطرح ترین» وزرای کابینه است و مانند مثلاً وزیر صحیه نتوانسته هر هفته و بیمورد سر و کله‌اش در تلویزیون یا رادیو پیدا باشد، اینست که بیچاره آسانترین راه را در اعلام دوستی با اسرائیل یافته است!

دلیل واقعی خرابی هر چه باشد، مسعوده خانم زینت‌المجلس ما با چشمک زدن به اسرائیل داغ سیاهتری بر کارنامه پر لکه‌اش افزوده است. البته اگر او از موضع ضد بنیادگرایی به دین یهودیت مثل ادیان دیگر احترام قایل می‌شد مسئله‌ای جدا بود. اما با این نوع عشوه به اسرائیل بدون هیچ انتقادی جدی به آن، فقط باید از او پرسید: مسعوده خانم راست بگو چند گرفته‌ای یا چه برایت وعده شده؟

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به نوبه خود انتظار دارد که مردم قهرمان فلسطین به حرف‌های این خانم سرکاری بنیادگرا بوی بهایی قایل نشده و هرگز او را نماینده زنان آزادیخواه و مبارز افغانستان نپندارند. ▣

ملا متوکل و سایر سر تبهکاران طالبی از کدام تفنگ فیر می‌شوند؟

و میدان افغانستان برباد رفته هنوز هم چنان شغالی باقیمانده که اگر دیروز جنایت پیشگانی خاین با بدنامی احمدشاه‌احمدزی، یونس‌قانونی، لطیف‌پدرام، هادی‌دبیر، دوستم، محقق وغیره توانستند با فراغ‌بالی و آسودگی تمام خود را برای ریاست جمهوری کاندید کنند، اینک چلی‌ای به اندازه‌ی آنان متعفن یعنی ملا وکیل متوکل در رسانه‌ها به شمول تلویزیون که استفاده از آن را «حرام وکفر» می‌شمرد، وقیحانه اعلام می‌دارد که کاندید پارلمان خواهد بود! او که همانند داکتر عبداله با نشستن در چوکی وزارت خارجه، آن وزارت را آلوده گردانید، می‌خواهد با نشستن در پارلمان آینده در کنار «اپوزیسیون» فرمایشی، ارگان تقنینیه را از هر گونه ارزش و اعتبار عاری سازد.

اگر در اوایل دوانده شدن طلبه کرام از قدرت، تعجب داشت که طالب متوکل کشته نشد و بلکه در ازای جاسوسی‌اش برای امریکا «تحت حفاظت» نیروهای امریکایی قرار گرفت و بعداً هم تمام رسانه‌ها به خدمتش درآمدند تا مصاحبه‌ها بپراند و بر جنایت‌های خود و ملاعمر و دیگر سر طالبان به زبان «دیپلماتیک» (آخر ایشان «وزیر خارجه» این کشور تیره‌بخت بود!) پرده بیافکند، عضو پارلمان شدن ملای وحشی چندان تعجبی ندارد زیرا برای امریکا ماهیت و سابقه افراد هر قدر هم با خون و خیانت توام باشد مهم نیست، مهم اینست که آنان چقدر عامل و ممد پیشبرد اهدافش درکشور اند. البته امریکا به عنوان یگانه ابرقدرت جهان از این هم ترس و شرمی ندارد که حرفش با عملش شدیداً متناقض باشد: مثلاً داکتر زلمی خلیلزاد در (صدای امریکا، فارسی) مدعی شد که امریکا از اشتباه درگذشته ـ حمایت از بنیادگرایان ـ درس گرفته و آن را تکرار نخواهد کرد! آیا درس گرفتن همین است که به صبغت‌اله فرمان دهد تا عفوگلبدین و ملاعمر را اعلام نماید و متوکل و خاکسار و ملاراکتی و تروریست‌های دیگر را به پارلمان بفرستد؟

ولی ما از زبان اکثریت مردم ما که شکنجه‌ی جسمی و روحی بدمستی‌های جهادی و طالبی را دیده اند، می‌گوییم:

ملاصاحب متوکل، تو ممکن است به پاداش خیانت‌ها به این وطن و جاسوسی برای امریکا، باز هم به وکالت و وزارت و سفارت برسی و چشم سرمه کنی و چرس بزنی و عشق کنی؛ اما بدان که اگر از سوی «برادران» و بنام «شریعت غرای محمدی» نابود نشوی، مادامیکه افغانستان از چنگ بنیادگرایان و شرکا آزاد شود، اگر از دنیا یک روز هم بماند، مردم روی تو، ملاعمر و سایر سر طلبه کرام را به شیوه خود تان سیاه نموده بر سر مرکب یا موتر سوار در اطراف و اکناف شهر گردانده و سپس همه را در قفسی انداخته در جایگاه اعدام زرمینه به نمایش خواهند گذاشت برای حدود یکماه، بعد قفس را به باغ وحش کابل انتقال خواهند داد برای تقریباً سه چهار ماه که علاقمندان از سراسر کشور و جهان بیایند و «امیرالمومنین» و نازدانه‌ترین سگان امارتش را تماشا کنند، بر آنان تف انداخته و بعد قفس را پیش پای شامامه (از مجسمه‌های بامیان) می‌گذارند تا آخر تاکه بپوسید. قیمت تکت اگر چه موضوعی است که همان وقت باید وزارت توریزم رویش تصمیم بگیرد، اما پیشنهاد ما اینست که برای هموطنان ۱ افغانی باشد و برای جهانگردان به شمول اجازه عکاسی ۱۰۰۰ افغانی.



اگر وزارت کمی سلیقه به خرج دهد وکافی تدارک ببیند

ملیون‌ها نفر از سراسر جهان را برای تماشای شترگاو پلنگانی انسان نما می‌تواند به کشور بکشاند که با حمایت صاحبان خارجی شان پنج سال ملتی را به زنجیرهای پست و سهمگین قرون وسطایی خود پیچانیده بودند. ▣

مزدور و مکروبی بنام ملاراکتی هم به پارلمان می‌رود!

بعضی دوستان خارجی که هنوز آشنایی کافی به افغانستان تار و مار شده توسط میهنفروشان بنیادگرا نیافته اند از ما می‌پرسند: آیا ملاراکتی واقعاً خود را برای پارلمان کاندید می‌کند یا اینکه این را رسانه‌ها چاق می‌کنند تا تبسمی بر لبان مردم سوگوار شما آورند؟

و وقتی ما توضیح می‌دهیم که نه موضوع جدی است و نه تنها او بلکه خاینان کثیفتر نسبت به او مثل ملا وکیل متوکل و ملاخاکسار و حتی گلبدینی‌ها هم کاندید خواهند بود، لااقل یکی از آنان آنقدر بهت‌زده شد که لحظاتی هیچ حرفی بر زبان نیاورد و همدردی‌اش را با مردم ما فقط با قطرات اشکش بیان داشت. البته تقریباً تمامی دوستان مذکور، اینگونه برآمدهای طالبان و گلبدینی‌ها را آش‌هایی می‌دانند که امریکا برای مردم افغانستان می‌پزد. از یاد نمی‌بریم که امریکا ملاراکتی را پس از مدت بسیار کوتاهی از گوانتانامو رها کرد و این نامردک جنایت‌پیشه هر چه در انبان تعریف و تمجید داشت درباره شرایط گوانتانامو به زبان آورد.

درباره ملاراکتی‌ی گلبدینی - سیافی - طالبی چه می‌توان گفت؟ ما همواره متذکر شده ایم که بنیادگرایان در عین حالیکه بیرحم ترین آدمکشان تاریخ اند، در وقاحت و چشم‌پارگی نیز همتا ندارند. ملاراکتی همان تروریست پلیدی است که چند کارگر چینی را از خاک پاکستان ربود و قبل از رهایی آنان، به کارگران مذکور تجاوز جنسی می‌کرد.

اکنون غیر از ملا متوکل و ملا خاکسار، ملا راکتی مزدور هم اوضاع را مساعد تشخیص داده که بدون احساس هیچ شرمی از مردم افغانستان و مردم چین و جهان، از نامزدی خود برای پارلمان سخن می‌گوید!



تبهکاران گلبدینی و طالبی چه در پارلمان بیایند و چه بنابر مصلحت نیایند، نفس آزاد بودن آنان برای کاندید شدن درست مثل بازی ریاست جمهوری احمدزی، لطیف پدرام، محقق، قانونی وغیره، توهینی سخت به مردم افغانستان و لکه‌ای نازدودنی بر پیشانی کرزی و دولت و «کمسیون انتخابات» شاریده و تورن اسماعیل بوی‌اش به شمار می‌آید که به جای تحویل دادن آن جنایتکاران به محکمه‌ای بین‌المللی، آنان را عطر و پودر «اپوزیسیون» زده و به مبارزات پارلمانی تشویق می‌کنند.

حال که برای ملاراکتی کمی مشکل خواهد بود که به گروگان خارجی دست یابد، (از آنجاییکه جنایت‌سالاران در مورد تجاوز قرارگرفتن فرزندان شان توسط خودی‌ها معافیت دارند)، پس ایکاش بچه‌های یکی دو وزیر غیر بنیادگرا یا مثلاً بسم‌الله‌خان بسمل را ربوده و مدتی نزدش نگهدارد تا این مقام‌پرستان حقیر، سازشکار و بی غیرت بدانند (خواهند دانست؟) که با چه جانورانی در معامله اند.

بقیه در صفحه (۶۹)

گزارش‌ها از قلمرو جنایت‌سالاران و مافیای جهادی

ا.ش. ـ تخار،

تخار در چنگ ستم‌پیشگان مافیایی

ولایت تخار از لحاظ اداری تفاوتی با سایر ولایات ندارد، یعنی همان تفنگ‌سالاران بنیادگرا که قبلاً حاکمیت داشته اند هنوز هم حاکم بر منطقه اند و حتی از سطح ولایت گذشته به چوکی وزارت و ادارات ولایات دیگر هم دست یافته اند.

ناگفته نباید گذاشت که اکثر این افراد با وجودیکه مکتب نخوانده اند رتبه تورن جنرالی و برید جنرالی وغیره را پیشوند نام خود دارند که همه را برهان‌الدین ربانی به ایشان اعطا کرده است.

نمونه‌هایی از افرادیکه به سمت‌های جدید گمارده شده اند:

۱) قاضی‌کبیر «سر زبان» که در گذشته مربوط باند گلبدین بود و بعداً شورای نظاری شد. وی قبلاً سه ولسوالی ینگی‌قلعه، درقد و خواجه‌بهاوالدین را تحت تسلط خود داشت و در زمان حکومت انتقالی وزیر مشاور کرزی و هم والی تخار بود، فعلاً والی تخار و سر دسته باند قاچاق مواد مخدر می‌باشد.

۲) پیرم‌قل آمر جهادی ولسوالی رستاق که مثل قاضی‌کبیر ابتدا عضو باند گلبدین بوده، بعداً شورای نظاری شده و حالا با جنبش جنایتکار دوستم سر و کار دارد، حاکم بی چون و چرای رستاق است. ولسوال و همه اراکین دولتی رستاق را او تعیین و رهبری می‌کند. در آدم‌کشی شهرت سرتاسری دارد و حالا سه دستگاه هروئین‌سازی در قریه‌های آب آسیاب‌ها، باغ حصار و پتیکه را کنترول می‌کند.

۳) بشیر «قانت» آمر جنایت پیشه چاه‌آب که وی هم قبلاً مربوط حزب اسلامی گلبدین و حال شورای نظاری است و چاه‌آب را در کنترول دارد و تمام کارمندان ولسوالی را از خانواده خود تعیین نموده که مثل زخم سرطانی برگرده‌های مردم سنگینی دارند. مثلاً جنید پسر کاکایش ولسوالی چاه‌آب، ابراهیم پسر کاکایش شاروال چاه‌آب وغیره که سه بندرگاه قاچاق در مرز تاجکستان را در اختیار داشته و از تمام قاچاقچیان فی پاکت صد دالر محصول می‌گیرند و طی سالیان متواتر صدها ملیون دالر به چنگ آورده اند.

۴) مامورحسن در ولسوالی دشت‌قلعه که وی هم ابتدا مربوط باند گلبدین بوده و بعداً شورای نظاری شده فعلاً معاون دوستم در سمت شمال افغانستان می‌باشد که قلعه تاریخی آی‌خانم را تاراج نموده و هنوز هم حاکم بر دشت‌قلعه است.

۵) ملاعمر برادر قاری امیر هزارباغی مربوط باند سیاف و عضو شورای نظار و حالا هم ولسوال خواجه‌غار است.

۶) مطلب‌بیگ قوماندان باند ربانی و عضو شورای نظار، درگذشته قوماندان امنیه ولایت تخار بود که ذریعه موتر پلیس به کابل هروئین انتقال می‌داد. روزی یکی از موترهای حامل هروئین‌اش بین شاهراه کابل ـ پروان دستگیر شده، دریور بیچاره زندانی و مطلب‌بیگ ترفیع نموده قوماندان امنیه ولایت کندز شد که تا امروز درین سمت باقیست. مثل گذشته در ولایت تخار حاکمیت داشته و از درک قاچاق مواد مخدر و رشوه و اختلاس سرمایه هنگفتی اندوخته است.

۷) انجنیرعمر مربوط باند سیاف که در زمان حکومت ربانی شاروال تالقان بوده و بعداً والی بغلان شده و حالا والی کندز می‌باشد.

۸) دگر جنرال داوود که از صنف ۷ به بعد مکتب نخوانده اما به زور تفنگ و اراذلش از لیسه ابوعثمان تالقانی در سال ۱۳۸۱ سند فراغت گرفت. او در زمان حکومت ربانی والی تخار و بعد از سقوط طالبان قوماندان قول‌اردوی زون شمال شرق شده و حالا این جنایت‌سالار معین وزارت داخله در مبارزه علیه مواد مخدر می‌باشد که در پهلوی وظیفه اصلی‌اش در امور ولایت تخار هم حاکمیت داشته و از سر قاچاقچیان معروف تخار به شمار می‌رود. بطور مثال در جنگ بین دو قوماندان (قهار و عبدالاول) در فرخار عبدالاول زیر بال دوستم است و قهار زیر بال داوود. فعلاً هر دو درین اواخر دستگیر و ظاهراً در تالقان زندانی اند. ولی مردم مطمئن اند که هیچکدام به جزای اعمال شان نخواهند رسید.

۹) داکتر احمد «شاهد» که فارغ صنف ۱۲ بوده و اصلاً داکتر نیست، در زمان حکومت ربانی والی تخار بوده که در آن زمان معاش یک ساله تمام معلمان را از بانک دولت کشیده و تصاحب کرد. او در میان معلمان و مردم تخار آبرویی ندارد. در زمان حکومت انتقالی وزیر معارف و حالا رئیس اصلاحات اداری تعیین شده است.

۱۰) لنگ سیداقبال یکی از قومندانان باند ربانی که در زمان حکومت وی شارول تخار بوده و در رشوه و بی کفایتی زبانزد مردم تخار است، امروز رئیس اداره امور مهاجرین می‌باشد. تا حال به هیچ مهاجر ذره‌ای کمک ننموده و تمام کمک‌ها را مستقیماً به خانه خود برده، در اختیار خاندان خود و اقارب خود قرار می‌دهد. و از جمله قاتل انجنیر عبدالحکیم روشنفکر مشهور تالقان است.

۱۱) سیداحمدروئین مشهور به آمر مجاهد وابسته به باند جمعیت که در زمان حکومت ربانی والی تخار بود و حالا رئیس ترانسپورت می‌باشد.

۱۲) اکرام‌الدین «معصومی» یکی از قومندانان باند ربانی، بعد از سقوط طالبان والی تخار بود که داستان‌های رشوه و اختلاسش بعضاً حتی در تخار در جراید هم انعکاس یافته است. وی بعداً والی بدخشان شد که مردم از وی خاطرات تلخی دارند او اکنون ارتقاکرده وزیر کار و امور اجتماعی مقرر شده است. تعیین این جنایت‌سالار دولت کرزی را نزد مردم زیر سوال برده و مردم از انتخاب و رأی خود به کرزی با درد و دریغ یاد می‌کنند.

۱۳) قومندان حضرت «بنگی‌چی» یکی از قومندانان باند جمعیت که به بداخلاقی و فحشا زبانزد مردم است، عفت صدها دختر منطقه را برباد داده و سبب بی‌امنیتی در تالقان شده است، او حالا آمر امنیت ولایت تخار می‌باشد.

۱۴) قومندان گل‌دین که مردم به حق او را «دیوانه» لقب داده اند آمر جنایی ولایت تخار می‌باشد.

۱۵) اکرم‌خان «بیک‌زاد» از باند جمعیت، قومندان امنیه تخار می‌باشد.

۱۶) برید جنرال عبدالصمد رئیس ارکان حرب فرقه ۵۵ جهادی است که ابتدا خلقی بوده و بعداً عضو باند نظار شده و از طریق کارش در فرقه پول زیادی به جیب زده است.

۱۷) تورن جنرال سبحان‌قل «ابراهیمی» از قومندانان خونریز باند گلبدین بوده که بعداً به شورای نظاری پیوست و حالا عضو باند دوستم می‌باشد. وی همچنان معاون پیرم‌قل می‌باشد. او مواد مخدر را ذریعه موترهای فرقه ۵۵ و به همکاری جنرال صمد انتقال می‌دهد و از این طریق سرمایه افسانوی ذخیره نموده است و چندین زن دارد و در سال ۱۳۸۳ دختر مخدوم بزرگ را به عقد خود درآورد ولی بعد از چند ماه وی را طلاق داد.

۱۸) عبدالرحیم «کریمی» از ولسوالی رستاق تخار که بنام عباس‌کریمی شهرت دارد، از اعضای برجسته باند ربانی که بعداً به دوستم پیوست و در زمان حکومت انتقالی کرزی وزیر عدلیه بود. وی حزب عدالت اسلامی را تاسیس نمود.

۱۹) خیرمحمد «چریک» که در گذشته مربوط باند ربانی بوده و حالا عضو باند دوستم شده و حاکمیت کلنگان را دارد.

در ولایت تخار در گذشته باند گلبدین نسبت به ربانی نیرومندتر بود. بعد از وارد شدن مسعود کثیرالابعاد به تخار و واقعه مشهور قتل بیش از ۲۰ قومندان جمعیت توسط سیدجمال حزبی، مسعود علیه حزب قرار گرفته، سیدجمال را با برادرانش اعدام می‌کند. بیشترین قومندانان حزب اسلامی به شورای نظار پیوسته از حزب می‌برند ولی شاید هم هنوز به باند گلبدین تماس‌های پنهانی داشته باشند. نفوذ باند سیاف در تخار به درجه سوم می‌رسد.

تمام قومندانان فوق تشکیلات خود را داشته و هر قریه دارای سرگروپ‌های مسلح خود می‌باشند.

درین اواخر تعدادی از قومندانان حزب و جمعیت ازبک‌تبار به دوستم پیوسته اند. ستم ملی که بدو شاخه «سازا» و «سفزا» شهرت دارند در گذشته با روسها همکار بوده و تمام دفاتر «خاد» را در تخار اداره و غندهای مسلح قومی را بوجود آورده بودند ولی بعد از سقوط نجیب منحل شده وسیعاً به شورای نظار و دوستم جلب شدند و یک تعداد آنان به خدمت یوناما و ایساف درآمده اند.

«جنرال» داوود سند فراغت می‌گیرد!

جنرال داوود که مسئولیت نظامی ۴ ولایت بدخشان، تخار، کندز و بغلان را به عهده دارد و مرکز کارش کندز است امسال از صنف ۱۲ لیسه ابوعثمانی تالقانی ولایت تخار سند فراغت حاصل نمود. موصوف در گذشته صنف هفتم بود ولی امسال به صفت سامع فارغ شد.

بتاریخ اول ثور ۱۳۸۳ هیأت وزارت معارف جهت نظارت اداره

ژوندی دی وی زموبر د هیواد ټولو ملیتونو ملی یووالی
د بنسټپالی پرضد

لیسه ابوعثمانی از کابل به تخار رفت، و از جمله نمرات داوود را بررسی نمودند که نه درخواستی از ریاست داشت و نه پارچه‌های تحریری امتحان. وقتی از مدیر لیسه انجنیرشفیع پرسیدند که چرا درخواستی ندارد و نمرات و پارچه‌هایش کجاست جواب داد که همه‌ی آن‌ها گم شده اند! هیات در حضور همه معلمان به او گفتند که این از امکان بدور است که نمرات و امضای معلمان موجود باشد ولی پارچه‌ها و درخواستی مفقود. مدیر احساساتی شده وگفت: «این نمرات جنرال داوود است که نه زور من به او می‌رسد و نه از تو. کی می‌تواند که از وی درخواستی بخواهد و یا به او بگوید که پارچه نوشته کن...» هیات در جواب گفت: «پس ما چه کنیم. تو حداقل باید خودت از طرف داوود یک درخواستی می‌نوشتی و امر معارف را می‌گرفتی و توسط چند شاگرد سوالات امتحانش را حل می‌کردی که به ما هم سند می‌شد...»

یعقوب ـ ننگرهار

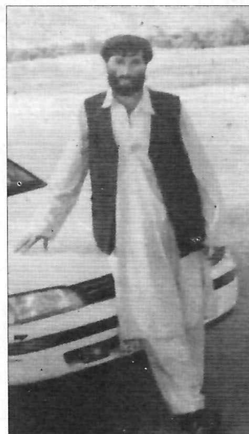
دولتي چارواكي او جنايت

د ننگرهار ولايت د حصاركي ولسوالی ښخه دلاورخان د اكبرخان زوی د يو نيم كال ښخه را پدی خوا د خپل موټر سره يو ځای په همدی ولايت كی ورک شوی وه. دده ورور ببرک وايی:

« كوم‌وخت چی زما ورور ورک شو، نو ډير ژر د خپل ورور لټول شروع كړه. د لټولو په جريان كی امان‌اله او زمری چی د كابل د گارنيزون صاحب‌منصبان دی ماته د يو دكاندار چه نوم يی شير وه، را كړاو راته يی وويل چی ورور دی د هغوی سره دی. شير دكاندار د يو موټروان په لاس مونږ ته احوال را كړچی د دوه‌لكه افغانی په بدل كی به ستاسی ورور آزاد كړو. خو مونږ چی دومره پيسی نه‌درلودلی، ۵۰۰۰۰ كلداری مو ورته وركړی. خو مونږ ته دوه مياشتی فريب را كړاو وروسته د دوه مياشتو نه دولت ته مو عريضه وكړه. دولت دواړه صاحب‌منصبان بنديان كړل. ښارنوالان ورته ښلور كاله بند د پيسو په زور تعيين كړ. خو ما قناعت ونكړاو امان‌اله او زمری مجبوره شول راته ووايی چی ستا ورور مونږ شفيق‌اله او نقيب‌اله ته تسليم كړه. نقيب‌اله د حصارک غلجايی د ولسوالی د امنيه قومندان دی، چی د حاجی دين محمدّ د ننگرهار د والی د نژدی خپلوانو ښخه دی.

ښو ځلی مونږ د مركز د استخباراتو ښخه جلب راوړ خو د دولتی چاروا كولخوا به يی ممانعت كيده. اوس هم ښو جلبونه زما په جيب كی دی. خو نقيب‌اله ته وويل: "لاس دی خلاص زه مركز ته نه ځم. زه د مركز سړی نه يم د حاجی دين‌محمد سړی يم".

او اوس زما ورور چهارراهی صحت عامه په پله‌ايز قبر كی پيدا شو. دا ټول سره شريک مجرمين ګډل كيږی او د بشر د حقوقو ښخه سر غړونه ده دولتی چاروا كيږدی جنايت كی لاس لری.



دلاورخان کشته‌ی دست باندی از جنایت‌سالاران

د بنسټپالو د تروريزم قربانيان

طالبی.او گلبدينی تروريستان چی زور يی پر امريكاييانو نه‌رسيږی زمونږ بی‌وزله خلک تر نښانی لاندی نيسی. د ۸۳ كال د سنبله د مياشتی په شپږمه نيټه د ننگرهار ولايت د قول‌اردو ترڅنگ د يوناما دفتر د فلاينگ‌كوچ په موټر كی د بم د انفجار په واسطه چاودنه وشوه چی په نتيجه كی يی دوه زنانه ووژل شوی او ډير نور كسان زخمی شوو چی نومونه يی داد‌ی:

۱) هوسی بنت محمدولی د كنړ ولايت د نوركل د ولسوالی او د نوركل د كلی‌ښخه په شهادت ورسيده.

۲) نوربی‌بی بنت گل‌الرحمن د لغمان ولايت د قرغه ولسوالی ښخه په شهادت ورسيده.

۳) فوزيه بنت محمدخان د لغمان ولايت اوسيدونكی.

۴) ناديه بنت محمدالدين د ننگرهار ولايت سرخرود ولسوالی د بالاباغ د كلی‌اوسيدونكی.

۵) آصفه بنت محمدصديق د لغمان ولايت اوسيدونكی.

۶) شكيبا بنت غلام‌قادر.

۷) پروانه بنت شاه‌محمود د ننگرهار ولايت د كامه ولسوالی اوسيدونكی.

۸) گلشن بنت فضل‌الرحمن د ننگرهار ولايت د بهسود ولسوالی اوسيدونكی.

۹) تمنا بنت بازمحمد د لغمان ولايت اوسيدونكی.

۱۰) لطيفه بنت محمدابراهيم د ننگرهار ولايت د سرشاهی ولسوالی اوسيدونكی.

۱۱) بهاوالدين بنت امرالدين د ننگرهار ولايت د چپرهار ولسوالی اوسيدونكی.

۱۲) بی‌بی‌نام بنت امرالدين د ننگرهار ولايت د چپرهار ولسوالی اوسيدونكی.

۱۳) زمـزمه بـنت ولی‌مـحمدخان د نـنگرهار ولایت د چـپرهار ولسـوالی اوسیدونکی.

۱۴) تـوکل بـنت عـقیق‌اله د نـنگرهار ولایت د چپرهار ولسوالی اوسیدونکی.

یحی ـ ننگرهار،

زخمی بمباران

مـحمدخان ولد شـیرافـغان طـفل معصومی که بتاریخ ۲۰ عـقرب ۱۳۸۰ بـا بـمباران B52 امـریکا در قـریه کـورنگ ولـسوالی سـرخـرود در اثـر سـوختگی شدیداً آسیب دیده و تاکنون تحت تداوی قرار دارد. وی مـخصوصاً از نـاحیه پـای خویش زیاد دچار مشکل بوده و فعلاً بـه شفاخانه صحت عامه ننگرهار انتقال داده شده است.



محمدخان

رستم ـ هلمند،

از جنایات والی طالبی و بیسواد هلمند

به تاریخ ۲۳ میزان ۱۳۸۳ سفری داشتم بـه ولایت هـلمند کـه گزارش فشرده‌ای از آن ارائه می‌گردد:

۱) والی هلمند که از جمله وابستگان ملا نسیم‌آخندزاده مـربوط تنظیم مولوی‌نبی می‌باشد و با کرزی نیز دوست است، آدمـی است بی‌سواد، زن‌ستیز، رشوه‌خور و قاچاقبر. از برکت ولایت و حمایه برادر کرزی (ولی‌کرزی) زراندوزی‌های زیادی کرده و مالک یک مارکیت و یک بـاب تـعمیر در دوبی است و در قـاچاق مـواد مـخدر دست باز دارد.

ملا شـیرمحمدآخند قـومندان امـنیه ولایت نیز کـه بـه دزدی و چپاولگری شهرت دارد، والی را در امر قاچاق همکاری و حمایه می‌کند و از آن سهمی قابل توجه می‌برد. وی از زارعین تریاک باجگیری می‌کند و باند رهزنانی را بوجود آورده که از هیچ عمل غیر انسانی روگردان نیستند.

در ولایت هـلمند حـاکـمیت تفنگ‌سالاران بر مردم بـیداد مـی‌کند. در اطـراف و ولسوالی‌ها طـالبان و سـایر تفنگداران بر مردم ستم روا داشته و آنان را بکارهای شاقه وامی‌دارند. قاچاقبری و زورگویی به امر عـادی تـبدیل شـده و از آدمکشان حمایه می‌گردد.

حـدود ۲۵۰۰ خـانواده از اثـر خشکسـالی بـه ولایت هـلمند مـهاجر گردیده اندکه در مزرعه‌های تریاک دربدل مزد نهایت کـم اسـتخدام شـده و از آنـان بـهره‌برداری ضـد انسـانی صورت می‌گیرد.

خوانی یک تن از مهاجرین گفت: «ما از ولایات شمالی مـهاجر شدیم و درین جا می‌بینیّد که چپری زده‌ایم ولی قومندان محله ما را در زمین‌های خود که تریاک کشت کرده بود و فعلاً پنبه کشت کرده است بزور استخدام و مزد ما را تا حال نداده. ماکدام زور نداریم و به مشکل می‌توانیم فقط نان خشک بخوریم...»

عده‌ای از مهاجرین بطور ناخودآگاه بخاطر قاچاق مـواد مـخدر قومندانان مسلح، استخدام شده اند.

زنان به عـلت حـاکـمیت خـانواده مـلانسیم‌آخندزاده در مـرکز (لشکرگاه) در دفاتر کار ندارند و معلمان زن و شاگردان جوان چادری می‌پوشند. در ولسوالی‌ها اصلاً مکتب دخترانه وجود ندارد.

زنان در بازار لشکرگاه حق گشت وگذار و دسـترسی بـه داکـتر و

بقیه در صفحه (۸۱)

زنـده بـاد وحـدت ملـی
بـر ضد بنیـادگـرایـی!

«بچه»هایی که بر ما حکومت کردند

ما مدت‌ها پیش در «پیام زن» گفته بودیم که یکی از دلایل ستمکاری‌های قرون وسطایی و غیر انسانی طالبان احتمالاً در آزارهای جنسی است که اغلب آنان در دوران کودکی و نوجوانی در مدرسه‌ها دیده اند. نکته‌ای که در مورد «برادران» دینی نکتایی پوش شان مثل داکتر عبداله، فهیم، یونس‌قانونی وغیره نیز صدق می‌کند.

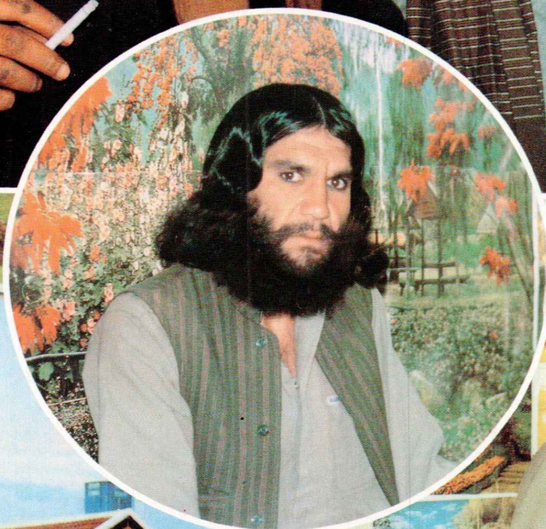
آیا جنایت‌سالاران از دیدن هیأت «بچه»های شان خجالت خواهند کشید؟ فکر نمی‌کنیم. اما این عکس‌ها بدون تردید مایه سرافکندگی مردم ما می‌باشند که وقتی نیرویی انقلابی رهبری کننده ضعیف باشد، بیگانگان چه وحوش کثیف پر عقده‌ای را برای ما «قهرمان» وانمود ساخته به حکومت می‌رسانند. حتی همین عکس‌ها هم کافی اند تا مخصوصاً روشنفکران طرفدار این مزدوران بیمار و جاسوس نظیر نرشیرنگارگر، خلیل‌هاشمیان، نبی‌مصداق، رحمت‌اله‌صافی و... اگر از دنیا یک روز هم باقی بماند باید در کنار روشنفکران طرفدار جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» همراه با مالکان شان محاکمه صحرایی شوند که چرا با پامال کردن شرافت خود به دفاع از این مشتی جاهل و جنایتکار برخاسته بودند.

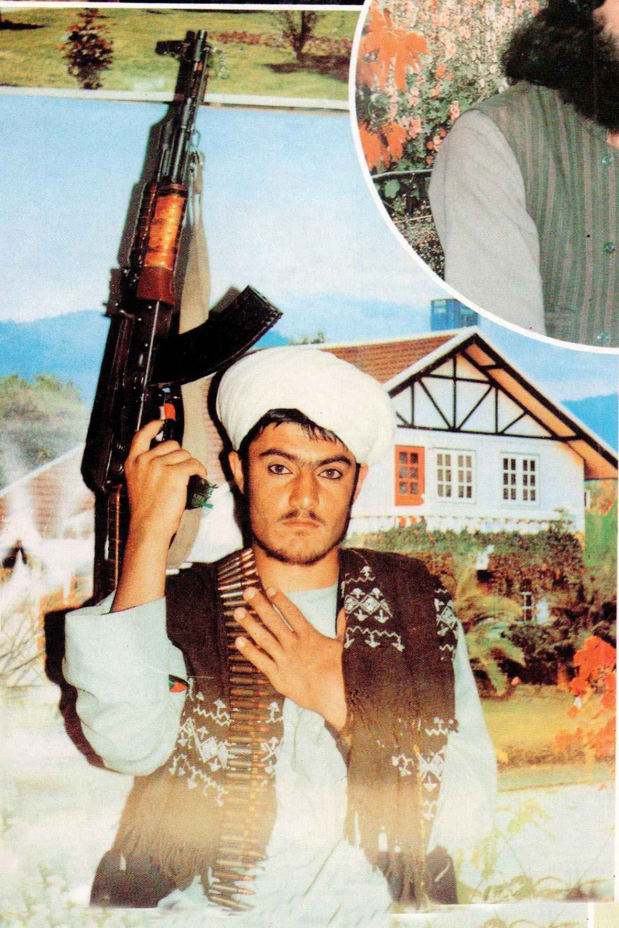
به نظر می‌رسید طالبان برای امریکا دیگر از مصرف افتاده اند و جای شان را به «ائتلاف شمال» سپرده اند. اما توطئه‌های نهان و آشکار دولت کرزی به دلالی صبغت‌اله‌مجددی ۱۰ملیون دالری، خبر از خیانت عظم مجدد امریکا و ایادی آن به ملت ما دارد که این شترگاو پلنگ‌های چشم سرمه‌ای و حتی بی‌ناموسان گلبدینی در قدرت سهیم خواهند شد تا استبداد مذهبی خونریزتری با کلیدش در دست واشنگتن و پیچانده شده در زرورق خوشرنگ «دموکراسی و آزادی» بر کشور استقرار یابد. تبلیغ جنایت‌سالار ملا وکیل‌متوکل آغاز این خیانتکاری به حساب می‌رود.

از روی نگاهی به عکس‌ها می‌توان به ژرفای غداری وهن‌آمیز امریکا و کرزی در به قدرت رساندن تبهکاران «ائتلاف شمال» و اکنون آشتی با طالبان میهنفروش پی برد.

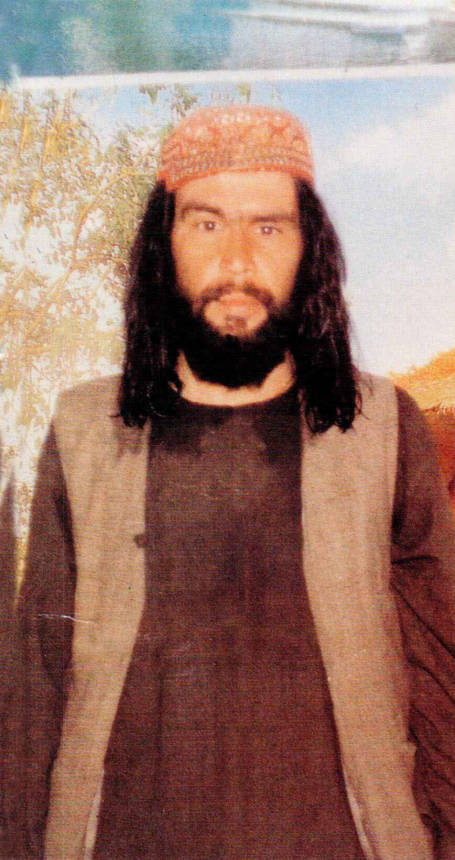
شایان یادآوریست که البم حاوی این عکس‌ها توسط توماس دورزاک Thomas Dworzak آلمانی در ماهی که طالبان به زباله‌دان تاریخ پرتاب شدند (دسامبر ۲۰۰۱) از چند عکاس در قندهار تهیه شده است. به قرار گفته عکاسان مذکور طالبان نگاتیف عکس‌های شان را از پاکستان به آنان میفرستادند تا به طور مخفی و با اضافه کردن زمینه‌ای «منظره‌ای از سویس» برای شان چاپ کنند که به این آرزوی به اندازه‌ی شخصیت خود شان هرزه و سخیف نرسیده و متواری شدند.

کتاب را دوستی فنلندی در نمایشگاهی از عکس‌های «راوا» در هلسنکی (۱۱ فبروری الی ۲۷ اپریل ۲۰۰۳) به نماینده «راوا» هدیه نموده بود. هر چند چاپ رنگه این چند تصویر از کتاب خیلی گران تمام می‌شود ولی حیف دیدیم که خوانندگان ما از تماشای لااقل تعدادی از آنها محروم بمانند. ▣

























درنگی بر ژورنالیزم زردِ
جنایت‌سالار پسند شکراله کهگدای

این نوشته که چهره یکی دیگر از روشنفکران سرسپرده‌ی جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» را افشا می‌نماید، با پوزش از نویسنده ارجمندش، اندکی فشرده به چاپ می‌رسانیم.

«ماده ۱۹ منشور جهانی حقوق بشر (Article 19): هر فرد حق آزادی عقیده و بیان را دارد و حق مذکور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و هراس نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد» و در زیر این آرتیکل چنین آمده:

«آزادی مطبوعات مثل یک گردباد است که ریشه‌های فساد، ساخت و پاخت و قوم و خویش پرستی و انتصاب آنها در مسند ادارات دولتی، همچنان رژیم‌های استبدادی که برای چند دهه در یک کشور ریشه دوانیده را از ریشه درآورده و به دور خواهد انداخت. رژیم‌های استبدادی آزادی مطبوعات را "خطرناک" و "مخرب" می‌دانند، بنابرین سعی می‌کنند به طریقی روزنامه‌نگاران و روزنامه‌های مستقل را با مارک "جاسوسی" و "تبلیغات بیگانگان" و "مزدور" و "انتشار اسرار دولتی" و "توهین به مقدسات" حذف کنند»، «آزادی مطبوعات سنگ بنای هر آزادی دیگر است، آزادی مطبوعات کلید دموکراسی است»، «قلم زدن در راه حقیقت و یا گفتن حقیقت بدون زیبا جلوه دادن آن، رنگ کردن و سؤاستفاده از آن از اهمیت بالایی برای روزنامه‌نگاران برخوردار است. بعضی از روزنامه‌نگاران به دلایل ارتباط سیاسی که با مسئولان بالایی دولت برقرار می‌کنند ممکن در دام آنها بیفتند و یا به دلایل حرفه و یا گزارشات سیاسی خود بروکراتیک عمل کرده و اخلاق روزنامه‌نگاری را زیر پا گذاشته و به خاطر جاه و مقام‌طلبی و ثروت‌اندوزی گزارشات جعلی و ناقص را به مردم ارایه دهند.

روزنامه‌نگار می‌بایستی با دید انتقادی به مسایل نگاه کند، با دید انتقادی بکاود آنچه را که پنهان است، کشف کند حقیقت را، و گزارش حقیقت را بگذارد جلو دید مردم. اعتبار یک روزنامه و روزنامه‌نگار آن در این است. آنها از این طریق اعتماد خوانندگان روزنامه را جلب می‌کنند. البته پروسه جلب اعتماد خوانندگان مطبوعات مستقل صعب است. عبوری است از مسیری تا رسیدن به قله رفیع روزنامه‌نگار بااخلاق. روزنامه‌نگاران بااخلاق بسیارند و در کشورهای استبدادی این روزنامه‌نگاران اکثراً یا در زندانند و یا جان شان را بر سر آرمان‌های حرفه‌ای خود می‌بازند»، «آشکار کردن و یا گفتن حقیقت ارزش مردن در این راه را دارد»، «روزنامه‌نگار بااخلاق هر روز منتظر اتفاقی در زندگی‌اش است»، «در طریق مطبوعات آزاد باید دانش را بر بی‌خبری و جهالت، و حقیقت را بر تبلیغات ترجیح داد»

از آنجاکه مسئله بنیادی سیاست ـ که خود بیان فشرده اقتصاد بوده ـ کسب قدرت است، به همین سبب در بطن هر فرهنگ، که بازتابی است از سیاست، ارزش‌ها و باورهایی جای دارند که ناظر بر مناسبات قدرت می‌باشند (چه قدرتی در حال فروپاشی، استقرار و یا برپایی).

ژورنالیزم به مثابه‌ی یکی از رگه‌های تپنده و پر حرارت در دو مقوله‌ی فوق (ارزشها و باورها) جریان داشته، نه تنها نمی‌تواند ناظر بر مناسبات قدرت نباشد؛ بلکه جانبدار نیز بوده، در مناسبات قدرت ـ یا به نفع مردم و یا بر ضد آنها ـ مداخله سازنده و یا ویرانگر، می‌داشته باشد. با همین محک نمایان خواهیم ساخت، که «کاروان» منحیث یک تریبون نشراتی در این مناسبات قدرتی در حال برپایی و زیر نظارت و حاکمیت امریکا، تعهد ایفای کدام نقشی را نشانی نموده است.

زبان لمپن و نوشته‌های آقای «کهگدای»

«قافله‌سالار» ژورنالیست‌ها، که در این اواخر، دو واژه‌ی فریبنده را پیشوند نام‌اش نموده، در سرمقاله شماره ۱۰۱ حمل ۱۳۸۳ نشریه «بلند آوازه»اش یعنی «کاروان» مطالبی را با هم گره زده، که می‌بایست به آن توجه کرد.

برای جلوگیری از اطناب بحث، نکته‌های عطف سرمقاله، نقل شده و در پی آن بر آن نکات درنگی خواهیم کرد، تا اگر ذهنیت پاره‌ای از خوانندگان را هیاهوی «بنیاد بازی»، «سالار سازی» و «شاهکانی» و بسا تبلیغات میان خالی و فریبنده‌ی «کاروان» ـ که بخش‌های آن در سرمقاله بازتاب یافته ـ مکدر ساخته باشد؛ به روشنایی برسند. احتمالاً نقل قول‌ها از مقاله‌ای شان برای اثبات حقایقی درخور توجه، ممکن خواننده را خسته نماید؛ اما مسئله‌ای است اجباری.

در آغازین سطر سرمقاله «کاروان»، نویسنده (آقای کهگدای) با

دید نژادستیزانه، نالیده، شکایت می‌نماید که یگان رسانه در امریکا «خود عامل دشمنی‌فزایی و استبدادگرایی و تهمت بستن و دشنام دادن به دگراندیشان (!) شده اند...»

این قلم نمی‌داند که کدام رسانه «کاروان» را دو و دشنام داده و به آن تهمت بسته، یا نه دو و دشنام و نه هم تهمتی در کار بوده، شاید هم «یگان رسانه» نقدی داشته بر «رهنمودهای کاروان»، که تلخی آن چنین واکنشی را در پی داشته است. به هر حال، هر خواننده‌ی مودب که نگاهی به سرمقاله «کاروان» و یا سایر نوشتارهای آقای «کهگدای» بیاندازد، کلمات و جملات دور از عفت قلم و اخلاق نامه‌نگاری‌ای شان، احساس و بینش فرهنگی وی را عمیقاً جریحه‌دار خواهد نمود.

نخستین عرض زن‌ستیزی، تعرض به حقوق و آزادی زنان است

فرد پر ادعایی که می‌گوید: «برای کاروان جای مباهات است که دیگران هم از درس‌های کاروان بحیث سرمشق آموخته می‌روند»، نه تنها از اهانت و تحقیر انسان، بلکه از توهین و فروتر شمردن زن (به طور اخص) ارضای ذهنیت نرینه مدار می‌کند. تنها آقای کهگدای نیست که به زن به دیده حقارت می‌نگرد؛ بلکه هر زن‌ستیز با استفاده مستمر از عادت‌های زبانی، زن را با گفتن واژگان شکل گرفته از مکالمه لمپنانه و...؛ تحقیر می‌کند.

یک ژورنالیست، یک منتقد و یا هر نویسنده‌ای که باشد، با درنظرداشت ارزش‌های اخلاق نویسندگی، هیچگاهی نه از زبان خود و نه از زبان قلم‌اش چنین کلمات رکیک و مستهجن در مورد زن جاری نمی‌شود. این حق مسلم و بی‌چون و چرای هر هموطن مصیبت‌دیده، اسارت‌کشیده و قربانی‌داده و در خون و آتش فرو شده‌ای ما است، که مسببین و مسئولین بربادی و تباهی وطن عزیز شان ـ چه خاینان بلند پایه حزب «دموکراتیک خلق»، چه سربازهای جاهل و وحشی اخوان ـ را شدیداً مورد انتقاد قرار داده، خواهان محکمه و مجازات آنان توسط یک دولت واقعاً ملی و غیر وابسته گردند (منتقدان مخفی، نیمه علنی و یا علنی وابسته به شبکه‌های عدیده‌ی استخبارات و اطلاعات روسیه و سایر کشورها ـ که به خاطر اغفال مردم دین باوری و اسلام نمایی می‌کنند ـ بایست تفکیک گردند)؛ اما چاپ و نشر الفاظ ناروا و بازاری، آنهم رسوبات گندیده‌ی آن را در مورد اینان، هیچ فرهنگ متعالی به روی صفحات رسانه‌های نوشتاری و تریبون‌های گفتاری اجازه نمی‌دهد؛ مگر فرهنگ مبتذل «کهگدای» که از دربار مایه گرفته است.

آقای «کهگدای» که در وزیرسازی و تاج بخشی جوره ندارد، تنها به هتاکی و فحاشی زنان مخالفش اکتفا نکرده «خانم‌های نواسه‌دار» محل اقامت‌اش یعنی «کلفرنیا» را آماج توبیخ تورن اسماعیل گونه قرار داده حقوق و آزادی آنان را ـ که در دو دهه‌ی گذشته جنایتکاران هفت ثور و «مرحه تکاملی» آن، همچنان صبغت‌الله، ربانی، مسعود، سیاف، حکمتیار، مزاری، خلیلی، ملامحمدعمر، اسماعیل خان، فهیم و دوستم با جهالت و وحشیگری بیمانند، لگدکوب کرده اند ـ مورد حمله تمسخرآمیز قرار می‌دهد.

آقای «کهگدای» در همان شماره «کاروان» زیر عنوان «ای قوم به حج رفته» به ادامه‌ی «آزادی زنان و دختران در مکه معظمه» و اینکه چنین آزادی «در هیچ نقطه دنیا مانندی ندارد»(!) به ستایش عجیبی پرداخته می‌نویسد: «آزادی زنان این نیست که حتی زنان فرزندار و نواسه‌دار خصوصاً در شب‌های عروسی پشت و قول و ران چملک شان را لچ نمایند و در میدان برآیند و برقصند و چشمان گناهکار مردان خود شان و دیگران با هوس نظاره گر برهنگی‌های شان باشد».

آقای «کهگدای» که از سالها بدین سو، از تعرض به حقوق و آزادی زنان لذت سکرآور می‌برد، فکر می‌کند که با شگرد گنجانیدن فرامین و تدابیر سرکوبگرانه در مورد زنان (در متن «حج نامه»اش) می‌تواند ذهنیت پس نگرنده‌ی دینی پاره‌ای از خوانندگان نشریه‌اش را بر ضد زنان برانگیزاند و با جلوه‌های بنیادگرایی سربازهای اخوان، منجمله اسماعیل خان را متوجه کار و بار اعطای القاب... ـ که بعداً به آن خواهیم پرداخت ـ نماید.

چنین اعتراض جانبدارانه بوده سرخم کردن آگاهانه در برابر دساتیر بنیادگرایان دار و دسته ائتلاف شمال و...، می‌باشد.

با آقای «کهگدای» یک جا سفر می‌کنیم به گذشته‌ی «نامه‌نگاری»اش، تا بنگریم که زن‌ستیزی‌اش ریشه در آن ایام دارد. جناب شان از خاطره‌اش در دورانی که در «نقش» نامه‌نگار «کاروان» به صورت عمده با بروکرات‌های طراز اول، وکیل‌های شورا، سناتورهای با صلاحیت به خصوص جنبش محصلین در تماس مستقیم بوده؛ در یاوه‌نامه‌اش می‌نویسد:

یکی از مردان تیپیک که دوست آقای واله بود، خان صاحب بایان نام داشت. آقای واله، خان صاحب بایان را سرگپ می‌آورد ما از گپ‌ها و حرف‌های وی می‌خندیدیم و لذت می‌بردیم. (تکیه از روشنایی) یکبار هم آقای واله، خان صاحب بایان را با خود در یک کنفرانس تساوی حقوق زن و مرد در موسسه نسوان برده بود. همینکه خان بایان برگشت بسیار عصبانی بود و می‌گفت: «عجب دنیای شده هیچ وقت حق زن و مرد برابر نمی‌شود؛ اگر در روز هر چند بگویند زن و مرد در شب...» (خاطره‌نویس، گفتار مستهجن و زن‌ستیز و شرم‌آور خان صاحب را عیناً در صفحه ۴۹ تحت عنوان «خان صاحب بایان و تساوی حقوق زن و مرد» به چاپ رسانیده که این قلم به خاطر حرمت به قلم، از بازنویسی بقیه‌ی آن منصرف گردید).

هر گاه به جای آقای «کهگدای» یک نامه‌نگار با تمکین و با آرمان در آن نشست (ولو خصوصی) حضور می‌داشت، از اهانت و تحقیر جنسیت زن توسط «وکیل صاحب شورا»، نه تنها نمی‌خندید و لذت جنسی نمی‌برد؛ بلکه زن‌ستیزی اهانتبار نامبرده را با صلابت و با

استفاده از هنجارهای پسندیده‌ی فرهنگ حرمت گذاشتن به زن، انتقاد می‌کرد و از منظر سوسیالوژی پیشینه‌ی عدم تساوی حقوق زن و مرد را برایش توضیح می‌نمود. آقای «کهگدای» چنین نکرد؛ چونکه گوشه‌ای از دیدگاه اجتماعی‌ای شان را تفکر زن‌ستیزی می‌ساخت. و دیگر اینکه خان صاحب بایان ـ که اصلاً «بایانی» تخلص می‌کرد ـ قبل از آنکه به سمت وکیل شورا از منطقه‌اش (بایان) انتخاب گردد، مامور احصائیه وزارت داخله (شعبه توزیع تذکره نفوس) و چند ماهی هم مامور در وزارت تجارت بود. موصوف از لحاظ موضع طبقاتی از زمره‌ی زمینداران و ثروتمندان منطقه شمالی به شمار می‌رفت، که برخی از روشنفکران در ظاهر غیر وابسته را در کمند عیش و نوش و مهمانی‌های پر مصرف‌اش بسته بود. معلوم نیست تذکار این خاطره، چه چیز وکدام پیامی را به خواننده می‌رساند و خاطره‌نویس چرا از نوشتن نام و نشان و شغل رسمی و وکیل بودن آقای بایانی در «شورای ملی» طفره رفته است؟

نژادستیزی در قالب «دوستی میان همه مردمان»

به بخشی از جمله‌ی سرمقاله «کاروان» در صفحات قبل پرداختیم. اینک به ادامه‌ی آن توجه کنیم: «... فکر می‌کنند که یکی از دژخیمان دوران استبداد امیر عبدالرحمان خان... و یا مجریان استبداد و اختناق در شیرازه‌های خودکامه وضد مردمی بیگانه گرای بعدی یعنی کمونیستان و طالبان هستند تا نگذارند کسی چیزی بگوید».

این چه نوع «حق»ی است که آقای «کهگدای» آن را به چنگ آورده، و به اتکای آن انتقاد «یگان رسانه» بالای «کاروان»اش را با جملات آگنده از نفرت نژادی پاسخ می‌دهد. ایشان از میان ردیفی عناصر بومی وابسته به بیگانه و منصوب به ملیت، اقوام، عشایر و تبارهای مختلفه‌ی کشور ـ که مسبب انهدام فرهنگ مادی و معنوی ما، به خصوص در دو دهه‌ی اخیر می‌باشند و شرایط را برای تهاجم و تجاوز دو ابرقدرت شوروی و امریکا به کشور مساعد نمودند ـ فقط و فقط ملیت پشتون را انتخاب نموده، زیر نام و نشان «کمونیستان»، «رژیم غولان خلقی و سیاه‌دلان طالبی» آماج حملات نژادستیزانه و نفرت‌گسترانه قرار می‌دهد.

آقای «کهگدای» که گاه گاهی کلماتی، چون «وحدت ملی»، «برابری زبان‌ها» «دوستی و تفاهم میان همه مردمان» را چاشنی نوشتارهایش می‌سازد، نه از روی سطح‌نگری، حاکمیت و سلطه حاکمان مستبد، وابسته و یا دست‌نشانده‌ی پشتون تبار را ـ که بالای ملیت خودی و هم بالای سایر اقوام، عشایر و تبارهای کشور اعمال قدرت نموده و ستم روا داشته اند ـ حاکمیت و سلطه ملیت پشتون بر دیگر باشندگانی این سرزمین در خون تپیده وانمود می‌سازد؛ بلکه به طور عمده به تبلیغات نفرت‌گسترانه پرداخته و فرهنگ نژادستیزی را به پاره‌ای از خوانندگان ناآگاه‌ی نشریه‌اش القا می‌کند، تا به هر شکلی که شده در برابر این ملیت (پشتون‌ها) به واکنش‌های ضد وحدت ملی دست یازند.

نویسنده به اعتراض ناروایش وضاحت داده می‌فرماید:

«بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌ها و بدشگونی‌های بیشماری که در این یک قرن وربع نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده»

آقای «کهگدای» نقطه آغاز استبداد را به روی پیشانی امیرعبدالرحمان خان جلادگذاشته ونقطه‌ی انجام آن را درکف دست ملامحمدعمر جاهل، دو نقطه‌ی آغاز و انجام را با هم وصل نموده، میانه‌ی آن را ۱۲۵ سال بدبختی، سیاه‌روزی و بدشگونی بیشماری که در تمامی ادوار تاریخ کشور چنین نبوده؛ خوانده است. وی با این سفسطه گناه بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌های بیشمار یک قرن و ربع گذشته را به مجموع ملیت پشتون نسبت می‌دهد. و از همین منشای خود ساخته به برآیندی دلباخته‌اش می‌رسد که شدت و میزان بدبختی و سیاه‌روزی این دوره را با هیچ دوره‌ی دیگر قابل مقایسه نمی‌داند.

ما بدبختی‌ها و سیاه‌روزی وحشتناکتر از هر وحشتی را در مسیر زمان دیده و آن را در کتیبه‌ی تاریخ پر افتخار خویش حک کرده‌ایم. با در نظرداشت جنایت‌ها و خیانت‌هایی که از امیرعبدالرحمان خان جلاد تا ملامحمدعمر قصاب انجام یافته، محدود ساختن تمام ادوار سیاه تاریخ به آن دو، به صورت مستقیم تبریه دیگران را نیز با خود دارد. آقای «کهگدای»، در دوران مدنظر جناب عالی، بنابر درک تاریخ شناسانه، سلطنت متمرکز فئودالی، متضمن همکاری طبقات حاکمه تمام ملیت‌ها و اقوام، به قلع و قمع خلق ما اشتغال داشته است؛ اگر باور ندارید لطفاً به شجره خانواده گی خود مراجعه، و ببینید، فرمان قتل چه تعداد انسانی را بزرگ فامیل تان (نورمحمد خان کهگدای سرمنشی حضور) مسوده، و از توشیح شاهانه! گذرانیده اند؟، مگر فراموش کرده اید فامیل شما سالها به خاطر خدمت به شاه، از زبان بزرگ خانواده نقل می‌کردند که گویا مسوده‌های اعدام را شاه در همان گام نخست وحتی دفعات بعدی هم امضا نمی‌کرد. آنچه بزرگ خانواده تان به عنوان نماینده (!) اقلیت ـ آمده از آنطرف دریای آمو ـ لازم می‌دانست، شاه پشتون تبار از تایید خونبار آن ابا می‌ورزید.

اگر حکومت‌ها مردمی باشند یا استبدادگرا؛ اگر دموکراتیک باشند یا دیکتاتور؛ اگر سکیولار باشند یا تئوکرات؛ اگر در برابر تجاوز و یورش دارای خط دفاعی استوار باشند و یا شکسته، این مسایل به هیچوجه مانع تجاوز کشورهای نیرومند و توسعه‌طلب ـ و دارای دیدگاه‌های مختلف ایدئولوژیک ـ شده نمی‌تواند (برخلاف، ساختار تقسیم قدرت در درون یک جامعه می‌تواند نقشی ارزنده‌ای در مبارزه علیه متجاوزین و حصول آزادی آن جامعه داشته باشد). در چنین شرایط و اوضاع فاجعه‌آمیز، هیچ منطق و برهانی اجازه نمی‌دهد که در وجود

زمامداران مستبد و خودکامه‌ی سرنگون‌شده و دست‌نشانده؛ ملیت، قومیت و... آنها با ساطور نکوهش و نفرت نژادی شقه شقه شوند. می‌بایست به این حقیقت نیز اشاره نمود که از همان نقطه عطف آقای «کهگدای» یعنی استبداد امیر عبدالرحمن خان جلاد و وابسته تا قبل از دهه اخیر از افراد منسوب به سایر اقوام، تبارها و عشایر کشور، حتی فرزندان کسانی که در میان فراریان و مهاجرین از آنسوی دریای آمو فرستاده شدند - منجمله سرمنشی حضور شاهانه نورمحمدخان کهگدای، محمدخان جلالر و... - در ارگان‌های دولت: اردو «ضبط احوالات» همینطور «ضبط احوالات ارگ شاهی»، وزارت امور خارجه، قوای امنیتی و سایر نهادهای مهم آن حضور و نقش فعال داشتند.

از ترکی، امین، گلاب‌زوی، پنجشیری، ببرک‌کارمل، مزدک، کشتمند، نجیب‌الله، دوستم و سایر همپالگی‌های شان - که کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و در پی آن تجاوز ارتش شوروی به کشور، آنان را به قدرت رسانید - تا صبغت‌الله‌مجددی، ربانی، «قهرمان مسعود»، مزاری، خلیلی، محقق، حکمتیار، سیاف، فهیم، عبداله، قانونی، اسماعیل خان و ملامحمدعمر، که ۸ ثور هزار بار ننگینتر از ۷ ثور آنها را سر مست امارت و صدارت ساخت؛ همگی شان وابسته به اجانب بوده در ویرانی وکشتارهای دسته‌جمعی و صدها نوع شکنجه و هزاران جرم و جنایت عجیب و تجاوز به ناموس مردم بیدفاع و وطنفروشی به نحوی از انحا دست داشتند. اینها همگی به ملیت پشتون تعلق اتنیکی نداشته؛ بلکه هر کدام به ملیت، قوم و... های مختلفه‌ی کشور تعلق نژادی، زبانی، منطقه‌ای و مذهبی داشته، هیچ یک از این افراد (البته آنهایی که تاکنون به حیات ننگین و رسوای شان ادامه می‌دهند) نه می‌تواند از ملیت، قوم و عشیره‌ی منسوبه‌ی خویش به نمایندگی برخیزند. اینها همگی شان مسوول کار وکردار ضد منافع ملی خویش می‌باشند، نه ملیت، قوم، طایفه و عشیره‌ی ستم‌کشیده، اسارت دیده و قربانی داده‌ی آنها.

وابستگی و خودفروشی عناصر منسوب به ملیت، قوم، طایفه و عشیره‌ی کشور، وابستگی و خودفروشی مجموع آن ملیت، قوم، طایفه و عشیره نیست. یکی گرفتن دو سوی متضاد (حاکم و محکوم) و یا به بیان رساتر نماینده‌های آموزش دیده‌ی روسی، امریکایی، پاکستانی، عربی و ایرانی راکه حاکم بر سرنوشت مردم مظلوم و در بند افغانستان اند، با مردم یکی گرفتن، کار ژورنالیزم خریده شده و یا اجنت می‌باشد، نه ژورنالیزم آزاد، مردم‌گرا و رسالتمند. به ژورنالیزم وابسته باید حالی کرد که، حتی عناصر ملی و دموکرات که در شرایط عاری از هر گونه قید و بند ارتجاع و امپریالیزم توسط مردم خویش انتخاب شده؛ اما بعد از کسب قدرت حاکمه - چه در اوضاع آرام، چه در حالات بحرانی و تجاوز - از انتخاب‌کنندگان شان بریده و در خدمت منافع بیگانگان قرار گرفته اند، را نمی‌توان به ملیت، قوم، عشیره و طایفه آنها گره زد و خاستگاه ملیتی، قومی، عشیره‌ای و... این مزدبگیران را مورد نفرت نژادی و مواخذه‌ی ملاگونه قرار داد.

سرمقاله‌نویس «کاروان» در نقش جارچی «تساوی حقوق بین اقوام و همبستگی میان آنان»، هیاهو راه انداخته، در حالی که آنچه جار زده می‌شود طرح‌های تفرقه و انشقاق میان مردم کشور بوده، که چون ساطوری بر پیکر خونین وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کوبیده می‌شود؛ اگر به بخش از سرمقاله دو سال قبل از امروز جناب «کهگدای» در زیر توجه نماییم به وضاحت خواهیم دید که ایشان با دورویی یک منبرنشینن فرستاده شده از خارج، در عین زمان که ریاکارانه «وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای و زبانی و امتیازات و...» را محکوم می‌نماید - در چند سطر بعدتر مقاله‌ی عوامفریبانه‌اش - امتیاز خاصی برای یکی از اقوام این خطه‌ی ویران کرده شده، قایل شده آنها را سرآمد سایر ملیت‌ها و اقوام می‌شمرد. و به درستی می‌داند که زهر شدیده‌ی این نظر خاینانه‌اش در رگه‌های وحدت و همبستگی ملی چه اثری خواهد داشت.

«... اگر به پاس جانثاری‌های مردم آزادۀ پنجشیر که دو قوای متجاوز یعنی روسیه و پاکستان را با زانو درآوردند و هیچگاهی تسلیم نشدند، از جلب عسکری (خدمت سربازی) و مالیه و محصول دولتی برای ۲۰ سال معاف شوند، کاری است فراخور پاداش و پایمردی شان...»

ژورنالیزم «کهگدای» - که خود تحریف‌گر واقعیت‌ها است - همینکه می‌نویسد «مردم آزادۀ پنجشیر» مراد ناپاکش «شورای نظار»ی‌های روس‌پرست می‌باشد.

نویسنده با تردستی شعبده‌بازان «پاکستانی» چنبر بویناک این افراد خودفروخته، اجنت، غارتگر، جنایتکار، نژادپرست و میهنفروش را آنقدر پهنا می‌دهد، تا خواننده‌ی نشریه‌اش دچار آشفته فکری شده سرانجام بپذیرد که مجموع این قوم قلیل‌العده؛ اما دلیر و وطنپرست، از زمره‌ی این باند پلید («شورای نظار») می‌باشند. در حالی که مردم هوشمند و واقعیت‌نگر افغانستان حساب قوم شریف پنجشیر را از قهرمان خون و خیانت به وطن یعنی «مسعود بزرگ» و باند آدمکش اش کاملاً جدا می‌دانند.

اینها خاینین به مردم وکشورند، که در دراز مدت در خدمت پلان تجاوز و استقرار دایمی ارتش گرسنه‌ی امپریالیزم (سوسیال امپریالیزم) شوروی در افغانستان قرار داشتند و به دستور آن کشور زنجیرهای خون‌آلود تانک‌های ارتش اشغالگر امپریالیزم امریکا را - که از روی پیکر دردمند مردم بیگناه و بیدفاع ما فاتحانه می‌گذشتند - می‌لیسیدند (وکماکان به تطهیر آن ادامه می‌دهند)؛ برعکس مردم با غیرت پنجشیر آنها را ننگ قوم دانسته، همانند سایر باندهای اخوانی، خواهان محکمه و مجازات شان می‌باشند.

بقیه در صفحه (۹۶)

غـروب آخـرین سپیـده

داستان قتل عین‌القضات همدانی بدست روحانیت

فرهاد عرفانی ـ مزدک

عین‌القضات‌همدانی، ابوالمعالی عبداله بن علی میانجی همدانی و معروف به قاضی‌همدانی (۴۹۲ ـ ۵۲۵) حکیم و عارف ایرانی، و از علمای شافعی در اوایل قرن ۶ م در همدان بدنیا آمد. عین‌القضات در جوانی در همدان به کسب علوم پرداخت و بزودی در ادب و حکمت و کلام مایه‌ی بسیار اندوخت. و به سبب تبحری که در فقه به هم رسانید، عنوان قاضی و مدرس هم یافت. و با وجود جوانی، صاحب شهرت و نفوذ تمام گشت و بهمین جهت محسود فقها و متکلمین واقع شد. فلسفه و کلام عصر طبع حقیقت‌جویی عین‌القضات را قانع نکرد و در دنبال بحران فکریی که حاصل مطالعات وی در فلسفه و کلام بود، گرفتار شکوک شد. به سبب آنکه وی نیز مثل شیخ و مرشد خود احمدغزالی در بیان عقاید بی‌پروا بود، به کفر و دعوی‌الوهیت متهم شد و فقها به قتل دانشمند جوان فتوی دادند. در بغداد یک چند روز زندان ماند تا آنکه به دستور ابوالقاسم‌درگزینی وزیر سلطان‌محمود او را در همدان بر در مدرسه‌ای که ظاهراً محل تدریس او بود بر دار کردند (۱۰۹۸) و سپس جسدش را با نفت و بوریا آتش زدند.

عین‌القضات به فارسی و عربی آثار متعدد دارد و گذشته از تبحر در حکمت و عرفان، در شاعری و نویسندگی هم قریحه‌ی عالی داشته است.

به نقل از دایره‌المعارف مصاحب و فرهنگ معین.

«پیام زن»

... برخیز مردک!

سرنگهبان، با قدی بلند، سینه‌ای ستبر، ریشی انبوه، و شمشیری آخته، در چهارچوب در ایستاده بود و چشم در چشم عین‌القضات، دوخته بود.

عین‌القضات، با سر و روئی آشفته، گیسوانی درهم، جامه‌ای پاره و آلوده در سرگین چهارپایان و چهره‌ای و دست و پائی پوشیده از خون خشکیده و گرفتار در غل و زنجیر، آنچنان به گرسنگی و تشنگی گرفتار بود که توانی برای برخاستن نداشت. پس خطاب به نگهبان با صدائی ضعیف گفت: ((کمی آبم دهید!)).

سرنگهبان به راهرو رفت و با پیاله‌ای آب بازگشت.

عین‌القضات تا قطرهٔ آخر، نوشید. جانی گرفت. نگهبان پیاله برگرفت و به گوشه‌ای پرتاب کرد. دست بر زیر بغل عین‌القضات زد و از زمین بلندش کرد. عین‌القضات، بر پا ایستاد و زنجیر را که چون سوهان، زخم کهنهٔ مچ پا را می‌آزرد، بدنبال خویش، کشید.

سرنگهبان، راه دراز راهرو را در پیش گرفت. رقص شعلهٔ مشعل‌ها، بر چهره و چشم‌های عین‌القضات، می‌لغزید.

سرنگهبان به عقب، روی برگرداند. از بیرون، هیاهوی گنگ مردمان، به گوش می‌رسید...؛

ـ هان! مردک! راست‌گوی! اکنون که فرشتهٔ مرگ را در آغوش می‌بینی، به چه می‌اندیشی؟

ـ فرشتهٔ مرگ!

ـ آری مرگ! می‌هراسی، نه؟

ـ هراس! از چه؟ اگر پیش از تولد، از برای تولد، مرا شادمانی بود، اینک مرا برای مرگ، نیز، هراسی هست!

ـ بزرگ می‌گوئی مردک! پیش از تولد، تو نبودی، اما اینک هستی!

ـ و پس از مرگ نیز نخواهم بود، که هراسی‌ام باشد.

ـ ها! ها! ها! پس اعتراف می‌کنی به کفر! قاضی، راست می‌گفت که تو معاد و جهان آخرت را دروغ و پندار می‌پنداری!

دو نگهبان مسلح، در کوچک دروازهٔ قلعهٔ رو به میدان را گشودند. سرنگهبان، گام به میدان نهاد و عین‌القضات از پی او. کسبهٔ دورادور میدان، در برابر مغازه‌هاشان ایستاده بودند. گوئی شب را هیچکس در شهر، نیارمیده بود. سحرگاه بود و شعاع آفتاب نو، بر بام شهر خاموشان، نرم نرمک می‌لغزید.

پیر و جوان و کودک، زن و مرد، گوش در گوش، پشت به پشت، میدان بزرگ شهر را، پوشانده بودند. در میانهٔ میدان، طناب دار رها از تیرک علم شده، با نسیم صبحگاهی، آرام و در انتظار، می‌رقصید.

قاضی‌القضات، روحانی برجسته، فقیه عالیقدر دستگاه حکومت، مفتی‌اعظم محمد ابن عبداله‌مکی، با عبائی سپید و دستاری سیاه، در حالیکه طومار حکم حکومتی، مبتنی بر فتوای علمای اعظم را در دست می‌فشرد، با چشمانی عضبناک و خیره، در

میان چهار نگهبان سرخ پوش شولا به دوش، ایستاده، انتظار می‌کشید.
با ورود عین‌القضات همدانی، مردمان کنار کشیده، راه گشودند. پیچ پچی درگرفت و چشم‌ها در چشم‌های عین‌القضات چرخید.

سرنگهبان به عقب بازگشت. دست بر شانهٔ عین‌القضات نهاد و او را به سوی طناب دار کشید. قاضی‌القضات، دست به سوی سرنگهبان دراز کرده، خطاب به وی چنین گفت: ((صبر کن! علما، عدالت را در حق او (عین‌القضات) تمام کرده اند. او فرصت دارد، پیش از مرگ، از خویش دفاع کند. من نیز، خود، سوالاتی از او دارم. مردم نیز آزادند که نظر دهند. ما می‌خواهیم به این کافر نشان دهیم که اسلام تا چه حد حقوق انسان را ارج می‌نهد. بگذار این کافر بفهمد که صدور این حکم، نه از روی بغض، که از سر اجرای عدالت الهی‌ست)).

مردم، آرام شدند. سرنگهبان، دست از شانهٔ عین‌القضات برکشید. دژخیم از طناب دار فاصله گرفت. قاضی‌القضات، گامی بسوی عین‌القضات برداشت. عین‌القضات، با حالی نزار، چشمانی بی‌فروغ و روئی زرد، ایستاده، چشم به اطراف می‌چرخاند.

قاضی‌القضات به سخن آمد که: ((هان! ای جوان خام! کجاست آن همه مهمل‌بافی، که بنام فلسفه و عشق، در اذهان خام می‌انباشتی؟ آیا هیچ نیاندیشیدی که وقتی کلام خداوندی را به زائدهٔ فلسفه می‌آرائی، شرک روا داشته‌ای، در آنچه کامل و تمام است؟)).

-عین‌القضات را لبان خشک، لبخندی نشست. پس دست به سوی خورشید برگرفت و چنین آغازید: ((خورشید را چه حاجت واسطه است. حتی کوران نیز، از گرمایش، پی به وجودش می‌برند. اگر خدائی‌ست که جهان به ارادهٔ خویش می‌سراید، نیازش نه به بوزینه‌هائی چون تو است، نه رسولی که اوهام قبیله‌ای‌اش را کلام وحی خواند!)).

جمعیت را همهمه فراگرفت. سرنگهبان، شمشیر از نیام برکشید و با چشم از قاضی‌القضات رخصت خواست تا در آن، سر از بدن عین‌القضات جدا کند. جمعی از ملایان حاضر در کنارهٔ میدان، با خشم فریاد کشیدند: ((تحمل نکنید! خونش بریزید، که جایگاه تان، صدر بهشت باد)). کودکانی که دست به دامان مادر داشتند، با دهان باز و چشمان وحشتزده، حیران در آشوب میدان، مضطرب و پریشان، می‌نگریستند.

قاضی‌القضات، دست راست را به آسمان بلند کرد و گفت: ((آرام باشید آرام! ما، شما مردمان را بدین مکان فرا خواندیم، تا خود با چشمان خود ببینید و باگوش های تان بشنوید، که حافظان بیضه اسلام، جز به عدل نگویند و جز به عدالت حکم نکنند. اینک خود شاهدید، کفر را و ارتداد را. اما! ما به او فرصت خواهیم داد، تا بگوید و خود را رسوا سازد، تا نگویند دشمنان دین خدا، که حکم بر ستم رفت، بنده‌ای را)).

عین‌القضات، قد راست کرده، سر به اطراف گردانیده و روی به مردمان چنین گفت: ((آیا شما را از من زیانی رسیده است؟ آیا به مال و ناموس تان تجاوز کرده‌ام؟ آیا در میان شما کسی هست که از من جز مهربانی و روی خوش دیده باشد؟ آیا دستان من به خون بیگناهی آلوده است؟ آیا در میان شما کسی هست که از من جز سخن راست و نیکو، چیزی شنیده باشد؟ بیاندیشید مردمان! انسان را ملاک قضاوت، اعمال اوست. آیا در اعمال من، ذره‌ای از آنچه گناهش می‌پندارید، یافته اید؟

این شما و این خدایتان! جز این است که می‌فرماید، شما را اشرف مخلوقات قرار داد، تا بیاندیشید و بهترین‌ها را برگزینید؟ آن هنگام که او نیز، که به ستایش نشسته اید، حکم به سنجش عقل می‌دهد وگزینش را به شما، اختیار و آزادی می‌سپارد، چگونه است که معتقدان حافظ بیضه‌اش، در مقام قضاوت نشسته، حکم به ارتداد می‌دهند و شکنجه می‌کنند و می‌کشند که چرا بر اساس عقل، گزیده‌ای و راه رفته‌ای؟

بیدار شوید مردمان! مرا دشمنی با خدای شما نیست، که اگر هست، از من است و من از اویم. دشمن‌اش چگونه پندارم، که در چنین صورتی، خویش را دشمن پنداشته‌ام؟ اینان که حکم به حد من داده اند، هراس شان، نه از دشمنی من با خدای تان، که از ارجاع شما به عقل تان است! مرا حکم به مرگ داده اند، تا شما را به اندیشه فرا نخوانم. رمز ماندگاری ایشان، در اطاعت و تقلید شماست، نه در تامل و آزادی شما! پس خویش را با خدا و رسولش همسان کنند، تا به تسلیم تان فرا خوانند، که از برای سلطه بر جان و مال تان، جز آیت تسلیم به کار ناید...)).

محمدمکی، مفتی‌اعظم، قاضی‌القضات همدان، گامی به جلو نهاد. از همهمه خبری نبود. سکوتی سهمگین، همه جا را فرا گرفته بود، جز نسیم و آوایش، که در غبار میدان بزرگ شهر می‌پیچید. چیزی بگوش نمی‌رسید. عین‌القضات، آرام گرفته بود. محمد ابن عبداله‌مکی، که مباحثه را مغلوبه می‌دید، در تلاش افتاد، بلکه احساسات دینی مردمان را برانگیزد. پس چنین آغاز کرد، خطاب به مخاطبینی که تزلزل، از چهره‌هاشان، آشکار بود:

-پنداری زبان شیطان است که بر رسول خدا می‌چرخد! مردمان! این همان است که در توصیف ارکان دین خدا، کتاب‌ها نگاشته است، باور ندارید، از خود وی بپرسید. اینک چه گشته است که همچون خوارج، به دین برحق، پشت کرده است؟ آیا جز این است که از ابتدا سجادهٔ زهد را آب کشیده، تا امروز قادر باشد به سست کردن ایمان خلایق؟ مردمان! رسول خدا، چگونه خواهد بخشید ما را، که برگشتگان ز دین‌اش را رها ساختیم، تا ارتداد ورزند وکفر گویند؟...

کلام قاضی‌القضات را، فریادی از میان جمعیت، برید: ((هان! قاضی‌القضات! این تو خود نبودی که اجرای عدالت را منوط بر عدالتخواهی متهم نمودی؟ چه شد، اکنون که سنگر استدلال را محکم یافته‌ای، علم تظلم‌خواهی برافراشته‌ای؟)).

صدای نوجوانی، در پی صدای آن مرد، از سوی دیگر میدان

بقیه در صفحه (۹۴)

مسئول لچکی تورن اسماعیل کیست؟

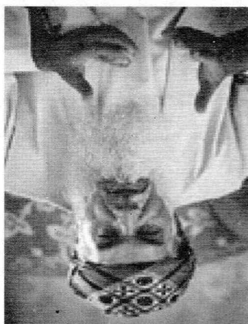
«ماه و ستاره و خورشید جهاد» و لابد لومپن اوباش کثیف جهاد تورن اسماعیل، کارگری را که در ساختمان پل هوایی در هرات کار می‌کرد زیر مشت و لگد گرفت و بعد از سگان مسلح‌اش خواست تا الله اکبر گویان او را در مضروب کردن کارگر بیگناه کمک کنند. (سایت فارسی بی‌بی‌سی ۲۴ مارچ ۲۰۰۵). «قاید جهاد» تهدید کرده بود که اگر مقامات محلی هرات، «باکف زدن»، پل‌های هوایی را ساختند او «با الله اکبر» آنها را خراب خواهد کرد زیرا پل‌ها چشم انداز نهادی را که او ساخته خراب می‌کند.

تا اینجا هیچ مسئله‌ای نیست. از یک بنیادگرای جاسوس ایران جز این انتظار نیست که عقده خشم هرزه‌اش را به جای تصفیه کردن با برادر خیرخواه والی هرات، برادر کرزی و «برادران» دیگر، بر سر کارگری بینوا خالی کند. او یک «قبادی جهادی» است و زورگویی و بدمعاشی و لچکی و تخریب با شعار الله اکبر از اجزای متشکله ذات بدش است. بر او هیچ ایرادی نمیتوان گرفت. کسی که بیشرافتی را در «امارت»اش به حدی برساند که خواهران شرافتمند ما را از روی سرک‌های هرات در موتر انداخته و برای معاینه باکره گی شان به شفاخانه‌ها ببرد، دیگر ضرب و شتم یک کارگر در ملاعام برایش چیست؟

امیر اسماعیل خان نستوه را نباید ملامت کرد. او تفی است و حالا به روی همانهایی می‌نشیند که آن را بالا انداخته اند. **جوابگوی رفتار کوچگی و بچه فلمی اسماعیل، آقایان رامسفلد وزیر دفاع امریکا و زلمی خلیلزاد و حامدکرزی اند که او را می‌ستایند؛ و مخصوصاً آن وزیران مرتد و خاین بااکت «روشنفکری» اند که با او در کابینه می‌نشینند.** امیر اسماعیل این مهره قیمتی رژیم ایران از درخت‌هایی است که در ماتحت کابینه سبز کرده ولی اعضای غیر بنیادگرای کابینه به عوض کندن و دور انداختنش، سایه آن را غنیمت می‌شمارند.

نفرین، هزار بار نفرین بر همه‌ی آن وزیران حقیر و فرومایه‌ی غیر بنیادگرا که با هر میهنفروشی و تبهکاری و فساد وکثافتکاری می‌سازند تا مبادا چوکی وزارت را از دست دهند.

باگذشت هر روز همچون آفتاب روشن می‌شود که اسماعیل‌ها دشمنان کلان مردم ما بوده و هستند. به زیرکشیدن اینان از مسند قدرت و سپردن شان به محکمه، کار فقط و فقط مردم است و نه کابینه و ستره محکمه که بوی گند بنیادگرازدگی و بی‌کفایتی و پوسیدگی آنها عالم را فرا گرفته است. و خلع ید و محاکمه آنان کار پارلمان هم نمی‌تواند باشد زیرا با همین خرک و درک فعلی یعنی حاکمیت تفنگ‌سالاران بی‌ناموس که رحیمه گک نوجوان را مورد تجاوز دستجمعی قرار می‌دهند و آمنه ۲۹ ساله را سنگسار می‌کنند، به یقین پارلمانی مملو از عوامل بیگانه، بنیادگرایان صاحب زمین و سرمایه و سایر مرتجعان تا مغز استخوان ضد آزادی و دموکراسی خواهد بود.



حال که دولت به دفاع از «امیران» لومپن‌اش بر می‌خیزد یا همچون نظاره گری عقیم به تجاوزکاری و سنگسار دختران و زنان و اختطاف کودکان ما برخورد می‌کند، بر مردم است که قانون را خود در دست گیرند و به مجازات اسماعیل‌ها و سایر جنایتکاران کمر ببندند.

بر مردم نجیب هرات است که تورن اسماعیل را در فرصتی مساعد در هرات گیر کرده و او را زده زده همان جایی ببرند که به کارگر حمله کرده بود و آنگاه هر کدام برویش تف انداخته و سیلی‌ای یا لگدی حواله کنند.

کافیست این کار در حق تورن اسماعیل و دو سه تن اوباش دیگر «ائتلاف شمال» در سطح وزیر یا والی صورت گیرد تا آنان به نابودکننده بودن آتش قهر مردم پی برده و دیگر تا زمان مرگ شان جرئت فرعون‌منشی رذیلانه‌ی نوع «قاید جهاد»ی را به خود ندهند.

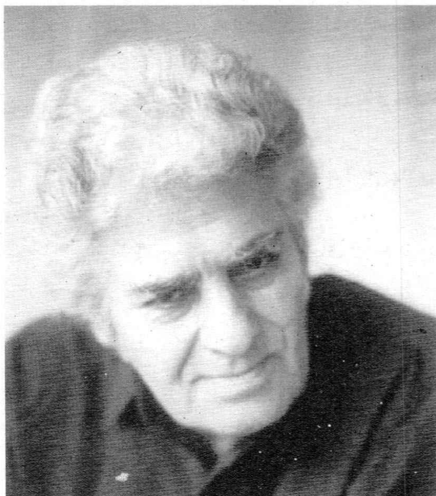
خوشا و زودا روزی که مردم زجردیده‌ی ما به آن آگاهی و تشکل برسند. ▣

کنشکا ـ امریکا،

توهین دو شاعر کوچک غیرملی به شاعر بزرگ ملی ایران

«... البته درباره احمدرضااحمدی قبلاً برایتان نوشته بودم اما با تعجب شعری از وی را در «پیام زن» شماره ۶۲ دیدم آنهم با خط جلی! اکنون اجازه بدهید برای شناخت بیشتر از این آقا و نیز محمودکیانوش شاعر، نویسنده و مترجم مشهور، نقل قول‌هایی از آن دو را بیاورم که به ترتیب از سایت «مانیها» و سایت فارسی بی‌بی‌سی (۲۸ جنوری ۲۰۰۵) گرفته‌ام. آقای احمدرضااحمدی در سخنرانی‌های مورد قبول رژیم ایران و آقای کیانوش از ورای بی‌بی‌سی یعنی همان رادیویی به بزرگترین شاعر زبان فارسی و شاعر ملی ایران به شیوه‌ای سخیف می‌تازد که شاملو خود «سیاست بازی» آن را افشا و ادعای «بیطرفی»اش در قبال رژیم شاه را دروغ ثابت نموده است. از ادعانامه‌ی احمدشاملو علیه بی‌بی‌سی فقط بخش‌هایی را نقل کرده‌ام ولی خوانندگان می‌توانند متن کامل این نامه تاریخی و پر نکته را در کتاب «احمدشاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها» (انتشارات هیرمند) بخوانند. کاش بتوانید متن کامل آن را بیاورید. شاملو در نامه اشاره دارد که وقتی در کشورش خون جاریست، سخن گفتن از کارهای ادبی‌اش و بحث روی شعر و شاعری را مسخره می‌داند درست خلاف انجمنی‌های ما که هر قدر خون و خیانت و تبهکاری و تباهی در افغانستان بیداد کند آنان را غمی نیست و با آب و تاب و بیشرافتی تمام درباره کاینات شعر و نثر افاده می‌فروشند. و هیچکدام از آنان را به مصداق گفته شما دارای آن شخصیت و وقاری نمی‌بینیم که اگر بی‌بی‌سی یا هر رسانه معروف جهانی دیگر حتی شخص خود شان را تلک و ترازوکند، به دفاع و رفع توهین از خود برخیزند چه رسد به دفاع و رفع توهین از مردم افغانستان.

... فکر می‌کنم در باره شعر و دیگر آثار و ترجمه‌های شاملو زمانی که هنوز «چراغش در خانه‌اش ایران روشن بود» آنقدر کتاب و مقاله نوشته شده است که با هیچ شاعر معاصر این کشور قابل مقایسه نیست. احمدی و کیانوش چرا در وقت زندگی شاملو جرئت نکردند این حرف‌ها را بر زبان بیاورند؟ هنگامی که دردم را با دوستی ایرانی در میان نهادم، او مسئله را بی ارزش خوانده گفت: «دوست عزیزم، شاملو مقامی همچون حافظ پیش مردم ما دارد. آنانی که علیه او می‌گویند افراد حقیری اند که خود شان و شعر شان را زیر سایه سنگین و عظیم شاملوگم شده می‌بینند و بنابرین گاهگاهی زور می‌زنند و آوازی بر ضد شاعر ملی و مبارز ما سر می‌دهند تا مگر موجودیت خود را مطرح سازند. مگر خودت به درستی نمی‌گویی که لق لق ارتجاعی واصف و



رهنورد و پیروان آنان دریای شعر و ادب آزادیخواهانه افغانستان را مردار نخواهد توانست؟ پس این رضااحمدی و کیانوش‌ها کی باشند که با حرف‌های رژیم پسند شان سیمای تابناک شاملو را غبارآلود بتوانند؟»

یادم رفت بگویم که از احمدرضااحمدی هم جمله‌هایی در «احمدشاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها» ذکر شده است که به روشنی نشان می‌دهد او جاودانی ترین و پر قدرت ترین وجه شاملو یعنی شاعر بودنش را با چه بیشرمی‌ای دست کم گرفته است. از محمودکیانوش شعری برای شاملو در کتاب گنجانده شده که اگر به جای مولفان می‌بودم آن را دوباره به صاحبش می‌فرستادم. به هر حال من حرف‌های مربوط احمدرضااحمدی و محمودکیانوش و همچنین بخش‌هایی از ادعانامه‌ی شاملو علیه بی‌بی‌سی به اضافه نقل قول‌هایی از دیگران درباره شاعر آزادی و عدالت را یادداشت کرده‌ام که به هر ترتیبی مناسب دیدید از آنها استفاده کنید. امیدوارم خوانندگان «پیام زن» با دیدن این گفته‌ها علیه نامدارترین هنرمندان، بهتر به عمق هرزه‌درایی دو شاعر پی برند.

در ضمن خوشحال می‌شوم نسخه‌ای از «احمدشاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها» را برای تان بفرستم چراکه مجموعه بسیار ارزنده‌ایست از نوشته‌های تعدادی از بزرگان ادبیات و هنر ایران درباره شاعر ملی ایران.»

رضا احمدی درباره احمد شاملو:

«شاملو شاعری بود که ۶ ماه خواب و ۶ ماه بیدار و وقتی از خواب بلند می‌شد برای جلب توجه حرف‌های عجیبی می‌زد.»

محمود دکیانوش درباره احمد شاملو:

«شعرش (شعر شاملو) از خودش جدا بود. از سال ۳۸ دیگر خود شاملو هم احساس کرد که فاصله‌هایی وجود دارد. برای آنکه شاملو آدم بسیار با ذوقی بود ولی آدم باسوادی نبود. وقتی می‌دید یک دوستش نظر مستقلی دارد و به کم‌مایگی او پی برده است، از او فاصله می‌گرفت. در این باره داستان‌ها دارم که در این گفتگو جا و مجالش نیست. در ساختن خیلی از شعرهایش هم بیش از حد الهام از دیگران بهره می‌گرفت. مثلاً وقتی کسی ترجمه فرانسوی یک مجموعه شعر انگلیسی را برایش می‌آورد، این شعرها را می‌خواند، و آنوقت یک روز صبح به من می‌گفت: "کیا جان، بیا ببین، دیشب من هفت تا شعر گفتم." واقعاً آدم با ذوقی بود. یک مصراع از شعر الوار کافی بود که برای یک شعر کامل او الهام‌بخش باشد. بعدها من گاهی به شوخی به بعضی از رفقا می‌گفتم من اینها را بهشان می‌گویم شعرهای پشمکی. می‌گفتند چرا پشمکی؟ می‌گفتم برای اینکه هر کدام از آنها یک حبه قند است که آن را توی ماشین مخصوصی انداخته اند، به صورت یک پشمک بزرگ درآورده اند، ولی وقتی در دهان بگذارید، باز همان یک حبه قند می‌شود. یعنی همان جمله یا مصراعی که شاملو از آن الهام گرفته بود.»

نامه احمد شاملو به بی‌بی‌سی

آدینه، شماره‌ی ۷۲، اسد ۱۳۷۱

سوزان بلاکت عزیز

در پاسخ نامه‌ی مورخ ۲۰ سپتامبر شما متاسفم که باید نکات زیر را به اطلاع تان برسانم:

۱) مصاحبه‌ی با من مطلقاً به درخواست مصرانه‌ی بخش فارسی بی‌بی‌سی انجام گرفته است. من از آن سازمان هیچ گونه تقاضایی نکرده بودم تا ناگزیر باشم برای انجام آن به هر حال و به هر صورت قبول شرایطی را هم به خود هموار کنم.

۲) درخواست مصاحبه‌ی با ارادتمند بدان صورت نبوده است که معمولاً برای یک نظرخواهی عمومی ـ مثلاً در مورد افزایش بهای سیب زمینی ـ به فلان سیگارفروش کنج خیابان مراجعه می‌کنند. اگر گردانندگان بخش فارسی بی‌بی‌سی به مجرد آگاهی از ورود من به لندن به سراغم آمدند دقیقاً بدان جهت بود که از موقعیت فکری و اجتماعی من آگاهی داشتند و می‌دانستند که حدود دو سال است برای فعالیت در جبهه‌ی ضد اختناق و دیکتاتوری غارتگرانه‌ی حاکم بر وطن خود آواره‌ی غربت شده‌ام و لاجرم از پیش می‌دانستند با این مصاحبه چه چیز به دست می‌آورند.

۳) مع‌ذلک من به صراحت، در نخستین برخورد با تقاضای بی‌بی‌سی، این نکته را متذکر شدم که اگر به مصاحبه‌ای تن در دهم، به هیچ وجه در سخنانم ملاحظات سیاسی سازمان بی‌بی‌سی را (به عنوان دستگاه تبلیغاتی دولتی که به جلاد ملت ما شمشیر می‌فروشد) در نظر نخواهم گرفت، با آزادی تمام از پایگاه شخص خود سخن خواهم گفت و به همین دلیل موافقت نخواهم کرد که به هیچ بهانه‌ای در آن چه می‌گویم جرح و تعدیلی صورت بگیرد.

۴) منطق چنین حکم می‌کند که برنامه‌ریزان شما باید این نکته را به عنوان شرط مسلم امر پذیرفته باشند، زیرا در پایان این مذاکرات بود که صورت سوالات به من داده شد، و چند روز پس از آن بود که برای ضبط مصاحبه در بوش‌هاوس تعیین وقت صورت گرفت.

۵) با سوابقی که من از وجود حرامزاده‌ترین نوع سانسور در دستگاه‌های ارتباط جمعی دموکراسی غرب دارم یک بار دیگر هم پیش از ضبط برنامه به تهیه‌کننده‌ی آن خاطر نشان کردم که اگر قرار است در این نوار به هر دلیلی دستی برده شود هنوز هم می‌توانیم از آن چشم بپوشیم. پاسخ جالبی که شنیدم و برای همیشه سبب انبساط خاطر ارادتمند خواهد بود این بود که از دموکراسی انگلستان تصور نادرستی در ذهن دارم و این مصاحبه برای من تجربه‌ای خواهد بود که به راستی به زحمتش می‌ارزد!

۶) پس از دریافت صورت سوالات و پیش از تهیه‌ی متن، درباره‌ی مدت برنامه نیز گفت و گو کردیم. تعداد سوال‌ها شاید زیاد نبود اما به هر حال با جواب آره و نه نمی‌شد به همه‌ی آن‌ها پاسخ گفت. ما بر سر این نکته از قبل توافق کردیم که متن مصاحبه در سه بخش و طی سه شب متوالی پخش بشود. قصدم از طرح این نکته آن است که توسل شما، سوزان‌بلاکت عزیز، به مسئله‌ی محدودیت زمانی برنامه یکسره بی‌مورد است.

۷) نق‌نق‌هایی که از یکی دو روز بعد شروع شد نشان داد که تصورات ذهنی من از دموکراسی آن قدرها هم بدبینانه یا نادرست نبوده است. معلوم شد مدیریت بخش فارسی (که مصاحبه را بسیار درازتر از نیم گز کارخانه‌های اسلحه‌فروشی و وزارت امور خارجه‌ی بریتانیای کبیر یافته‌است) از سفارت ایران تقاضا کرده است کسی را بفرستند که به نوار مصاحبه گوش بدهد و در برنامه‌ی «جداگانه‌ای» به آن جواب بگوید تا از این رهگذر «بی‌طرفی و بی‌غرضی» بی‌بی‌سی محفوظ بماند. که من این بی‌طرفی را در این مورد خاص، نشان دادن کمال حسن نیت در حق مشتری بزرگ تانک‌های چیفتن معنی می‌کنم.

من دقیقاً نمی‌دانم (و به دانستن آن **هم علاقه‌ای** ندارم) که «فرستاده‌ی سفارت ایران» چرا در مقام استفاده از چنین تریبونی برنیامد. ولی به طور قطع به دنبال مذاکره‌ی **با او بود که از سوی سازمان شما به من پیشنهاد شد «عجالتاً» فقط آن قسمت از مصاحبه که مربوط به شخص من وسوابق ادبی من است «به طور مستقل» پخش بشود و باقی مصاحبه را بگذارند«برای بعدها»! ـ که جواب مرا قبلاً هم شنیده بودند: اولاً که سوابق ادبی ناچیز من برای خودم هم اسباب خجالت است. ثانیاً کدام ایرانی فاتحه‌ی بی الحمد**

⇦

و درباره شاملو گفته اند

آه، پیش از آن که در اشک غرقه شوم، چیزی بگو

«یادم می‌آید آخرین دیدارم در منزلش و درست در آستانه‌ی اهدای جایزه‌ی نوبل بود. نامه‌اش را نشان داد و بزرگوارانه گفت: جایزه را قبول نکردم. او جایزه‌اش را از مردم گرفته بود.»

«شاملو شاعر ملی ایران، بعد از نیما وسیع ترین تأثیر را بر شعر و ادبیات ایران گذاشت. شعر او همسنگ و حتا والاتر از شاعران بزرگ جهانی است. این را خودش هم خوب می‌دانست. او لورکای بزرگ ایران است، نه او شاملوی بزرگ ایران است.»

هیوا مسیح

همیشه و همه جا باعث افتخار مردم ایران

درباره‌ی شاملو چه می توان گفت که اندکی از شأن فرهنگی او را برساند. شاملو به معنی کلمه، خود یک فرهنگ بود. از شعرش که خود الگویی ابدی بود، از آموزگاری‌اش در شعر که صدها شاعر را چه در زمان سردبیری‌اش در خوشه و چه در برکت کتاب‌هایش پرورش داد، از کتاب کوچه‌اش که عظیم‌ترین حجم فرهنگ مردمی را شامل می‌شود، از وجود و نام بزرگش که همیشه و در همه جا باعث افتخار زبان و شعر فارسی و مردم ایران بود.

منوچهر آتشی

می‌خواند برای «سوابق ادبی» آن خروس بی محلی که در برابر جنازه‌های غرقه به خون هزاران بی‌گناهی که در خیابان‌های وطن گریان من به خاک افتاده اند تعدادکتاب‌هایش را بشمارد یا از افتخارات شعری و فعالیت‌های تحقیقی خود سخن بگوید؟ ـ پاسخ من این بود که قسمت سیاسی مصاحبه را پخش کنند و قسمت ادبیش را به سطل خاکروبه بیندازند.

۸) کم و بیش دو ماهی از جریان گذشته بود که یک روز توسط پست، پاکتی دریافت کردم حاوی فرم قراردادی که پیشنهاد شده بود آن را امضا کنم و پس بفرستم تا سازمان بی‌بی‌سی به استناد آن بتواند «حق‌الزحمه‌ی مصاحبه» را به من پرداخت کند.

از نظر من گفت و گوی با بی‌بی‌سی موضوعی بود فراموش شده و اکنون پیشنهاد پرداخت «حق‌الزحمه» می‌شد در برابر امری که اولاً برای انجامش مزدی تقاضا نشده بود و ثانیاً در عمل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته بود، وانگهی اگر هم انجام «معامله‌ای» مستلزم امضای قراردادی باشد قاعدتاً آن را پیش از اقدام به امر امضا می‌کنند نه پس از ختم آن و از آن بی‌موردتر پس از منتفی شدن اصل موضوع! ـ کنجکاوی مرا برانگیخت و متوجه ماده‌ی E کرد که بر اساس آن، سازمان بی‌بی‌سی حق جرح و تعدیل مطالب را برای خود محفوظ داشته است. تصور باطل من این بود که در امضا کردن آن فرم پس از حذف ماده E و فرستادن آن برای شما ظرافتی نهفته است که به این موضوع پیش پا افتاده خاتمه می‌دهد اما متاسفانه نامه‌ی مجدد شما و تهدید به «از میان بردن نوار مصاحبه!» مرا واداشته است که برای بیان استنتاجی که کرده‌ام دیگر به ظرافت متوسل نشوم.

اگر این فرم همان ابتدا (و حتا به بهانه‌ی یک ضابطه‌ی تشریفاتی اداری) به من ارائه شده بود مسئله فرق می‌کرد. پیشنهاد مصاحبه را رد می‌کردم و خلاص. اما سازمان شما دست کم سه روز وقت مرا ضایع کرده است برای انجام مصاحبه‌ای که از پیش می‌دانسته است چگونه محتوایی خواهد داشت و از پیش یقین داشته است که با سیاست تأیید دولت انگلیس از جنایات شاه امکان پخش آن برایش وجود ندارد.

به عقیده‌ی من، برنامه‌ی خیمه شب بازی ضبط این مصاحبه با طرح نقشه‌ی قبلی و فقط به قصد ارائه آن به سفارت ایران صورت گرفته است، به عنوان نوعی خود شیرینیِ کاسه‌لیسانه نزد شاه ایران که در این اواخر چند بار عدم رضایتش را از بی‌بی‌سی آشکارا به زبان آورده. و خشم من از آن جهت است که سازمان شما شخص مرا وسیله‌ی اجرای این بازار گرمی شرم‌آور کرده و بدین وسیله مستقیماً مرا مورد اهانت قرار داده است و به همین دلیل من قسمت‌هایی از متن مصاحبه را با افزودن این توضیح در مطبوعات خارج کشور منتشر خواهم کرد تا «شنوندگان گرامی» بخش فارسی رادیو لندن بر «بی‌طرفی» این بلندگو باز هم دلیل دیگری به دست آرند.

موضوع، البته، سخت حقیر و مبتذل است و به ظاهر مطلقاً ارزش مطرح شدن را ندارد، اما اعتقاد من بر این است که ادعاهای بزرگ و فاقد معنی را تنها با این چنین وزنه‌های ناچیز است که می‌توان به ترازوی قضاوت گذاشت.

با تقدیم احترامات فائقه احمدشاملو

شاملویی دیگر به خود نخواهیم دید

«... در واقع شاملو شاعری بی‌نظیر، روزنامه‌نگار و محققی برجسته و مترجمی بسیار آشنا به حس و حال ترجمه و چند و چون آن بود. او جدای از آن که گنجینه بسیار غنی به زبان و شعر فارسی افزود شخصیتی تأثیرگذار در عرصه‌ی فرهنگ و اجتماع داشت و می‌دانیم که در دهه‌ی چهل و بعد از آن چه کارها که نکرد و چه شورها که شعر او نیافرید.»

«.... باید به یک موضوع دیگر اشاره کنم و آن جایگاه غبطه برانگیز شاملو به عنوان یک اهل فرهنگ است مطمئن هستم شعر فارسی تا مدت‌های طولانی شاملویی دیگر به خود نخواهد دید. یک دلیل ساده این ادعا این است که چهار دهه بعد از مرگ نیما هنوز هیچ شاعری در اندازه‌های او و شاملو ظاهر نشده است.» .... «او در آستانه‌ی دریافت جایزه‌ی نوبل ایستاده بود این را سال پیش در سوئد از زبان "یان‌استرگون" شاعر بزرگ سوئدی شنیدم اما او سودای جایزه نداشت.

کورش همه‌خانی

آیینه رویا! آه از دلت، آه!

«... از جمله کسانی که (در دانشگاه شیراز) آمدند و سخنرانی کردند؛ انجوی‌شیرازی بود و مهدی‌اخوان‌ثالث، ابراهیم‌گلستان، سیمین‌بهبهانی، رضابراهنی وکلی کسان دیگر.» «.... یکی دیگر از مدعوین شاملو بود که آمد ولی ساواک برنامه‌اش را به هم زد و درهای تالار را بستند و جلسه را تعطیل شده اعلام کردند. ولی ما جلسه‌ی شعرخوانی را در جایی دیگر و در سالنی دیگر رو به راه کردیم؛ جمعیت زیادی آمد و شاملو پشت تریبون قرار گرفت و شعر "پریا" را خواند. عوامل ساواک فیوز برق را درآوردند و سالن در تاریکی فرو رفت. فریادی از همه، و دعوت به سکوت. کبریت‌ها و فندک‌ها روشن شدند و بالاخره شمع آوردند و شاملو در آن فضا و در استقبال وکف‌زدن حضار اشعارش را یکی بعد از دیگری خواند و پرسش‌ها را جواب داد.»

منصور اوجی

شاملو شاعری اجتماعی و سیاسی

«احمدشاملو، یکی از چند ستاره‌ی پر رنگ کهکشان ادبیات معاصر ایران، در عین حال سراینده‌ی اجتماعی‌ترین شعرها بود. او به خلاف نظر برخی از شارحان‌اش که می‌خواهند از او فقط یک فعال فرهنگی و ادبی بسازند، اساساً شاعری اجتماعی و سیاسی بود و برای هنر رسالتی انسانی و اجتماعی قائل بود و به گفته‌ی خودش "عدالت دغدغه‌ی همیشگی" او بود و بی‌عدالتی همیشه دست اندرکار بود تا به نوعی از او انتقام بکشد.»

«اما شاملو تا آخر عمر به آرمان‌های عدالت‌خواهانه‌ی چپ وفادار بود و گواه آن آثار فراوانی است که در زمینه‌های مختلف شعر، مصاحبه، شرح حال و ترجمه، خلق کرده است و شگرف‌ترین تأثیرات را بر مبارزان سیاسی و انقلابی تمام ادوار گذاشته است.»

«فعالیت‌های فرهنگی و ادبی وی در همه‌ی عرصه‌ها، در کتاب هفته، مجله خوشه، کیهان و چند سال پیش از انقلاب در اروپا و آمریکا، ادامه همان حرکت در راستای آرمان‌های رادیکال خویش بود. به یاد دارم که خسروگلسرخی شاعر و منتقد ادبی - انقلاب که خود بسیار از شاملو تأثیر پذیرفته بود و جان خود را در گرو آرمان خود گذاشت، برای نگارنده تعریف کرد که: "شبی در خدمت شاملو سخن از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی شعر وی می‌گفتم و از پریا و دخترای ننه دریا مثال می‌زدم. شاملو شاید از سر فروتنی یا به سبب واکنشی عاطفی نسبت به برخی شعرهای سیاسی شعارگونه‌ی ما، مدعی شد که من این شعرها را بر سبیل تفنن و رفع بیکاری در زندان

بقیه در صفحه (۷۰)

شهید

تو نیستی که ببینی
چگونه کشورِ زیبای باستانی ما
فتاده در کفِ اهریمنانِ خون آشام
ز آسمان و زمین، موج فتنه می‌بارد
به سوی خلق جهان
رَوَد به عرشِ برین، ناله‌های بی‌پایان
....
چه خوب رستی از این عاملان استبداد
که می‌کنند به این خلقِ بی‌گُنه بیداد
به آسمان رَوَد از خاکِ پاکِ ما، فریاد.

دکتر مرتضی مشایخی

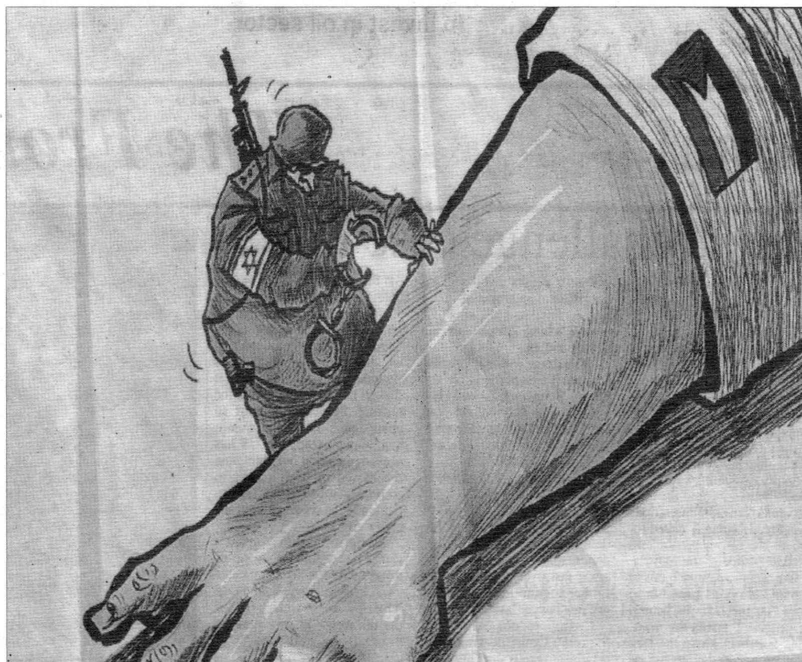
عرفات درگذشت،
زنده باد مردم قهرمان فلسطین!

یاسرعرفات مردی که با پشت پا زدن به وظیفه‌اش به مثابه انجنیر، سازمان «الفتح» را به خاطر پیکار مسلحانه برای رهایی فلسطین با تنها پنج نفر از همرزمانش بنیاد گذاشت، در (۱۱ نوامبر ۲۰۰۴) جهان را وداع گفت. با مرگ عرفات دولت غاصب و نژادپرست اسرائیل با خوشحالی تصور می‌کند که صدای الهامبخش و پر غرور آزادیخواهی مردم فلسطین را به تدریج و با بند بازی‌های گوناگون دیپلماتیک و سیاسی برای همیشه خفه خواهد ساخت. ولی مردمی که بیش از نیم قرن است با وصف در محاصره بودن و خنجر از پشت خوردن‌ها از سوی ارتجاع عرب، عشق و اراده پولادین شان را به نیل به رهایی ثابت ساخته اند، با از دست دادن رهبران نه اینکه روحیه شان تضعیف نخواهد شد بلکه با جمعبندی از تجربیات مبارزات مسلحانه و غیر مسلحانه شان به یقین جنبش را اعتلا خواهند بخشید.

لیکن مکروبی که در جنبش بزرگ فلسطین رخنه کرده همان بنیادگرایی است که مردم افغانستان را به این روز سیاه نشانده است. جنبش رهایی‌بخش فلسطین در صورتی به ایجاد فلسطینی دموکراتیک خواهد انجامید که چنگال حزب‌اله و حماس و سایر باندهای وابسته به رژیم ایران و شبکه بنیادگرایی بین‌المللی که در واقع جهت به انشقاق و بیراهه کشاندن مبارزه مردم فلسطین توسط اسرائیل آفریده یا تقویت شدند، مقدرات آن کوتاه شود. فقط در آنصورت است که پیکار مردم فلسطین علیه زورگویی و توسعه‌طلبی دولت اسرائیل و حامیان جهانی‌اش به پیروزی منجر خواهد شد.

زمانی یاسرعرفات در کار موضعگیری‌اش در ارتباط با باندهای جنایتکار افغانستان متأسفانه تا حدی پیش رفت که دست پلیدترین نماینده آنها یعنی گلبدین را در گردهمایی‌ای در خرطوم فشرد و او را ستود. و زمانی هم مقامات رسمی فلسطین با سگان پرچمی و خلقی تجاوزکاران شوروی در افغانستان مناسبات بسیار نزدیکی برقرار ساخته بودند. حرکاتی از این گونه بدون شک احساسات پر شور مردم آزادیخواه و نیروهای طرفدار دموکراسی و عدالت اجتماعی افغانستان را جریحه‌دار می‌سازند.

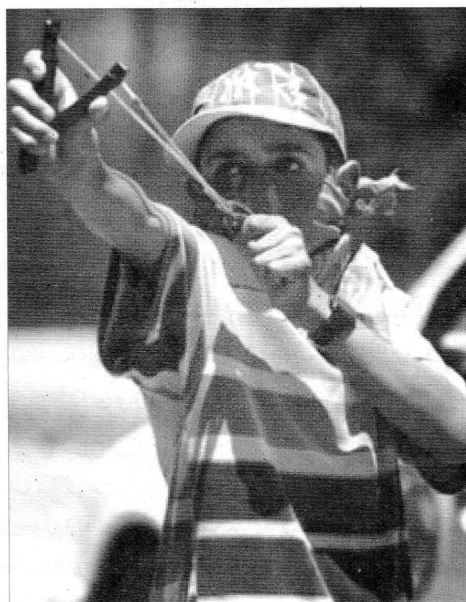
بر دولت خودمختار فلسطین است تا به جای تحکیم رابطه با دولت‌های ارتجاعی، وابسته و جنایتکار، به جلب حمایت نیروهای دموکراتیک در کشورهای مختلف و منجمله افغانستان اسیر ما تمرکز دهد. ▣



نگاهی گذرا به تاریخ فلسطین و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل

تشکیل کشور یهودی اسرائیل در ۱۹۴۸ در سرزمین مردم فلسطین اعلام شد. در آنزمان یهودیان در اقلیت بودند و فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشت. ولی پس از جنگ اول بریتانیا قول داده بود که مردم فلسطین به خاطر سهم شان در بیرون کشیدن امپراتوری عثمانی از منطقه به استقلال دست خواهند یافت. اما دولت بریتانیا در عین زمان ریاکارانه از طریق اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) اعلام داشت که مایل به تاسیس دولتی یهودی در فلسطین است. از آن هنگام به بعد صهیونیست‌ها با حمایت دولت‌های استعماری به سرزمین فلسطین سرازیر شدند.

ایجاد دولت یهودی و طرح ملل متحد برای تشکیل دو کشور در کنار هم در ۱۹۴۷ از سوی فلسطینیان رد شد که خواستار ایجاد کشوری واحد متشکل از یهودیان و اعراب بودند. در ۱۹۴۷ قیمومیت انگلیس خاتمه می‌یافت و بناءً این کشور تمام عساکرش را از فلسطین بیرون کشید.



بدین ترتیب بریتانیا با اعلام دولت صهیونیستی در ۱۹۴۸ به امر مردم فلسطین خیانت ورزید و جنگ بین فلسطینیان و یهودیان شعله‌ور شد. صهیونیست‌ها که طی سال‌ها با پیشرفته‌ترین اسلحه از سوی انگلستان و امریکا مجهز شده بودند، سرزمین‌های بیشتر از آنچه را غصب کردند که در طرح جدایی ملل متحد منظور شده بود و صدها هزار فلسطینی را با کشتار و ترور از وطن شان که قرن‌ها در آن زندگی داشتند به کشورهای همسایه راندند و دولت اسرائیل امروز مانع بازگشت آنان می‌باشد. علاوه بر آن دولت اسرائیل در جنگ‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ خاک‌های دیگری را هم ضم اسرائیل ساخت.

با آنکه «سازمان آزادیبخش فلسطین» سرانجام اسرائیل را به رسمیت شناخت اما اسرائیل از شناختن حق مردم فلسطین برای داشتن سرزمین مستقل خود شان پیوسته سر باز زده است. به اصطلاح راه حل‌ها از سوی امریکا یا کشورهای دیگر از آن جاییکه با درنظرداشت مطلق به منافع اسرائیل پیشنهاد می‌شوند و چون اسرائیل جز به زیرکنترول نگهداشتن ابدی مردم فلسطین نمی‌اندیشد، اینست که همچون قیمتی‌ترین خنجر امریکا و متحدان در منطقه، توسعه‌طلبانه و مغرورانه به مردم فلسطین زورگویی می‌کند و بس.

اما پس از آنکه مردم فلسطین به رهبری یاسرعرفات با طرد دولت‌های ارتجاعی عرب، به مبارزه مسلحانه علیه دولت اسرائیل آغازیدند ثابت نمودند مردمی اند که تا به آزادی نرسیده اند هرگز آرام نخواهند نشست. با وصف توطئه‌های خونین دولت‌های عربی و اربابان شان مبارزه عادلانه و پر شکوه فلسطین الهامبخش جنبش‌ها و تشکل‌های آزادیبخش در سراسر جهان شد.

بالاخره در سال‌های ۹۰ امریکا و متحدان از اسرائیل خواستند تا امتیازاتی به فلسطین واگذار شود. به اساس موافقتنامه اسلو (۱۹۹۳) باید به نوار غزه و جریکو در کرانه غربی حق خودمختاری داده می‌شد. اما به مسئله برگشت پناهندگان و وضع بیت‌المقدس قرار بود در مراحل نهایی رسیدگی شود. ولی اسرائیل نه تنها به هیچکدام از

بقیه در صفحه (۷۴)

نامه نصیری و پاسخ ما:

برخورد به جنایت‌سالاران از کدام موضع؟

دوست محترم، از سه مطلب ارسالی «... از دوسیه مسعود» به قلم بروس ریچاردسن به ترجمه داکتر خلیل‌اله‌هاشمیان چاپ شده در «افغان رساله» (فبروری ۲۰۰۴) نمی‌توانیم استفاده کنیم به این دلیل:

در مطلب از کتاب مایک مارتین با عنوان «افغانستان: از داخل جبهه مقاومت مجاهدین» فاکت‌هایی در مورد رابطه احمدشاه‌مسعود با روسها ارائه می‌شود اما در مقابل به برجسته ساختن برادران جنایتکارش به نام حشمت‌اله از دره غوث و فرید وابسته به باند گلبدین خاین می‌پردازد. از جمله این گفته از سوی «استاد» فرید تبهکار را می‌آورد: «وقتی مسعود جنگ می‌کرد، او فقط برای خود می‌جنگید. اما ما برای اسلام می‌جنگیم تا یک جمهوری اسلامی رویکار آید»! و یا:

«من با یک تعداد قومندانان مجاهدین مربوط جمعیت اسلامی دیدم. آنها حتی تایید می‌کردند که زیر دستان جمعیتی شان از دره‌پنجشیر برون شده برای تسخیر مواضع حزب اسلامی در مجاورت کابل سعی می‌ورزند. بعضی از این قومندان‌ها از مسعود انتقاد داشته می‌گفتند مسعود اهداف شخصی خود را از در جنگ با حزب اسلامی تعقیب می‌کند» آنهم به مصرف جهاد مشترک ملت.»

چنانکه می‌بینید این نوع «افشاگری» که یک تبهکار را نسبت به تبهکار دیگر برتر بیانگارد، کوششی مغرضانه است که به سود مردم خنجر خورده از سوی بنیادگرایان از هر جنس، به شمار نرفته و وظیفه اینست تا ماهیت یکچنین «افشاگری»‌های کثیف را برملا ساخت.

افشاگری «قهرمان کثیرالابعاد» یا برادران دینی آدمکش و تجاوزکارش اگر از موضعی دموکراسی‌طلبانه و ضد بنیادگرایی نبوده و آلوده با قومبازی و لسان پرستی و مذهب بازی باشد مطلقاً فاقد ارزش است و انتظار نداشته باشید که «پیام زن» از آن استقبال کند.

اما مهمترین بخش دو مطلب تان را با تشکر فراوان همین جا می‌آوریم.

«خداشناسی» ابر مرتجعی به نام شفیق‌وجدان

«بعضی از به اصطلاح روشنفکران وطن ما که نام‌های مشهوری دارند و عموماً به نوکری به رژیم‌های خاین و ضد مردمی سابق در کشور افتخار می‌کنند، اگر چه از نیکه و نبیره مسلمان بوده و کسی به آن شک ندارد ولی باز هم اینان می‌کوشند آرایش اسلامی شان را هر چه غلیظ‌تر بنمایانند تا اگر بخصوص مورد پسند و قبول جناح بنیادگرا و اربابان آن قرار گیرند. نمی‌دانم شما چطور نام شفیق‌وجدان را در کنار نام‌های نرشیرنگارگر، خلیل‌اله‌هاشمیان، رحمت‌اله‌صافی وغیره منحیث یکی از ایدئولوگ‌ها یا پادوهای عمده‌ی خاینان جنایت‌سالار ذکر ننموده اید.

شفیق‌وجدان در پایان مقاله‌ای در همین شماره «افغان رساله» زیر عنوان "سوال تهدید هژمونی امریکا...؟" می‌نویسد:

"آنچه از حوادث طبیعی، توفان‌ها و آتش‌سوزی‌ها در امریکا می‌گذرد و تلفات جانی و ملیاردها خساره مالی را سبب می‌شود، به اعتقاد ما مسلمان‌ها بی‌ربط با مظالم امریکا و استکبار آن نیست و ازین نوع انحرافات و جزاهای مجسم در توفان‌ها و باران‌های مدهش و برف و ژاله و ویرانی‌ها وغیره، در کتاب خداوند (ج) بسیار ذکر شده است و خداوند (ج) ستمگران را مجازات کرده است و مثال‌های بارز آن نابودی قوم نوح و قوم لسوط و دار و دسته فرعون است."

اینست "استدلال" یک روشنفکر دینی ریش کل! از این "روشنفکر" مرتجع در سطح ربانی و داکتر عبداله و شینواری و فهیم حتی یک طفلک مکتبی هم خواهد پرسید:

اگر خدایی که امریکا را به علت "استکبار" آن مجازات می‌کند، دهها هزار مردم بدبخت و فقیر جنوب آسیا چه گناهی داشتند که باید با "سونامی" نیست و نابود شده و این کشورها صدها مرتبه بیشتر از امریکا خساره ببینند؟ از آن متبارزتر، مردم اسیر، گرسنه و لرزان افغانستان چه گناه "نوحی"، "لسوطی" یا "فرعونی" را مرتکب شده بودند که در زمستان گذشته از اثر سرما جان سپارند؟

اما من می‌خواهم از این "نظریه‌پرداز" طالبان بوی بپرسم که: جناب شفیق‌وجدان می‌دانید که عناصری مثل سیاف، مسعود، ربانی، قانونی، خلیلی، گلبدین وغیره به دهل رژیم ضیاالحق تا توانستند رقصیدند و کابل ما

بقیه در صفحه (۷۶)

مـارلـون بـرانـدو
هنرپیشه مبارز راه عدالت اجتماعی

درک ما از هنرپیشگان هالیوود معمولاً اینست که همگی آنان ملیونرهایی اند که در شرایطی افسانوی زیسته و در مورد بی‌عدالتی‌های موجود در امریکا و سایر نقاط جهان یا کاملاً بی خبر اند یا اگر خبر هم باشند کوچکترین اعتنایی به آنها مبذول نمی‌دارند. اما واقعیت چنین نیست. حتی در همان هالیوود هم زنان و مردان هنرمندی را سراغ میتوان کرد که شهرت و موفقیت و محبوبیت اجتماعی شان را در خدمت پیکار بر ضد ستم در امریکا یا سایر کشورها به کار گرفته اند.

سال گذشته مایکل‌مور مراسم دریافت جایزه اسکارش را به صحنه تاریخی مخالفت با جنگ عراق بدل کرد. مارلون‌براندو که در ۱۹۲۴ به دنیا آمد و در جولای ۲۰۰۴ چشم از جهان پوشید یکی از آن هنرمندان برجسته است که نام و زندگیش با فعالیت‌های مترقی سیاسی و اجتماعی عجین بوده که در کنار استعداد هنری به آنان تابناکی‌ای جاودانه می‌بخشد.

شاید تجربه ناملایمات دوران کودکی و جوانی براندو نیز موجب شده بود تا وجدانش در برابر ستمکاری‌ها آرام نگیرد. باب توماس Bob Thomas از براندو نقل می‌کند: «پدرم فروشنده‌ای همیشه در سفر و مادرم دایم‌الخمر بود. در ۱۹ سالگی اعصابم را از دست دادم. ممکن بود به آسانی به تبهکاری بدل شوم. تنها پس از ۱۰ سال تداوی مستمر سلامتم را باز یافتم.»

براندو در ۱۹۴۴ به فراگیری هنرپیشگی در آموزشگاهی در نیویارک پرداخت که در آن محیطی چپ حاکم بود و تحت نفوذ حزب کمونیست امریکا قرار داشت. او در یک اکادمی نظامی نیز نام‌نویسی کرد اما ضمن مخالفت با جنگ ویتنام آن را ترک گفت. او در زندگینامه‌اش «براندو ـ سرودهایی که مادرم به من آموخت» از تاثیر شدید جنبش حقوق مدنی بر زندگی‌اش سخن می‌گوید.

براندو همراه عده‌ای دیگر از هنرمندان در راهپیمایی تاریخی ۱۹۶۵ واشنگتن که در آن مارتین‌لوترکینگ نطق معروفش را کرد، شرکت جست. در یک راهپیمایی حقوق مدنی در ۱۹۶۳ در کالیفرنیا از سوی نژادپرستان مورد یک حمله لفظی قرار گرفت.

هنرمندان زیادی بودند که به دفاع از «حزب پلنگان سیاه» پرداختند اما پشتیبانی براندو و نیز لیوناردبرنشتین از این حزب چشمگیر بود. او در زندگینامه‌اش از تاثیر «حزب پلنگان سیاه» بر دید رفقایش به سود سیاهان تذکر می‌دهد. او به دفاع از جی‌جگا از پلنگان سیاه که به ۲۷ سال زندان محکوم شد برخاست و در ۱۹۶۸ در مراسم تشییع جنازه‌ی بابی‌هستن از جانباختگان آن حزب حضور یافت.



مارلون‌براندو در تشییع جنازه بابی‌هستن از «حزب پلنگان سیاه»

ماندگارترین فلم او «زنده باد زاپاتا» است که در آن نقش زاپاتا، انقلابی مکزیکی را بازی می‌کند. فلم را الیا کازان کارگردانی کرده فردی که بعدها به جاسوسی برای استخبارات امریکا درباره هنرمندان سقوط کرد. و اتفاقاً فلمنامه آن را هم جان‌اشتاین‌بک نوشته بود، نویسنده شهیر و برنده جایزه نوبل که در آخرهای عمرش با دفاع از جنگ امریکا در ویتنام به اعتبارش لطمه زد.

براندو اگر چه در چندین فلم ارتجاعی هم ظاهر شده ولی این واقعیت نمی‌تواند جنبه اصلی شخصیت او را به مثابه هنرپیشه‌ای ضد نژادپرستی و ضد جنگ تحت‌الشعاع قرار دهد. فلم «در باراندا‌ز» (On the Waterfront) او از همانگونه فلم‌ها محسوب می‌شود که الیا کازان و بدشولبرگ آن را در واقع به منظور توجیه اعمال خود ساخته بودند. اما براندو در شرح حالش در این باره می‌نویسد:

«من در آن موقع نمی‌دانستم که "در باراندا‌ز" واقعاً کوشش کازان و شولبرگ است جهت توجیه جاسوسی شان علیه دوستان شان...

وقتی فلم به نمایش درآمد آنقدر از بازی‌ام در آن گرفته شدم که برخاستم و محل را ترک گفتم. من خود را آدم مغلوب و ناکامی می‌پنداشتم.»

بقیه در صفحه (۷۷)

«مینا» زنده خواهد ماند

داکتر محمودگودرزی

درآمد

بار دیگر بر این باور پای می‌فشارم که یاد و بزرگداشت از دست‌شدگان ما فراتر از به خاطر آوردن زاد روز و یا مرگ روز آنان است. بزرگداشت راستین فرزانگان در گذشته ما در گام‌زدن در راهی است که آنان بر ما گشوده اند و پیگیری آمیخته‌هاییست که آنان دریافته اند. می خواهم از «مینا» بنیادگذار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» یادکنم که در چهارم فوریه ۱۹۸۷ از سوی ماموران «کی.جی.بی» روسیه شوروی درکویته پاکستان ترور شد.

زنی باسرشت رهبری

میناکه در سال ۱۹۵۶ درکابل چشم به دنیاگشوده بود، از نوجوانی و دوران آموزشی خود، به مسائل و دشواری‌های اجتماعی جامعه افغانستان می‌اندیشید و بیش از همه از سرنوشت تلخ و ناگوار زنان کشور خویش رنج می‌برد. درگیری او با این گرفتاری‌های آزاردهنده، زمانی بود که کشورش هنوز از سوی بیگانگان اشغال نشده بود. اما گرچه دولتمردان به ظاهر از مردم خود افغانستان بودند، در عمل جز کارگزاران فرمان‌های بیگانگان نبودند. در حالی که بسیاری از مردان می‌کوشیدند با پیوستن و یا تظاهر به نزدیکی باگروه‌های دوگانه «خلق» و «پرچم» «گلیم خویش به در برند از موج» مینای جوان «جهد می‌کند که بگیرد غریق را».

مینا تنها بیست سال داشت که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را پی ریخت. این کار زمانی انجام شد، که دولتمردان افغانستان مدعی بودند که به سوی «سوسیالیسم» گام می‌زنند و در این راستا یک رشته «ظاهرسازی» در برنامه شان بود. در آن زمان بخش بزرگی از مردم افغانستان در دوری جستن از نظام حاکم بر این گمان نادرست بودند که به دامان مذهب درآویزند. بی گمان تبلیغات دامنه‌دار آمریکاییان ـ که بر پایه پندارهای «برژینسکی» مسئول «شورای امنیت» دولت «جیمی‌کارتر» در پی آن بودند که با برپا داشتن «کمربند سبز اسلامی» از نفوذ کمونیسم به خاورمیانه و آسیا جلوگیرند ـ درگسترش این باور تاثیری جدی داشت.

به راستی جای شگفتی ست که چگونه یک زن نوجوان بیست ساله به این واقعیت دست یافته بود، که نباید «از بیم مور در دهان اژدها شد!» مینا به درستی دریافته بود که چنین کاری «دفع فاسد به افسد»ست. فرا خواندن «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در سال ۱۹۷۷ نشان از بینش فراخ و فرداساز مینا بود. یادگاری که نام او را در تاریخ کشور افغانستان و جنبش زنان آسیا و جهان جاودانه ساخت.

در سال ۱۹۷۹، روسیه شوروی برای به قدرت رسانیدن «عروسک» تازه‌ای به جای «عروسک» ازکار افتاده ناچار شد با نیروی نظامی افغانستان را اشغال کند. بدین ترتیب افغانستان مرحله تازه‌ای از اشغال نظامی نیروی بیگانه را میبایست می‌آزمود. حضور نیروهای بیگانه مردم افغانستان را دونیمه کرد. «اکثریت صامت» که همانند هر جامعه دیگر خواستار زندگی عادی و آرام است فلسفه زیست خودش را دارد که می‌گوید «هر که خرست ما پالانش /هر جا در ست ما دالانش!»

اما آنان که حضور نیروهای بیگانه را بر نمی‌تافتند، از آنجاکه خود نیرویی نداشتند به دامان بیگانه‌ای دیگر درآویختند، اما دست‌های دراز شده برای یاری، دست‌هایی آلوده بودند، آمریکا، عربستان‌سعودی، پاکستان و ایران هر یک در بند بهره گیری از نیازمردم افغانستان به یاری. دریغ بزرگ این بود که این چهار کشور گرچه هدف‌هایی ناهمگون داشتند، هر چهار، بهره‌گیری از دین را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف‌های خود برگزیدند. امریکا در پی آن بود که ابرقدرت شوروی را از میدان به درکند و با صراحت برنامه‌اش این بود که شوروی را با «ویتنام» خودش درگیر کند. عربستان‌سعودی که از هنگام برآمدن خمینی در ایران نگران «صدرو انقلاب» شیعی بود، عرصه آماده‌ای یافته بود تا اسلام «وهابی» سعودی راگسترش دهد. و پاکستان از دیرباز افغانستان را ناتوان می‌خواست تا از زیر تعهدات تاریخی خود در بازگرداندن سرزمین‌های پشتون سر بپیچد. ایران نیز که ازگسترش قدرت خود در باختر با مقاومت شدید صدام‌حسین رو به رو شده بود، به گسترش قدرت خود در میان تبارهای هزاره و سرزمین‌های پیرامون هرات می‌اندیشید. به راستی اگر بخواهیم از فردوسی یاری بجوییم باید گفت این‌ها همه «زیانِ کسان، از پی سود خویش / بجویند و دین اندر آرند پیش!»

چنین بود که احساس پاک مردم افغانستان برای بیرون راندن نیروی بیگانه ازکشور با دین درهم آمیخت. در سال‌های جنگ با نیروهای شوروی، بخش درخور توجهی از مردم افغانستان ناچار به گریختن و رها کردن سرزمین‌های خود شدند. در این دوران اردوهای پناهندگی شکارگاه جوانان افغان شد تا مغزهای شان را با خرافات مذهبی در «مدرسه‌های اسلام وهابی» ـ که با سرمایه عربستان‌سعودی و پشتیبانی آمریکا وکارگزاری پاکستان همچون قارچ همه جا سر

بقیه در صفحه (۷۳)

وقاحت و چشم‌پارگی به طاقت دو!

در نظمی آمده که:

گویند مرا چو زاد مادر ـ پستان به دهن گرفتن آموخت

اما وضع جنایت‌سالاران وطنی طوریست که گویی از همان زمان تولد غیر از جنایت‌پیشگی، یادگرفته اند تا چگونه به حد اعلی وقیح و دیده‌درا باشند.

به دو نمونه تازه توجه کنیم:

نمونه اول:

صدیقه بلخی به اصطلاح وزیر شهدا و معلولین در گفتگویی با روزنامه ایران (۸ ثور ۱۳۸۴) اظهار می‌دارد:

«حضور زنان در دولت کرزی برای ظاهرسازی نیست.»

شوخی که نمی‌کنید خانم صدیقه؟

گپ بین خود ما، به استثنای اینکه بنیادگرا هستید و وابسته به باند خاین خلیلی و ضرورت ساخت و پاخت‌های پیدا و پنهان کرزی با جنایت‌سالاران، او را وامیداشت تا شما را وزیر بسازد، بفرمایید دیگر چه سر و رازی بود که وزیر شدید؟ مبارزه تان علیه بنیادگرایی؟ مبارزه تان برای دموکراسی؟ کوچکترین مخالفت تان با جنایت‌های بی‌نظیر رژیم ایران؟ پاک بودن دست و پای تان در چهار سال امارت خون و خیانت «قیادیان جهادی»؟

هیچ کدام. پس مطمئن باشید اکثریت مردم اسیر ما می‌دانند که شما همانند داکتر مسعوده‌جلال، آمنه‌افضلی، فاطمه گیلانی وغیره زینت‌المجلس‌ها یا ابزارهای ظاهرسازی کوچک و بی‌اراده‌ای هستید برای آنکه آقای کرزی بتواند به امریکا و غرب حافظش چشمک زده و مدعی شود: ببینید آیا افغانستان با این همه زن بلند پایه‌اش حتی پیشرفته از بسیاری شماها نیست؟!!

و همین خانم در تمجید از خود شرمی ندارد که به جواب این سوال روزنامه ایران که «شما با چه انگیزه و برنامه‌ای مسئولیت را قبول کرده اید؟» بگوید: «من از جمله زن‌های عجیب هستم!» (واقعاً عجیب است زیرا تاریخ جنایت‌سالار بودن تعداد بسیار کمی از زنان را به خاطر دارد) خانواده من همیشه گفته اند که صدیقه ما سنگ‌های سنگینی را بالا پرتاب می‌کند و سر خود را زیر سنگ می‌گیرد. (بلی اول تبلیغ شدن توسط دولتی زیر نفوذ تبهکاران بنیادگرا و بالاخره وزیر شدن و پول زدن و سفرها و خوشگذرانی‌های پیهم در خارج و بعد هم والی یا سفیر شدن، سنگ‌های نرم و نازکی بوده اند که عجالتاً زیر آنها آرام گرفته اید تا اینکه فرق تان را پاشان کند). من یک سر پر شور دارم. (بدون شک. سری پر شور و شر و شیطانی که به استقرار حکومتی خونریز مذهبی نوع رژیم ایران به رهبری جلادان جهادی اندیشیده و می‌اندیشد). گویا از همان‌ها هستم که به آنها می‌گویند انقلابی و سرگردان (معلوم نیست کدام احمق شما را "انقلابی" گفته ولی در سرگردان بودن تان جای تردیدی نیست، سری که گاهی پیش امریکاییان وگاهی پیش ایرانیان و امروز پیش کرزی و فردا پیش خلیلی و سیاف و قانونی و... از این گونه باشد، سری به غایت سرگردان شمرده می‌شود، و هرکس هم تابش را ندارد مگر اینکه نافش با ناف فاشیست‌های اسلامی گره خورده باشد).

نمونه دوم:

عطامحمد☆ که سگ‌جنگی‌های وحشیانه‌اش با برادر دوستم نتیجه نداد و به معراجش (والی ولایت بلادیده‌ی بلخ) رسید، لیسه میرزاالغ‌بیگ را به «لیسه استاد عطامحمدنور» مسما نمود. ولی وقتی به قرارگزارش بی‌بی‌سی (۳۰ اپریل ۲۰۰۵) شماری از مردم ازبک نسبت به موضوع اعتراض کردند، جنایت‌سالار با بیشرمی خاص تمام «قیادیان جهادی» گفت: «او خود زمانی از این موارد آگاه شد که دانش‌آموزان این دو مکتب درفش‌های مکاتب شان را در مراسم تجلیل از سالروز پیروزی مجاهدین به نام‌های "امانی" و "عطامحمدنور" از مقابل وی رد کردند.»

یعنی این عشق و احترام بی‌حد و مرز مردم به جنایت‌ها و بی‌ناموسی‌ها و بیشرافتی‌های او در بلخ بود که موجب شد مردم به جوش آمده و لااقل یک مکتب را به نام نامی‌اش سازند در حالیکه خود وی هرگز اطلاعی از مسئله نداشته است!

روی دروغگو سیاه!

در بغل گوشش نام لیسه‌ای بزرگ با نصب لوحه‌ای کلان تغییر می‌خورد و عده‌ای معلم و شاگرد پابوس و بی‌غیرت جشن و پایکوبی برپا می‌کنند ولیکن روح این به اصطلاح والی صاحب خبر ندارد!

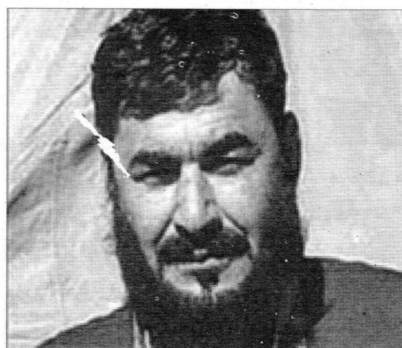
این را فقط کسانی که در حد ابلهی تبهکارانه‌ی خود عطامحمد قرار داشته باشند خواهند پذیرفت. ملت اما می‌داند که این جنایت‌سالار مثل تمام برادران خونپرش آنقدر پست و پر عقده است که شب و روز جز به پول‌اندوزی و تحمیل و تبلیغ زورکی و رذیلانه‌اش به عوام به اشکال مختلف کار دیگری ندارد. و انکار سفیهانه‌ی او نیز جز افشای وقاحت خاصش خریداری ندارد. ▣

☆ مثل طالبان که وقتی به قدرت رسیدند ناگهان کلمات یا صیغه مذهبی را ضم نام خود کردند، او هم در این اواخر به رسانه‌ها فرمان داد تا کلمه «نور» را به نامش اضافه کنند که به اضافه نکتایی‌زدن‌هایش «لوکس» به نظر آید. ولی بیچاره نمی‌داند که کلمات کف و کالر هیچگاه نتوانسته و نخواهند توانست لکه‌های خون و خیانت را از دامان انسان‌ها بزدایند و آنان را از موجودات ناچیز و حقیر به «قهرمانان» بدل سازند.

بشرنورزی، سگ ماهی یا شارک خونخوار؟

در ۲۵ اپریل ۲۰۰۵ رسانه‌ها از دستگیری بشرنورزی در امریکا خبر دادند. گویا پلیس امریکا قبلاً از سفر قاچاقبر جهادی - طالبی از دوبی به آن کشور آگاهی داشت و خواست تا او را در امریکا گرفتار کند.

اگر چه برخی رسانه‌ها او را از مهره‌های مهم مافیای هروئین افغانستان معرفی کردند که امریکا از مدتها پیش خواستار به دام انداختنش بوده است. اما برای مردم افغانستان زیاد اهمیتی ندارد زیرا بشرنورزی نه وزیر بود نه رئیس نه سفیر نه معاون رئیس جمهور و نه والی نه قومندان امنیه و نه قومندان این و آن به اصطلاح فرقه عسکری و نه رتبه‌ی مارشال، ستر جنرال، دگرجنرال یا حتی جنرالی را پیش نامش داشت که با استفاده از آنها هم به قاچاق هروئین‌اش ادامه دهد و



هم به مردم خیانت و ستم روا داشته و قانون و مانون را «انگ شرمگاهش» نماید همانطوری که «مارشال» و جنرال‌ها و سفیران و وزیران و... معین می‌نمایند. بشرنورزی به یقین قربانی اختلافات بین شبکه مافیای افغانی و امریکایی شده است. امریکا او را بنابر حساب‌های خود دستگیر کرده است و نه هرگز به خاطر پاکسازی دولت تحت‌الحمایه‌اش در افغانستان از وجود سلاطین جنایتکار هروئین که هم اکنون در حساس ترین مقامات جاگرفته اند.

دولت امریکا مطلقاً لیست کاملی از این «قیادیان» قاچاقچی (که نام عده‌ای از آنان را حتی خود مطبوعات امریکا نیز آفتابی ساختند) در دست دارد. وزیر داخله هم مدعی داشتن چنین لیستی شد که البته عملاً لاحول گفت و حرفش را پس گرفت تا میانه‌اش با برادران جنایتکارش در کابینه و خارج آن به هم نخورد. **امریکا هر لحظه بخواهد می‌تواند از دم فرد فرد مافیای هروئینی جهادی از «مارشال» فهیم‌اش تا «جنرال» داوودش گرفته و آنان را همانند نوریگای پانامه به امریکا ببرد تا در همانجا آخرین نفس را بکشند. اما واشنگتن این کار را نمی‌کند چون او به استقرار دولتی ملی و دموکراتیک و مستقل در افغانستان و بهروزی مردم نمی‌اندیشد. امریکا به سگان امروزی تبهکار «ائتلاف شمال»ی‌اش نیاز دارد تا سگان دیروزی‌اش (طالبان و گلبدین و القاعده) را تنبیه کند.**

اگر بشرنورزی هم مثل لااقل جنرال داوود، در مقامی بالا نصب می‌بود و با مافیای «ائتلاف شمال» رابطه می‌داشت، شاید هیچگاه در قفس نمی‌شد.

همانطوری که آقای کرزی با بنیاد فساد در رژیم جور آمده و با تغییر و تبدیل وگاهی عزل عناصری خاک در چشم مردم می‌پاشد، دولت امریکا نیز با گرفتن بشرنورزی‌ها که در مقایسه با برادران صاحب مقامش در دولت کرزی، سگ ماهی‌ای بیش نیست و برجسته ساختن قضیه، می‌خواهد «جدیت»اش را علیه تبهکاران به «اثبات» رسانیده و سر و صدای وجود شارک‌های هروئینی در دولت زیر کنترولش در کشور را بخواباند.

قبر بشرنورزی کنده شد. ولی پدران و برادران کلان وی هم اکنون غرق ارتکاب خیانت و جنایت در کابل و ولایات و سفارتخانه‌های افغانستان اند و نمی‌گذارند تا قومندان محمودها، قاتلان محصلان، قاتلان داکتر رحمن‌ها، قاتلان آمنه‌ها، قاتلان رحیمه گک‌ها، قاتلان حیدری‌ها و... و حیف و میل‌کنندگان بلیونها دالر در پنجه‌ی قانون افتند. اما تا زمانی که امریکا، افغانستان را از شر این چاکرانی کثیفش برای همیشه نجات نداده، مردم ما کماکان به او به مثابه والد، مربی و حامی مافیای جنایتکار حاکم در افغانستان خواهند نگریست. ▣

«لس آنجلس تایمز» و راز آشکار

قاچاقبری جنرال داوود، جنرال الماس، جنرال مطلب بیگ، حضرت علی و...

«لس آنجلس تایمز» ۲۹ می ۲۰۰۵ در مقاله‌ای با عنوان «افغانستان: محصول یأس» مقامات رسمی غربی از کشور نو پای هروئینی هشدار می‌دهند که در آن قاچاقبران مواد مخدر با مصونیت عمل می‌کنند. و ادعا می‌شود که برخی از آنان حمایت کارمندان بلندپایه را با خود دارند.

سربازان امریکایی با جنگ‌سالارانی متحد شدند که برای آنان نیروهای زمینی در نبرد علیه طالبان فراهم کردند. بعضی از متحدان مذکور متهم اند که بزرگترین قاچاقچیان هروئین می‌باشند که شبکه‌های تولیدی مواد مخدر، باندهای جنایتکار و حتی اعضای نیروی پلیس مبارزه علیه مواد مخدر را تحت کنترول دارند. در صورتی که قیمت درست باشد، آنان مایلند تا با بقایای طالبان به معامله بپردازند.

حامدکرزی رئیس جمهور تحت حمایت امریکا به منظور به رسمیت شناختن قدرت سیاسی جنگ‌سالاران و پذیرفتن این خطر بالقوه که نزدیک خود نگهداشتن جنگ‌سالاران، کنترول شان را آسانتر خواهد ساخت، تعدادی از آنان را شامل حکومت منتخب خود کرده است.

الکساندر شمیت Alexandre Schmidt رئیس شعبه جرایم مواد مخدر ملل متحد در افغانستان گفت که «پول حاصل از مواد مخدر مطلقاً در خدمت گروههای تروریستی قرار می‌گیرد... اکثر افراد مظنون به

گویی کم‌کم رسانه‌های امریکا نیز مجبور شده اند گاهگاهی گوشه‌هایی از واقعیت‌های هولناک افغانستان را انعکاس دهند، واقعیت گروگان بودن مردم افغانستان در دست جنایت‌سالاران اسلامی که در کنار ارتکاب جنایت‌های دیگر، شبکه‌های مافیای هروئین را اداره می‌کنند.

چندی پیش «نیویارک تایمز» با ذکر نام عارف‌نورزی (که کرزی او را با اعزاز مجاهد می‌نامد)، احمدولی‌کرزی (برادر کرزی) و حاجی‌عزیز والی هلمند طشت رسوایی خاینان مزبور را از بام جهان انداخت. در گزارش مفصل زیر که ترجمه خلاصه‌ای از آن تقدیم می‌شود، نویسنده چلوصاف جنرال داوود، جنرال مطلب‌بیگ، حضرت‌علی، جنرال حاجی‌الماس و دیگر تبهکاران قاچاقبر را از آب می‌کشد. طبعاً اگر نشریه و نویسنده نه یک امریکایی بلکه هر دو یا یکی افغان می‌بودند، «جنرال»های فوق خود را می‌دریدند و وزارت عدلیه و اطلاعات و فرهنگ هم به کمک آنان شتافته و نشریه و گزارشگر را «طبق قانون» محاکمه می‌کردند! اما از آنجا که «لس آنجلس تایمز» و گزارشگرش پل‌واتسن Paul Watson از کشور قیم و بادار و ولی‌نعمت شان هستند از سنگ و چوب صدا بر می‌آید و از جانیان مذکور نه. اگر عارف‌نورزی، احمدولی‌کرزی، حاجی‌عزیز، داوود، الماس، حضرت‌علی، مطلب‌بیگ وغیره خاین و خایف نمی‌بودند، از طرق مختلف علیه روزنامه امریکایی دعوا و برای اعاده «حیثیت» خود تلاش می‌کردند. اما اینان بیشرمی و بی‌غیرتی پذیرفتن هر بی‌آبرویی در سطح جهانی را دارند مشروط بر اینکه بر قدرت باقی بمانند. البته اینرا هم خوب می‌دانند که اگر در مقابل هر روزنامه‌ای معتبر خود را تکان دهند، رهزنی‌ها و پستی‌های دیگر شان هم آفتابی خواهد شد و بناءً فقط یاد دارند بگویند «ادعا در مورد قاچاق هروئین آنان دروغ و ساخته دشمنان است!» گپ بی‌ارزش خنده‌آوری که به استثنای صاحبان خارجی شان هیچکس آن را جدی نمی‌گیرد. اگر قاچاقبری شان را منکر می‌شوند لکه‌های خون مردم از سر و روی شان را چه می‌کنند؟

و راستی سوال دیگری که در ذهن هر هموطن ما خطور می‌کند: چرا این گزارش را هیچکدام از مطبوعات کشور به چاپ نرسانید؟ چون اکثراً نوکر بنیادگرایان اند؟ از ترس لچکی و تهدید جنایت‌سالاران؟ یا اینکه ماهیت ارتجاعی و سازشکارانه آنها چنین ایجاب می‌کند؟

«پیام زن»

علت مداخله مقامات عالی ظرف ۴۸ ساعت رها می شوند.»

جگرن نعمت اله نعمت آمر یک تیم محلی مبارزه با مواد مخدر، مانند شکارچی‌ای ناامید عکس‌های قاچاقبرانی را که از چنگش رها شده اند، نگهداری می‌کند.

یک عکس زندانی‌ای را نشان می‌دهد که کلاه پکول گشادی به سر دارد و در برابر ۱۰ پوند افیون جابجا شده در خریطه‌ای پلاستیکی به روی میز، ایستاده است. او در فبروری دستگیر شده و همان روز بعد از چند ساعت رها گردید.

او عکس دیگری را نشان داد از مردی با دستبند پلیس در کنار ۶۲ پوند افیون. یک قاضی ولایت او را به ۱۰ تا ۱۵ سال حبس محکوم کرد، اما محکمه‌ای بالاتر دستور رهایی او را داد.

یکی از کلانترین قاچاقبران که نعمت او را با ۱۱۴ پوند هروئین دستگیر کرده بود اصلاً به محکمه آورده نشد زیرا حارنوال محل او را در اواخر مارچ رها کرد. نعمت اظهار داشت که در کندز که یکی از مزدحمترین راه‌های قاچاق هروئین دنیاست، یکچنان اعمالی (رها کردن قاچاقبران) امری عادی است.

نعمت می‌گوید که به محض آنکه او و افرادش قاچاقبران را دستگیر می‌کنند، مقامات فاسد آنان را آزاد می‌سازند. بسیاری دیگر از این قاچاقبران اصلاً دست نیافتنی اند زیرا دوستان قدرتمند و مهمی دارند.

نعمت لیستی چهار صفحه‌ای از شکارهای از دست رفته‌اش را با خود دارد. او در حالیکه لیست را می‌خواند سرش را به علامت ابراز تنفر تکان می‌داد. از ۱۷ نفری که امسال دستگیر کرده بود تنها سه تن از آنان هنوز محبوس اند.

او گفت: *«لیست کامل نام و نشان تمام قاچاقچیان را داریم... اما نمی‌توانیم آنان را بگیریم زیرا آنان دارای قدرت اند و نه ما.»*

لیست آنانی که با سوداگری هروئین سر و کار دارند تا به بالاها تا به دولت کرزی می‌رسد.

نعمت و یک قاچاقچی افغان، از میان قاچاقبران از جنرال محمدداوود جنگ‌سالار سابق نام بردند که در حال حاضر معاون رئیس مبارزه با مواد مخدر در وزارت داخله می‌باشد.

یک کارمند کمسیون حقوق بشر در شرق افغانستان گفت که پلیس در ولایت ننگرهار وجود تجار هروئین و سایر جنایتکاران واسطه‌دار را همواره نادیده می‌گیرد هر چند ظاهراً موضعی شدید علیه کشت خشخاش اختیار می‌کند. پلیس ولایت زیر قوماندانی جنگ‌سالار حضرت‌علی قرار دارد که نیروی عمده زمینی را برای کمک به سربازان امریکایی در تلاش آنان جهت گرفتاری اسامه در توره‌بوره فراهم آورد.

متحدان امریکا یگانه کسانی نیستند که از ثروت سرشار هروئین سود می‌اندوزند. طالبان نیز در این تجارت که بر اساس تخمین ملل متحد ارزش سالیانه آن به ۳بلیون دالر بالغ می‌شود، سهیم اند. جنگ‌سالاران که زمانی علیه طالبان می‌جنگیدند، بر محموله‌های مواد مخدر که به پاکستان، ایران یا تاجکستان فرستاده می‌شوند مالیه وضع کرده اند. پلیس‌ها و دو قاچاقبر که مدعی معامله گری با طالبان بودند، گفتند که در صورتی که طالبان پول نقد بپردازند، آنان گذشته را گاو خورده می‌پندارند.

یک تن از کارمندان عالیرتبه غربی مبارزه بر ضد مواد مخدر گفت که بعضی سلاطین هروئین راه شان را تغییر داده اند زیرا قبل بر این ملیون‌ها دالر از درک قاچاق به دست آورده اند و حالا منافع خود را در اصلاحات و سیاست می‌بینند. او که نخواست نامش افشا شود گفت:

«دیگران هنوز هم به قاچاق مواد مخدر مشغول اند که امروز بخشی از دولت را در بالاترین سطح تشکیل می‌دهند. نظر اینست که آنان نباید زیاد در ولایات رها شوند بلکه به مقامات رسمی در مرکز گمارده شوند تا بهتر کنترول گردند.»

اما کارمند مذکور گفت که در مورد فایده این استراتژی شک دارد.

در اواخر ۲۰۰۱، «نیروهای ویژه امریکا» و ماموران «سیا» با «ائتلاف شمال» کار کردند تا هزاران طالب را در کندز محاصره کنند.

جنگ برای تسخیر شهر موجب ایجاد روابط نزدیک نیروهای امریکایی با جنگ‌سالار داوود که منشی مالی احمدشاه‌مسعود بود، شد.

پیش از تهاجم امریکا به افغانستان، کارمندان وزارت خارجه دست داشتن «ائتلاف شمال» به تجارت هروئین را از عواملی ذکر می‌کردند که امریکا نباید از ملیشاهای ضد طالب به طور علنی پشتیبانی کند.

اما پلیس و قاچاقبران در مصاحبه‌هایی ابراز داشتند که داوود از استفادهِ تجارت هروئین جهت تمویل جنگ ضد طالبان فراتر رفت: او قاچاق مواد مخدر را به یک تجارت خانوادگی‌اش بدل کرده است. آنان گفتند که داوود با آنکه در اگست گذشته توسط کرزی به

بقیه در صفحه (۷۸)

طارق - کابل،

آیا «راوا» انتخابات را تحریم کرد؟

«... البته من به سهم خود از موضع اصولی پر افتخار "راوا" کاملاً آگاهم و شرم‌آور می‌دانم که مدعی شوم موضع "راوا" با موضع جنایتکاران طالبی و گلبدینی یکی است. منتها در روزهای داغ انتخابات در کابل این افواه حتی از چند رادیو هم پخش شد که طالبان، گلبدین و "راوا" انتخابات را رد کرده اند. و اتکای لااقل "رادیو آزادی" بر بیانات سحرصبا از "راوا" در کنفرانسی مطبوعاتی در پشاور بود.

می‌خواستم در "پیام زن" هم معلوماتی در زمینه ارائه شود تا در سطح وسیعتری روشنگری شده باشد.»

پاسخ ما:

خواننده ارجمند،

این اول بار نیست - و یقیناً آخرین بار هم نخواهد بود - که موضعگیری ما تحریف شده و بعد مورد حمله و لجن پاشی قرار می‌گیرد. ما این رنج را مخصوصاً در پاکستان شاهد بوده ایم که بعضی از مطبوعات آن مطلبی به کلی مغایر نقاط نظر رسمی «راوا» و یا نقاطی که هیچگاه و در هیچ جایی از سوی هیچ فردی از اعضا یا هواخواهان «راوا» ابراز نشده، انتشار داده اند که بعد هم طرف سؤاستفاده منابع دشمنان قرار گرفته اند.

ما در باره انتخابات ریاست جمهوری علاوه بر چند نوشته حاوی موضعگیری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، اعلامیه‌ای هم منتشر ساختیم که بیانگر نظر رسمی ما می‌باشد. همچنین در کنفرانس مطبوعاتی‌ای به تاریخ ۶ اکتبر ۲۰۰۴ در پشاور، یکی از سخنگویان «راوا» بر موضع روشن ما در زمینه تاکید ورزیده است که متن کامل گزارشی از آن را به نقل از روزنامه DAWN می‌آوریم تا یکبار دیگر واضح شود که ما مثل تروریست‌های گلبدینی و طالبی انتخابات را «تحریم» نکردیم ولی گفته ایم که انتخابات در اوضاع و احوال کنونی که تفنگ از جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» وغیره گرفته نشده طبیعتاً نمی‌تواند آزاد و عاری از تهدید و ترور و تطمیع خاینان جلاد باشد و در نتیجه ادعای دولت مبنی بر آزاد و منصفانه بودن خود به خود رد می‌شود.

حالا که تقریباً تمامی مطبوعات چاپ داخل از آوردن گزارش ولو مختصر و ناقص تجلیل ۸ مارچ توسط «راوا» در کابل، این چنین بیشرمانه و جبونانه ابا می‌ورزند، دیگر نمی‌توان و نباید انتظار داشت که رسانه‌های زیر نفوذ و ارعاب جنایت‌پیشگان «ائتلاف شمال»، موضع «راوا» را نه با دستکاری و به دلخواه خود بلکه آنطور که واقعاً هست انعکاس دهند. برخورد رسانه‌های وطنی به «راوا» به خوبی میزان «آزاد» بودن آنها را نمایان می‌سازد.

اینک متن کامل گزارش روزنامه DAWN، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۴ را می‌آوریم که در آن به روشنی انتخابات **افشا** شده و **نه تحریم**؛ هر چند بیمی نداریم که هر وقت ضرورت بدانیم انتخابات را تحریم خواهیم کرد بی‌اعتنا به اتهام پراکنی‌های سخیف.

پشاور ۱۶ اکتبر: «راوا» رأی‌گیری ۹ اکتبر در کشور جنگ‌زده را رد کرده و بر آنست که انتخابات عادلانه، آزاد و بیطرفانه ممکن نیست زیرا اغلب نامزدان جنایتکارانی بدنام اند.

سحرصبا از اعضای کمیته بین‌المللی «راوا» در کنفرانسی خبری به روز چهارشنبه گفت که به علت فقدان امنیت، فساد گسترده، کاغذبازی، رشوه ستانی، قاچاق مواد مخدر و اختطاف کودکان، نخستین انتخابات افغانستان به نظر نمی‌رسد آورنده صلح و آرامش در کشور جنگزده باشد.

او با ذکر نام برخی از نامزدان - احمدشاه‌احمدزی، حفیظ منصور، عبدالهادی‌دبیر، لطیف پدرام، یونس قانونی، عبدالرشیددوستم و محقق - اظهار داشت که اینان باید به خاطر جنایت‌های شان علیه مردم بینوای افغانستان به محاکمه کشانده شوند.

او مدعی شد که حدود ۱۵۰ شکایت مبنی بر تخلف فاحش از قانون توسط نامزدان بدنام مذکور به کمسیون انتخابات ارائه شده است اما در ارتباط با آن هیچ اقدامی صورت نگرفته است.

اوگفت: «به اصطلاح اردوی ملی، پلیس و کمسیون انتخابات تحت حاکمیت جنگ‌سالاران و اقارب آنان قرار داشته که با حضور آنان، انجام انتخابات آزاد و عادلانه خواب و خیالی بیش نخواهد بود.»

او با ذکر مثال پرزیدنت حامدکرزی که خود با نیروهای امریکایی محافظت می‌شود، خاطرنشان نمود که فقدان امنیت برای رأی‌دهندگان مسئله بزرگی است و احتمالاً مردم را از رأی دادن باز خواهد داشت. او همچنین «ایساف» را متهم به پشتیبانی از «ائتلاف شمال» کرد «زیرا آنان (ائتلاف شمال) افغان‌ها را می‌کشند نه امریکاییان را.»

«زیر سایه تفنگ و تروریزم جنگ‌سالاران رسوا هیچ امیدی نمی‌توان داشت که انتخابات به طور آزاد برگزار شده و نمایندگان واقعی مردم به مقامات قدرت برسند.»

بقیه در صفحه (۹۸)

امریکا و دولت کرزی ربایندگان کانتونی را می‌شناسند



این دست‌های نامردانی پلشت که از آستین «ائتلاف شمال» بیرون شده اند و اینک حیات و عصمت کانتونی را تهدید می‌کنند سالهاست که با داشتن انبارهای اسلحه و غصب مهمترین وزارتخانه‌ها، سفارت‌ها و دیگر مقامات کلیدی و زدن بلیون‌ها دالر، هستی و عصمت کل مردم افغانستان را به گروگان گرفته اند.

در دیگر کشورها که اختطافی رخ می‌دهد، مردم تنها یک درد را درد خود واقعه و احتمال از دست دادن اختطاف شده را می‌کشند. اما تحت دولت بسیار بسیار اسلامی آقای کرزی، مردم ما و مردم کشور متبوع قربانیان اختطاف، علاوه بر تحمل رنج اصلی باید متحمل عذاب دیگری نیز شوند: کتمان نام و نشان ربایندگان و عدم پیگیری قضیه با چنان وقاحت و رذالتی انجام می‌گیرد که در هیچ سرزمین بی قانون و پر فساد و پر رهزن دیگر در جهان نظیر ندارد.

سال گذشته سگان «ائتلاف شمال» سه کارمند ملل متحد به شمول دو زن و یک مرد را ربوده (۲۸ اکتوبر ۲۰۰۴) و بعد از چند هفته آنان را رها کردند اما به مردم افغانستان و دنیا هرگز گفته نشد که:

ـ تروریست‌ها وابسته به کدام وزیر و جنرال بنیادگرا بودند؛

ـ تروریست‌های بی‌ناموس به زنان تجاوز کرده بودند؛

ـ دولت امریکا مدعی است که افتادن سوزنی در آن کشور از دیده‌اش پنهان نمی‌ماند بناءً علیرغم مکالمات پیهم «مقامات امنیتی» با ربایندگان و ربوده‌شدگان با خانواده‌های شان از طریق موبایل، چرا نیروهای امریکایی به کشف موقعیت و دستگیری تروریست‌ها اقدام نکردند؟

ـ با آنکه به قرار گزارش مطبوعات پاکستانی سردسته ربایندگان در کراچی به چنگ پلیس پاکستان افتاد، چرا امریکا و دولت کرزی کوچکترین علاقه‌ای به استرداد او و به افغانستان از خود نشان ندادند؟

ـ چرا به ربوده شدگان اجازه داده نشد به سوالات خبرنگاران پاسخ دهند؟ مگر دلیلی غیر از این وجود داشت که آنان بسته بودن دم این و آن وزیر از «ائتلاف شمال» را با دم تروریست‌ها، هویت و قومیت آدم‌ربایان را به آگاهی عموم میرسانیدند و زن ربوده شده مخصوصاً هویت شرفباختگانی راکه به او تجاوز کرده بودند بر ملا می‌ساخت؟

و اکنون به گمان قوی همان سگان خونخوار باند فهیم ـ قانونی ـ عبداله، کلمنتینا کانتونی کارمند ایتالیایی سازمان «پاملرنه» را ربوده اند تا به پول و آزاد کردن همکاران شان از زندان دست یابند. کوس افتضاح دروغگویی و ساخته کاری‌های دولت و بی‌اعتمادی به حرف و عمل آن آنقدر بلند به صدا درآمده که سفارت ایتالیا به درستی بدون اطلاع کدام «مقام» افغانی، مستقیماً در صدد تعقیب مسئله شد.

جنایت اخیر شباهت غریبی با جنایت سال گذشته دارد و جالب

بقیه در صفحه (۶۹)

ملاشینواری، چاکر یا احمق؟

ملاعبدالهادی‌شینواری ـ این گلها بروی خوانندگان رئیس ستره محکمه کشور اسیر ما ـ آخرالامر ماسک نازکش را درید و با نامه‌ای عبودیتش را به دولت امریکا و مشخصاً همه کاره آن‌کشور در افغانستان آقای زلمی‌خلیلزاد مسجل نمود. ملاشینواری همان فردی که جز شیر گلبدین خوردگی، کبرسن و مدرسه‌بازی و روابط طالبی از هیچ کرامت انسانی و علمی و فرهنگی برخوردار نبوده و از اول تا حال جز ضدیت با کیبل تلویزیونی و پخش صدای آوازخوانان زن وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناسد، در نامه‌اش به پرزیدنت بوش استغاثه کرده است تا «مدت ماموریت زلمی‌خلیلزاد را به دلیل عملکرد مثبت‌اش تمدید کند» (بی‌بی‌سی ۵ اپریل ۲۰۰۵). چون کوس رسوایی این عمل ملاشینواری بالاگرفت، یک به اصطلاح «مقام» ستره محکمه با سراسیمگی اعلام داشت که شینواری به عنوان رئیس شورای سراسر علمای افغانستان نظر شماری از روحانیون و علمای دینی را مطرح کرده است! (همانجا)

بدین ترتیب شینواری خواست تا سنگینی چتلی بر سر و رویش را با پاشیدن آن بر «شماری از روحانیون و علمای دینی» سبکتر سازد. مگر می‌شود؟ کدام «علما و روحانیون» و در کجا و چه وقت تصمیم به بستن خویش به پای زلمی‌خلیلزاد گرفتند؟

جای شک نیست که در کشوری طالب‌زده و «ائتلاف شمال» گزیده «روحانیون و علمای دینی» جاسوس و خاین کم نیست با اینحال آنقدر باران‌دیده هستند که سند مزدوری شان به دولت‌ها را آسان علنی نسازند. پس اگر شینواری دروغ نمی‌گوید باید نام و نشان آن ملایان مذکور را اعلام نماید تا مردم ما ببینند که ملایان بی‌حیثیت و خود فروخته دیگر مثل خودش کیانند.

در این میان «اپوزیسیون» جنایتکاران و پلیدترین مرتجعان به سرکردگی جنایت‌سالار یونس‌قانونی هم خاموش نه نشسته و علی‌جاوید نام اظهار داشت که «تقاضای شینواری به معنای دخالت دادگاه عالی در مسایل سیاسی و نقض صریح قانون اساسی است و به حیثیت دستگاه قضایی افغانستان لطمه زده است.» (همانجا)

البته از علی‌جاوید به مثابه سخنگوی گروه‌های جنایتکار که انگ وابستگی به ایران و روسیه را در پس و پیش خود دارند انتظاری عبث است که مسئله را از دید ملی و وطندوستانه و ضد بنیادگرایی تقبیح کند. در حقیقت هم و غم «اپوزیسیون» ضد ملی را این می‌سازد که نوشتن یکچنان نامه خاکسارانه‌ای کار «دادگاه عالی» نه بلکه «مسئله سیاسی»ای است که باید «اپوزیسیون» به آن می‌پرداخت یا خودکابینه کرزی تا معتبرتر و مطابق قانون اساسی می‌بود! «اپوزیسیون» ملا قانونی از آن جهت خشمگین است که چرا ملاشینواری پیشدستی کرده و افتخار نوشتن آن نامه را از آن ربود. **هکذا «اپوزیسیون» به رویش نمی‌آرد که آن نامه تنها به «حیثیت دستگاه قضایی» لطمه نزده (دستگاه قضایی‌ای که رئیس‌اش یک گلبدینی مفلوک باشد چه حیثیتی می‌تواند داشته باشد؟) بلکه دامن «حیثیت» تمام اعضای دولت کرزی و «اپوزیسیون» جلالتمابی که شینواری را منحیث «رئیس ستره محکمه» قبول داشتند، بالا می‌کند.**

ولی آیا نوشتن این نامه تصادفی و از سر حماقت و بی معرفتی ملا صاحب پنداشته شده می‌تواند که از درک موقعیت و وظایفش عاجز بوده است؟

عده‌ای فکر می‌کنند، شینواری دَین خود می‌دانست که در پای صاحب و پدرش خلیلزاد بیافتد زیرا اگر او (خلیلزاد) نمی‌بود کی این گلبدینی جاهل و قرون وسطایی را به آن مقام والا نصب می‌کرد؟ ملا شینواری می‌داند که در آینده هم اگر روز محاکمه‌ی جنایتکاران خاین از هر جنس فرا رسد، او در صف اول متهمان خواهد بود. و از این لحاظ هم که شده باید طناب دولت امریکا را بر گردنش انداخته و می‌بوسید تا در آن روز او را از یاد نبرده به دادش برسند.

اما به عقیده ما این به هیچوجه کل واقعیت نیست.

نامه حاوی ابراز تملقی سخیف به دولت امریکاست. و از این رهگذر حرف دل و جگر کلیه اعضای بلند پایه دولت و «اپوزیسیون» به شمار می‌رود. آیا در دولت یا «اپوزیسیون» کسی هست ـ حتی از جمع عوامل رژیم ایران ـ که در ارتباط با دولت امریکا و خلیلزاد موضعی غیر از این داشته باشد؟

سکوت ذلتبار فرد فرد اعضای کابینه و «انتقاد» شرم‌آورتر «اپوزیسیون» از نامه به خودی خود این ادعا را ثابت می‌نماید. در غیر آن **اگر دولت اندکی از شبه دموکراسی و شبه استقلال بهره می‌داشت، باید بلافاصله ملاشینواری را ضمن سیلی باران معزول و به محکمه سوق می‌داد و از مردم افغانستان پوزش می‌خواست که فردی تا این حد بی‌عزت و بی‌غیرت را در راس قوه قضایی قرار داده است.**

بقیه در صفحه (۸۰)

هادی‌دبیر، جاوید و اوباش ـ خادی‌های مثل آنان را مطرح نسازید

رفیع ـ کابل،

«... در شماره ٦٢ در آخر مطلب "جاویدکوهستانی و رحیم‌داد در مصاحبه با رادیو آزادی، وقتی دو خادی به روی یکدیگر پنجال می‌افگنند" متوجه شدم که:

"در شماره‌های آینده حرف‌های مردکی را خواهیم آورد به اسم هادی‌دبیر، فردی نو سواد اما سوپر وقیحی که فقط یاد دارد اسماعیل، ربانی، دوستم، فهیم وغیره جنایت‌سالاران را قهرمان بنامد."

در این ارتباط می‌خواستم نکته‌ای را با شما در میان بگذارم که اگر درست تشخیص دادید آن را عملی سازید زیرا من به عنوان یکی از دوستداران تان هر برگی از "پیام زن" را پر افتخارترین صفحه تاریخ مبارزه سیاسی در افغانستان علیه سیاهترین و پست‌ترین و ارتجاعی‌ترین نیروهای مذهبی و غیر مذهبی می‌دانم و بنابر این نمی‌خواهم در آن به افشای هر خرده خاین و جنایتکاری بپردازید که در مقایسه با رهبران جلاد شان مگس‌هایی بیش نیستند ولی به مجرد این کار (افشا شدن در "پیام زن")، تا حدودی مطرح می‌شوند. به همین دلیل اگر قبلاً از آمدن نوشته در باره دو خادی کثیف یعنی جاویدکوهستانی و رحیم‌داد خبر می‌داشتم حتماً از شما مصرانه خواهش می‌کردم از درج آن بگذرید چون دو خادی مذکور کوچک‌تر و بی‌قیمت‌تر از آن هستند که به افشا شدن آن هم در ۷ صفحه بیارزند.

حالا آن گذشت ولی آگاه باشید خواهران گردن فراز و رزمنده‌ام که این هادی‌دبیر نیز لچکتر، غیر جدی‌تر، بدنام‌تر و بیمقدارتر از آن است که توسط "راوا" جدی گرفته شود به قول نشریه "پلوشه"، هادی‌دبیر هم مانند لطیف‌پدرام از "خوشخانه"‌ای های ربانی و دوستم می‌باشد. او حتی نزد آن بادارانش که آنان را "قهرمان" می‌نامد نیز در حد یکی از دهها قومندانان "خوشخانه"‌ای و جنایتکار شان ارزش دارد و نه بیش. حتی هادی‌دبیرها و شفیقه‌سراج‌ها و جاویدکوهستانی‌ها نزد حامدکرزی و رفقایش هم از مصرف افتاده اند و فکر کنم تا زمان مرگ نیز روی چوکی و مقام درجه سه را نخواهند دید. وقتی "پیام زن" به قصابان اصلی مردم و تاراجگران اصلی این وطن می‌پردازد، دیگر پرداختن به پشک‌های آن قصابان خونخوار زاید و به معنی هدر رفتن انرژی پر غنیمت شما خواهد بود.

چاپ و عدم چاپ نامه‌ام مسئله‌ای نیست. اما توجه دقیق و جدی شما را به نکته‌ای که متذکر شده ام، خواهانم و از آن پیشاپیش صمیمانه تشکر می‌کنم.

من از وجود "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" و "پیام زن" آتشین و الهامبخشش به خود می‌بالم.»

پاسخ ما:

دوست گرانقدر،

نامه صمیمانه و پر مهر شما ما را در غلبه بر دشواری‌ها و ادامه میناوار و تا به آخر پیکار علیه کلیه دشمنان مردم و میهن، دلگرمی می‌بخشد.

اتفاقاً در ارتباط با نوشته علیه جاویدکوهستانی خادی و رحیم‌داد خادی و اشاره به هادی‌دبیر دو سه تلفن هم گرفتیم شبیه مضمون نامه شما. ما به آن دوستان اطمینان دادیم که دیگر به هادی‌دبیر ارزشی قایل نشویم و اکنون که نامه ارجمند شما را دریافت کردیم افشای آن مزدورک را کاملاً منتفی بیانگارید.

اما در مورد دو خادی نامبرده این توضیح مختصر را لازم می‌شماریم: در وضع حاضر افغانستان، منابع استخباراتی امریکا و غرب و پاکستان و ایران همه سخت در کار اند تا از هر طریقی حتی از طریق توسل به خادی‌های کارکشته، روشنفکران سابقاً مبارز را دست‌آموز ساخته و با صرف مقداری پول و وعده مقام آنان را کاملاً خریده و در راه مقاصد شوم شان که منافی استقلال و آزادی ما اند، استعمال کنند.

همین جاویدکوهستانی که به قول شما مگسی خادی‌ای بیش نبود، امروزه گل‌ها به روی همه، «رهبر» یک «حزب» قلمداد شده و این جنایتکار اجیر با صرف قسمت ناچیزی از جیره‌ای که دریافت می‌دارد، توانسته مشتی از روشنفکران ایمان رفته و بزدل و بی‌شخصیت را دور دسترخوان «موسسه»اش جمع کند.

افشای او از این نظر و نیز از نظر شیوه کار خادی‌ها، برای ما واجد اهمیت به چشم خورد.

علاوتاً فراموش نکنیم دوست گرامی که در حال حاضر رسانه‌های مشغول به کار در کشور اسیر ما اگر برای مطرح ساختن فردی گمنام چه خادی و چه بنیادگرا تصمیم بگیرد مانعی بر سر راه نخواهند داشت و در برابر آنها از «پیام زن» کار مهمی ساخته نخواهد بود. مگر صدا و طلعت همین جاوید خادی و هادی‌دبیر جنایتکار را کم از رسانه‌ها شنیده و دیده‌ایم؟

اگر «پیام زن» نمی‌گفت که جاویدکوهستانی خادی است و هادی‌دبیر کنیزک سر جنایت‌سالاران، کدام نشریه چاپ داخل و حتی خارج را سراغ داریم که از موضعی ضد بنیادگرایی اشاره‌ای به ماهیت آنان می‌داشت؟

بهر حال مجدداً یادآور می‌شویم که آن کنیزک و خادی‌گک‌ها را نادیده می‌گیریم و آرزو می‌کنیم که تمام زهر و مرداری آنان همانقدر بوده باشد که طی این قریب ۲ سال شاهد بودیم و دیگر برای مالکان شان به صورت کاغذ تشناب در آمده باشند. در غیر آن خواهی نخواهی در فرصت‌هایی مجبور خواهیم بود به این استفراغ‌های خاد و جنایت‌سالاران بنیادگرا بپردازیم. ▣

سناتوران امریکا و «امنیت» زیر سایه‌ی بنیادگرایان

مادامی که مردم ما در جهنم طالبان می‌سوختند و افغانستان به گورستانی خون‌آلوده و خاموش بدل شده بود، نوازشریف و دولتش که با تکیه بر آن جنایتکاران چشم سرمه، افغانستان را مال خود می‌شمردند، همیشه خوش داشتند اعلام نمایند که اکنون الحمداله طالبان آنچنان ثبات و امنیت را به افغانستان بازگردانیده اند که اگر سکه‌های تلای ناب هم در شاهراه‌های این کشور بیفتد بیجا نمی‌شود!

البته تعریف و تمجید جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» از سوی صاحبان خارجی شان کمتر از این کراهت‌آور نبوده که آنان را «غازیان» و «رهبران نستوه و مرصوص» و «تاج سر ملت» و... نامیدند و بدین ترتیب پست‌ترین دشنام‌ها و توهین‌ها را به مردم ما روا داشتند.

و این امری طبیعی بود. مگر صاحبی در دنیا بوده است که سگ یا سگ‌هایش را ناچیز جلوه داده باشد؟

و بر اساس همین اصل است که امریکا که باز هم پشت مافیای «ائتلاف شمال» و همکاران ایستاده و این خاینان را بر افغانستان مسلط ساخته است، هر چند وقت بعد باید صدایی دایر بر «بهبود» وضع کشور سر دهد. منتها تا به حال بخت با امریکا یاری ننموده است. در فبروری ۲۰۰۵ که هیئتی از سناتوران این کشور به افغانستان مسافرت داشت، از زبان رئیس شان سناتور جان‌مک‌کین با تفاخر ابراز داشتند:

> «آنان آمده اند تا به خاطر پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی حاصله از زمان سقوط طالبان در ۲۰۰۱ تا به حال، به مردم افغانستان تبریک بگویند».
>
> («رویترز»، ۲۲ فبروری ۲۰۰۵)

ولی سناتوران امریکایی نمی‌دانستند که یک چنین تبریک‌هایی در حکم مسخره گی در برابر مردم است. آنان فراموش می‌کردند که در همان روز تبریک‌گویی شان به افغانستان، سند ملل متحد درباره وضع حقوق بشر در ۱۷۸ کشور رو به انکشاف منتشر شد که افغانستان از طرف آخر در ردیف ششم قرار داشت؛ آنان فراموش می‌کردند که در همان روز و روزهای پیشتر و بعدتر دهها رحیمه ۱۳ ساله به دست دوستان جنایت‌سالار شان مورد تجاوز دستجمعی قرار می‌گیرند و از ۹۹ در صد آنان به علل گوناگون هرگز خبری منتشر نمی‌شود چه رسد به مجازات خوکان متجاوز؛ آنان فراموش می‌کردند که همان روزها طیاره‌ی کام‌ایر با بیش از ۱۰۰ سرنشین‌اش به طور مرموزی سقوط می‌کند ولی تمام رسانه‌ها بلافاصله سر و صدای آن را می‌خوابانند تا احتمال شدید اجازه نیافتن فرود طیاره به میدان هوایی بگرام برملا نشود؛ آنان فراموش می‌کنند که وقتی قاتل بی‌ناموسی چون جیحون و سایر قاتلان محصلان در زیر پر و بال سران «ائتلاف شمال» غنوده باشد، چند هزار تن از مردم در نقاط مختلف و منجمله در خیمه‌های مهاجرین در ۳ کیلومتری ارگ از سرما خشک می‌شوند، حد متوسط عمر ۲۰ در صد پائین‌تر از کشورهای همجوار یعنی فقط ۴۴.۵ سال باشد، ۸۰ در صد مردم از بیسوادی رنج ببرند، در هر عملیات نیروهای امریکایی به جای وحوش طالبی و گلبدینی و القاعده، خون عده‌ای مردم بیگناه به زمین بریزد، مرگ و میر مادران و کودکان افغانستان آنچنان هولناک و بی مانند باشد که «یونیسف» در ۷ اپریل ۲۰۰۵ آن را به درستی «سونامی خاموش» بنامد؛ و... صحبت از «پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی» جز قواره ساختن خود مقابل مردم معنایی ندارد؛ آنان فراموش می‌کنند که روزنامه دیگری نه بلکه «نیویارک تایمز» بود که نام و نشان لااقل سه تن از سران درجه دوم مافیای هروئین را در دولت افشا نمود و باز همین روزنامه در ۲۲ فبروری ارقامی از «سونامی خاموش» در افغانستان را بالاترین و بدترین در جهان خواند.

با توجه به این نمونه‌های کوچک حقایق فاجعه‌بار در کشور ثابت می‌شود که سناتوران امریکایی در واقع به همان دوستان جنایت‌سالار و دستگاه در خدمت آنان تبریک می‌گفتند و این پاشیدن نمک بود بر زخم‌های مردم ما. دولتمداران امریکا باید بدانند که درست است که در ۲۰۰۱ سرانجام از دم موش‌های ساخت خود تان گرفته آنان را دور انداختید اما در عوض مافیای به مراتب جنایتکارتر از آنان یعنی «ائتلاف شمال» را که با کشته شدن احمدشاه‌مسعود به احتضار افتاده بود، بر صحنه آوردید، با حامدکرزی و چند تن غیر بنیادگرای دیگر که جز متابعت و سازش با آنان وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسند.

اما اظهارات دروغین و دردآور سناتوران حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه در مورد «پیشرفت» کشور نگون‌بخت ما تعجب ندارد زیرا دولت امریکا جنایت‌پیشگان حاکم را بر سر شصت‌اش بالا گرفته و ازینرو هر طوری هست و با هر حیله و ریایی که شده باید از این مولودات تروریست‌اش دفاع کند.

فقط نیروی یکپارچه‌ی مردم سراسر میهن است که به خرمستی جنایت‌سالاران و مداخله امریکا و سایر کشورها جهت سر پا نگذاشتن آنان، می‌تواند یکبار و برای همیشه پایان بخشد. ▣

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

کاستیلو شاعری جانباخته

اوتورنه کاستیلو در ۱۹۳۶ در گواتیمالا به دنیا آمد. از ۱۸ سالگی شروع به نوشتن برای مجله‌های جوانان کرد. در ۱۹۵۴ به علت مخالفتش با کودتای ضد جاکوبو اربنز Jacobo Arbenz توسط «سیا» و مزدوران، با شماری دیگر از روشنفکران مبارز به السلوادور تبعید شد. در آن کشور او به کارگری، فروشندگی و کار در ادارات رو آورد تا زندگی سخت و فقیرانه‌اش را پیش ببرد. اما در آنجا با نویسندگان مبارز و شهیر آشنا شد که او را به ادامه کار ادبی‌اش تشویق کردند. با مرگ دیکتاتور آرماس در ۱۹۵۷ زمانی که «مردم اجازه یافتند آسان نفس بکشند»، به گواتیمالا برگشت و به تحصیل حقوق در یونیورستی سان‌کارلوس پرداخت و «محفل ادبی یونیورستی» را پایه گذاشت. در ۱۹۵۹ با استفاده از یک بورس تحصیلی به آلمان دموکراتیک رفت و در لیپزیگ به تحصیل در رشته ادبیات و سینما مشغول گردید. اما پس از دریافت درجه ماستری از آنجا به گروهی از کارگردانان فلم پیوست که فلم‌های کوتاه درباره جنگ رهایی‌بخش در کشورهای امریکای لاتین تهیه می‌کردند.



کاستیلو در ۱۹۶۴ به گواتیمالا برگشت و به عضویت «حزب کارگران» درآمد و مبارزه سیاسی را با فعالیت‌های فرهنگی درآمیخت. او با همکاری محصلان «تئاتر آزمایشی شهر گواتیمالا» را بنیاد گذاشت. در همان سال دستگیر و محکوم به تبعید به اروپا شد. سازمان‌های انقلابی او را به عنوان نماینده گواتیمالا برای شرکت در «فستیوال جهانی جوانان در الجزایر» برگزیدند. با استفاده از این فرصت کاستیلو به آلمان، اتریش، مجارستان، قبرس، الجزایر و کوبا رفت و مدتی را در هر کشور سپری کرد.

در ۱۹۶۶ مخفیانه به وطن باز گشت تا به «نیروهای مسلح شورشی» به رهبری سزار مونتس Cesar Montes بپیوندد، سازمانی که مسئول تبلیغات آن در ناحیه شرقی و مسئول آموزش و پرورش یک جبهه دیگر تعیین شد. کاستیلو در مارچ ۱۹۶۷ در نبردی زخم برداشت و با دوست دختر و همرزمش نورا پیز Nora Paiz و چند تن دیگر از رزمندگان انقلابی توسط نیروهای ضد چریکی دولت گواتیمالا به چنگ دشمن افتاد. نیروهای ضد انقلابی، کاستیلو و نورا و سایر انقلابیون و تعدادی از اهالی منطقه را پس از شکنجه‌های فراوان زنده زنده سوزاندند.

کاستیلو به مثابه شاعر جایزه‌های متعددی را در سال‌های ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ در گواتیمالا و کشورهای خارج دریافت کرد.

پس از شهادتش آثارش منجمله مجموعه «گزارش بیعدالتی» در بریتانیا، گواتیمالا، کستکاریکا و سایر کشورها انتشار یافتند.

اوسکار پالنشیا Oscar Palenein گفت: «سی و سه سالی که کاستیلو با ما زیست، گواه آنست که انسان شریف، روشنفکر، هنرمند و آگاه، متواضعانه با مردمش بوده و همراه آنان بالیده و پرورش می‌یابد.»

گویی کاستیلوی انقلابی در سروده بزرگش، رهنورد، سیاهسنگ، واصف، دادفر، کاظمی، هاشمیان، پدرام، نرشیرنگارگر، اکرم‌عثمان و کلیه روشنفکران مزدور و تسلیم‌طلب وطنی را در نظر داشته است.

روشنفکران اخته*

روزی، انسان ساده‌ئی از ملت من
روشنفکران اختهٔ سرزمین مرا
بازجوئی خواهد کرد.
از آنان خواهند پرسید
چه کرده اند
بدان زمان که میهن آرام آرام
همچون بوسهٔ نرمی
کوچک و تنها، خاموش می‌شد.

در باب جامه‌هاشان از آنان چیزی نمی‌پرسند
نه در باب قیلولهٔ درازِ پس از صرف غذا شان
نه حتی در باب مبارزات عقیم شان با عدم
نه در باب شیوهٔ عام به سیم و زر دست یافتن شان.
در باب اساطیر یونان از ایشان چیزی نمی‌پرسند
نه در باب نفرتی که از خود دارند
به هنگامی که تنی از ایشان در محکمهٔ وجدان خویش
آماده می‌شود که به بیغیرتی بمیرد.

از حجت نامعقولی که در سایهٔ دروغی عظیم
آماده کرده باشند
از ایشان چیزی نخواهند پرسید.

۲

آن روز، مردمی ساده خواهند آمد،
مردمی از آن دست که
در کتاب‌ها و در اشعارِ روشنفکران اخته
جائی نداشته اند
اما هر روز آمده اند
و برای ایشان شیر و نان آورده اند
و تخم مرغ و کلوچهٔ ذرت.
مردمی که جامهٔ ایشان را دوخته اند
مردمی که ماشین ایشان را رانده اند
سگ‌ها و باغ‌های ایشان را نگهبانی کرده اند
و به پای ایشان زحمت کشیده اند.
و این چنین مردمی از آنان خواهند پرسید:
«چه کرده اید به هنگامی که بیچیزان رنج می‌برده اند
و نوازش و حیات، شعله‌زنان در جان شان
خاکستر می‌شده است؟»

۳

روشنفکران اختهٔ سرزمین محبوب من!
شما را پاسخی نخواهد بود.
کرکس سکوتی احشاء شما را خواهد درید
شوربختی تان جان شما را خواهد جوید
و شما، شرمسار از خویش خاموشی خواهید گزید.

شعر برگرفته ازکتاب «جمعه»، شماره ۲۵

---

*ـ در اصل: روشنفکران غیر سیاسی.

جنید ـ ایران،

آیا اسماعیل خویی حق دارد به باقر پرهام ایراد بگیرد؟

«من هم از دوستداران جدی شعر و شخصیت اسماعیل خویی بودم تا اینکه مطلب "آقای اسماعیل خویی، "لطیف جان" دیریست "خوانده" است" را در "پیام زن" شماره ۵۷ و ۵۸ دیدم. تکان خوردم. به قول خود آقای خویی "دردم" آمد منتها دردی همراه عق و انزجار چراکه شاعری نامدار و حماسه‌سرای سیاهکل و سعیدسلطانپورها و شکراله پاک‌نژادها و موسی خیابانی‌ها، زبانش را با لحن ستایش یک ملا بچه‌ی خادی و قلم‌باشی امیر برهان‌الدین ربانی و سایر جلادان "ائتلاف شمال" می‌آلاید! باور کردنی نیست ولی واقعیت است. مثل واقعیت‌های بسیار تلختر دیگر که مردم ما در این ۲۵ سال اخیر با آنها مواجه بوده اند. نمی‌دانم با توجه به سقوط آقای خویی در پای یک جاسوس رژیم ایران و سگان وطنی‌اش چرا ضرب‌المثل "گوشت گر بگندد به آن نمک زنند، وای از روزی‌که نمک بگندد" در ذهن تداعی می‌شود.

زمانی شعر اسماعیل خویی می‌توانست منفذ هوایی پاک و آزاد و نیروبخش باشد درکشتارگاه جلادان دینی ایران و افغانستان، ولی با سرودن برای یک شکنجه گر خادی ـ جهادی شعرش و ناگزیر شخصیت‌اش را با نجاست بنیادگرایان افغانی اندود می‌کند. او "نمک" بود که حالا خود می‌گندد.

اما جالب است که داکتر اسماعیل خویی ستایشگر لطیف جان خادی ـ جهادی با همین وضعی که دارد و در کنار سپانلو، خایفی، صالحی و چند شاعر بیشرم و مرتجع دیگر قرار می‌گیرد که برای احمدشاه‌مسعود این "سپه‌سالار" نامی جنایتکاران بنیادگرا به نوحه گری پرداختند، دیگران را "راست‌رو" خوانده و بر آنان خرده می‌گیرد. از آنجمله است نامه سرگشاده وی به داکتر باقرپرهام که او را به خاطر گرایش‌اش به سلطنت مورد حمله قرار داده است. داکتر خویی می‌نویسد:

"از تو دردم می‌آید ـ باقر جان! ـ که در این دو سه ماهه نمودی به خود گرفته‌ای که با بود تو در چهل پنجاه سال گذشته سخت در تضاد است و به ویژه در این گفت و گو کارت به جایی رسیده است که ـ باز هم دریغا ـ از آزرم و جوانمردی به دور افتاده‌ای."

اما اجازه می‌خواهم به آقای خویی بگویم:

داکتر باقرپرهام به دفاع از شخصی برخاسته که امروز بسیاری از مردم ایران سنگش را هم به حاکمان خون‌آشام ترجیح می‌دهند. داکترپرهام به ننگ انتخاب بین فاشیست‌های دینی این و آن جناح رژیم تن نداده است. او از میان دشمنان رژیم یکی را ظاهراً مورد حمایت قرار داده است. و پسر محمدرضاشاه کسی است که نظر خود شما هم درباره وی تفاوت چندانی با نظر داکترپرهام ندارد. شما هم اعلام می‌دارید که: "آماده‌ی همکاری با شاهزاده نیز هستم... تا برانداختن فرمانفرمایی‌ی آخوندی." و نیز "من، به جد می‌گویم: او (پسر محمدرضاشاه) را با دانش و بینش امروزین و شخصیت مردم‌پسندی که دارد، شایسته‌ی این می‌دانم که نخستین رئیس‌جمهور آینده‌ی ایران باشد."

پس خیلی شاخ و پنجه کشیدن علیه یک سلطنت‌طلب از طرف شما اضافی و بی‌معنی و متظاهرانه است. شما را دیوار چین از سلطنت‌طلبان جدا نمی‌سازد. اما این مهم نیست مهم اینست که کاش شما در سطح یک سلطنت‌طلب درجه سه پائین می‌آمدید اما ستودن یک خادی ـ جهادی کثیف مثل لطیف‌پدرام را بی‌وجدانی و سقوط تا فرق در لجن می‌انگاشتید.

داکتر پرهام خواستار رویکار آمدن کسی به جای جلادان مسلط کنونی در ایران شده که هم "دانش و بینش" دارد و هم "شخصیت مردم‌پسند". ولی قهرمان شما با لکه‌های خون از دوران اشغال و امارت امیر ربانی و امیر مسعود و امیر دوستم و امیر گلبدین و دیگر امیران پلشت و قصابش از هیچ لحاظی با انگشت کوچک "شاهزاده" هم قابل مقایسه نیست. شما خود "شاهزاده" را مقصر جنایت‌های پدرش محمدرضاشاه نمی‌دانید ولی لطیف‌پدرام صرفنظر از اینکه از شکنجه گران خاد بود به مزدوری برای ربانی و "ائتلاف شمال" می‌بالید، به زور خادی بودن از هیچ تجاوزکاری و رذالت در پوهنتون کابل روگردان نبود و از همه شاید "جالب‌تر" اینکه بنابر نشریه "پلوشه" (۱۹ ـ ۵ ـ ۱۳۸۳)، لطیف جان گویا در "خوشخانه"های اربابان نگهداری می‌شده و به آنان نرد عشق می‌باخته است و...

شاید بگویید این مسئله آخر چیزی جدی نیست و در مقوله "آزادی رجحان جنسی" می‌گنجد و محکوم ساختن لطیف‌پدرام‌ها به خاطر آنکه سالهایی از بچگی و جوانی خود را در "خوشخانه"های بنیادگرایان سپری کرده نمودار نوعی عقب‌ماندگی است. درست. ولی چه کنیم آقای خویی که اغلب مردم افغانستان ولو با همجنس‌گرایی به طور کلی دمساز باشند، با مردی که در دوران بچگی و جوانی خود در "آن کار دگر" غرق بوده، چندان جور نمی‌آیند و او را فردی ضعیف و سست عنصر و دون می‌دانند و لااقل به او اجازه نمی‌دهند به ریاست‌جمهوری برسد حتی اگر علاوه بر اروپا، امریکا هم پشت‌اش بیاستد. عجیب نیست که گفته می‌شود در تعداد زیادی از حوزه‌ای انتخاباتی ریاست‌جمهوری، مردم در ورقه‌های رأی می‌نوشتند: لطیف‌پدرام‌که خود را حفظ نتوانست چطور می‌تواند افغانستان را حفظ کند؟

می‌بینید آقای خویی که بین "لطیف جان" شما و "شاهزاده" چه شکاف عظیمی هست. می‌بینید که داکتر پرهام با تمایل به "شاهزاده" حتی از دید خود شما مرتکب خیانت و توهین به مردم ایران نشده است. اما شما با سرودن به لطیف جان، چنانچه در "پیام زن" به درستی آمده است، دچار دردناکترین خیانت و توهین به مردم و روشنفکران آزادیخواه افغانستان شده اید.

ازینرو حق نیست بگویم:

من "دردم می‌آید" اسماعیل جان، درد چه که نفرت و عقم می‌آید از اینکه

بقیه در صفحه (۷۶)

پیام زن و خوانندگان

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

http://www.rawa.org
rawa@rawa.org

صفیه‌مشتبی ـ مسکو،

«دوستان مبارزم، به این وسیله مطلبی را راجع به زویا فرستادم که می‌توانید با حک و اصلاح لازم آن را در «پیام زن» گرامی با عکسی از وی از انترنت به انتخاب خود تان به‌چاپ برسانید.»

● **با تشکر صمیمانه، از مطلب ارزشمند تان در همین شماره استفاده کردیم.**

☆☆☆

امعای بنیادگرایان و گردن واصف و رهنورد و کاظمی و سایر عافیت‌طلبان خاین

صابر. ر. ـ امریکا،

«... از مقاله‌های "سپیده‌ای که نبود" و "پرنیان فرش راه جانیان" بسیار مستفید شدم. کاملاً موافقم و فکر می‌کنم هر روشنفکر شرافتمند و وطندوست با من همنوا خواهد بود که نباید به اراذل انجمنی اجازه داد با ترهات خنثی یا بنیادگرا و میهنفروش خوش‌کن خود صحنه هنری و ادبی کشور سوخته ما را ملوث‌تر سازند. مخصوصاً باید از هم اکنون جلو تعفن داستان‌ها یا شعرهایی از این خاینان ادبی راگرفت که با تقلید در سطح استعداد خود شان از برخی نویسندگان و شاعران جدا از مردم ایران، با شکل و محتوای به اصطلاح پست مدرنیستی عرضه می‌شوند. این شاعران و داستان‌نویس‌های بی‌وجدان می‌خواهند با ادعای آفرینش آثار پست مدرنیستی ماهیت ارتجاعی، ضد انقلابی و وابستگی خود را به ایران و فرهنگ مذهبی بنیادگرایانه کتمان نمایند. همانطوری که شما نوشته‌اید نویسندگان ایرانی مذکور بر وجدان شان پا نهاده و بر کشتگان مسلخ‌های مخوفِ اوین و قصر وغیره و جنایت بی‌مثال تجاوز به دختران باکره‌ی محکوم به اعدام چشم می‌بندند، مقلدان وطنی آنان نیز تبهکاری‌های دوستم، سیاف و باند شورای نظار و تجاوز به رحیمه گک‌های نوجوان را خاینانه با سکوت برگزار نموده و به جای پرداختن به آن‌ها به بیدل‌شناسی و شیوه‌های نقد و اهمیت شعر نابِ بیگانه از جامعه بنیادگرازدهٔ افغانستان را مشغله شبازروزی خود می‌سازند.

ولی چنانچه آرین‌پور در "از صبا تا نیما" می‌نویسد قاآنی با وصف آشنایی با زبان خارجی و هوش سرشار و قدرت بیان نتوانست منشا خدمتی برای مردم ایران شود، اکرم‌عثمان، واصف، رهنوردزریاب، لطیف‌ناظمی، سمیع‌حامد، کاظم‌کاظمی و سایر قلم بدستان شیرِ میهن‌فروشان و بنیادگرایان نوشیده، نیز با هیچ قیافه گیری و پمپ شدن‌های بلاوقفه توسط رسانه‌ها نخواهند توانست تمام مردم را فریب داده و از سنگر هنری و ادبی کشور ما به نفع رژیم ایران و دیگر اربابان پشت پرده‌ی شان استفاده کنند.

"پیام زن" در این امر پر افتخار (افشای سیمای واقعی انجمنی‌ها) پیشکسوت و پیشقدم است و سوال من از آقایان و خانمان و سازمان‌ها و نشریات مدعی ضد بنیادگرا بودن در داخل و خارج کشور این است که چرا تکان نمی‌خورند و مزدوران فرهنگی پرچم و خلق و جنایتکاران "ائتلاف شمال" و طالبان را هدف قرار نمی‌دهند؟ جلال دیگر کار "پیام زن" اینست که با وصف در محاصره بودن سگانی که از چهار سو عوعو می‌کنند و در تنهایی کامل این وظیفه تاریخی حیاتی را به پیش می‌برد.

آرزو می‌کنم فرهنگیان نجیب و آگاه وطنِ به خون و خاک و خاکستر کشیده شده‌ی ما بیشتر از این در برابر "غول"های کاه پر شده مثل رهنورد، عثمان، واصف و شکنجه گر خادی عبداله‌نایبی و غیرذلک به سکوت تن نداده و نظیر "پیام زن" به افشای بی‌محابای این خاینان قلمی صف‌آرایی کنند.

شلی (۱۸۲۲ ـ ۱۷۹۲) شاعر بزرگ و آزادیخواه انگلیس گفته است:

"جهان جای بهتری خواهد بود وقتی آخرین شاه با امعای آخرین کشیش خفه شود."

و من دلم می‌خواهد این گفته‌ی نغز و ژرف را به اینصورت درآرم:

افغانستان جای بهتری خواهد بود وقتی آخرین روشنفکر خاین با امعای آخرین بنیادگرای جنایتکار خفه شود!»

☆ ☆ ☆

غیرت‌های صدر اسلام و بی‌غیرتی سرورآذرخش‌ها

حوا ـ امریکا،

«... فکرم را جبن و بی‌غیرتی و بی‌ننگی سرورآذرخش‌ها برده بود که این نوشته در یکی از سایت‌های ایرانی به ذهنم آمد:

روزی علی از ولید پسر عتبه خواست تا پیرو او گردد. ولید پاسخ داد: "تو پدر مرا کشته‌ای چگونه می‌توانم باکشنده پدرم دست یاری بدهم؟"

علی خاموش ماند و سخنی نگفت.

اما نفرت‌انگیز است که میهنفروشان پرچم و خلق چندین برادر مبارز آقای سرورآذرخش را سلاخی کرده‌اند ولی این نامرد بی‌غیرت با خونسردی تمام حظ می‌برد از اینکه با آن سگان بیگانه آشتی باشد و درباره داستان‌های به اصطلاح پلیدترین نمایندگان شان که حسین‌فخری باشد بنویسد.

زهی بی‌غیرتی و ارتداد!»

☆ ☆ ☆

فرهادِ «مرغ سحر»خوان و هنرمندان سوپر محافظه‌کار ما

توریالی ـ آلمان،



«... مطلب راجع به فرهاد خواننده ایرانی عالی بود. کاش بسیاری از آوازخوانان ما که صدای دلکشی هم دارند اما از آگاهی سیاسی و مخصوصاً موضعگیری در مقابل بنیادگرایان مثل جن از بسم‌اله می‌ترسند، مقاله یاد شده را ببینند و اگر حرف و اعتراض و استدلالی دارند همت کنند و بنویسند. اما من از یکی از آوازخوانان ما که در آلمان به سر می‌برد شنیدم که می‌گفت "پیام زن" راست می‌گوید صرفنظر از سال‌های گذشته، کم ازکم در این ۲۵ سال اخیر هنرمندان ما بلااستثنا خاموش و بی‌حرکت بوده‌اند و هیچ کدام از آنان در صف مبارزه علیه دشمنان گوناگون وطن نپیوسته‌اند. ما باید این شرمندگی را بپذیریم.

...

در مورد فرهاد ـ که من هم شیفته آوازش هستم ـ باید بگویم که او "مرغ سحر" را نیز خوانده که نمایانگر توجه و اعتقادش به فردای روشن است. البته طوریکه شما به درستی نوشته‌اید خواندن‌های یأس‌آلود او نیز زنده‌ترین تصویرهایی اند که می‌شد از رژیمی سیاهکار به دست داد. اما شاعران، آهنگسازان، تصنیف‌سازان و آوازخوانان کشور ما متاسفانه به چیزی که هرگز اعتنایی درخور ننمودند، بیان شناعت و رذالت جنایتکاران "ائتلاف شمال" و مبارزه بر ضد آنان بود. در یکچنین شرایطی طبعاً فرهاددریا خواننده‌ای سرکاری با آن گذشته مشکوک و با اکت‌های روشنفکرانه‌اش، ستاره رادیوها و تلویزیون‌ها و دیگر رسانه‌های داخلی و خارجی می‌شود. شاید هنرمندان ما فکر می‌کنند که همینطور خنثی و مداراجو و غیر سیاسی زیستن هم نان‌آور است و هم شهرت بخشا!

... "مرغ سحر" را از روی کاست فرهاد نوشته و فرستادم که اگر می‌خواستید چاپش کنید.»

☆ ☆ ☆

مرغ سحر

مرغ سحر ناله سر کن
داغ مرا تازه‌تر کن
ز آه شرربار این قفس را
برشکن و زیر و زبر کن

بلبل پر بسته زکنج قفس درا
نغمه آزادی نوع بشر سرا
و ز نفس عرصه این خاک تو درا
پر شرر کن، ناله سر کن

ظلم ظالم، جور صیاد
آشیانم داده برباد
ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
شام تاریک ما را سحر کن

نوبهار است گل ببار است
ابر چشمم ژاله‌بار است
این قفس چون دلم تنگ و تار است
شعله فکن بر قفس آهِ آتشین
دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگهِ تازه گل ازین
بیشتر کن، بیشتر کن، بیشتر کن
مرغ بیدل، شرح هجران
مختصر کن، مختصر کن، مختصر کن.

حسین‌فخری، شاخ پستی و غداری تمام انجمنی‌های معامله‌گر

موسی ـ کابل،

«دوستان مبارز و شفیقم، چه دروغ بگویم. هر وقت که مقالات افشاگرانه شما بر ضد حسین‌فخری را می‌خواندم و مخصوصاً تاکید شما را بر خادی بودن وی می‌دیدم فکر می‌کردم چون شما در مجادله‌ای شدید با قلم بدستان میهنفروش و جنایتکاران دینی قرار دارید، هر میهنفروش پرچمی یا خلقی را مختصراً خادی می‌نامید که او را به اصطلاح در سه کنجی گیر کرده باشید اما این ضرورتاً به معنی خادی بودن وطنفروشان مورد نظر نیست. از جمله فکر می‌کردم حق دارید حسین‌فخری را "جنرال شکنجه گر خادی" بنامید چراکه او اگر به دفاع از خود برآید اول باید به نفی و افشای دستگاه شکنجه و مرگ صدها هزار هموطن ما بپردازد که در حقیقت افشا و نفی حزب خاین پرچم‌اش خواهد بود و اگر چنین نمی‌کند پس حق ندارد از منسوب شدنش به خاد داکتر نجیب‌اش خاکباد راه بیندازد.

اما چند روز پیش (ماه دلو ۱۳۸۳) در کابل از رادیو شنیدم که این حسین‌فخری پلید هم اکنون معاون خاد می‌باشد و رادیو از او نقل‌قول می‌کرد!

تعجب و تنفر تازه و عمیقتر شده‌ی من به خاطر خود این خاین شش قاته نبود زیرا او اگر خادی هم نمی‌بود و نباشد دزدک ادبی فرومایه‌ای است با زنجیر "ائتلاف شمال" به گردنش. اما عمدتاً از آن جهت دچار حیرت و رنج و ملامال از انزجار شدم که واصف باختری، رهنوردزریاب، سمیع‌حامد، سپوژمی‌زریاب، سرورآذرخش وغیره انجمنی‌های تسلیم‌طلب چقدر باید فرومایه و تهی از حداقل شخصیت و آبرو و عزت باشند که از قلمزنی‌های معاون خاد برای شان نیز ننگ نمی‌کنند.

باید با احساس خجلت اعتراف نمایم که حالا بیشتر اهمیت افشاگری‌های مستدل، پیگیر، قاطع و سازش‌ناپذیر شما را در مورد این شاعران و نویسندگان دست‌آموز درک می‌کنم. از شما چه پنهان از یگان شعر سمیع‌حامد خوشم می‌آمد و حتی یکبار خواستم که با ارسال نامه‌ای توجه شما را به موضوع جلب کنم. اما اکنون درمی‌یابم که آقای سمیع‌حامد صرفنظر از کارنامه "جهادی"اش وقتی از تقریظ یک خادی برایش عار نداشته باشد دیگر به قول شما از او چه می‌ماند که به بحث بیارزد. او خود از مهره‌های مهم انجمنی به فحشاکشانده شده توسط خاد و "ائتلاف شمال" است نه چیز دیگر.

من ضمن ستایش از کار و سهم تاریخی شما، خواستم به همین وسیله عمیقترین نفرتم را به واصف باختری، سمیع‌حامد و کلیه شاعران و نویسندگان و فرهنگیان موید آنان ابراز کنم. ولی این دردی را دوا نخواهد کرد. دلم می‌خواهد باز هم بر اساس گفته شما از گوش تمام طرفداران سینه‌چاک این "استادان" و "متفکران" کاذب گرفته به روی آنان سیلی‌ای نواخته و از آنان بپرسم که با وصف دیدن این دم خادی "ادبا"ی مذکور چطور بیشرمانه ساکت مانده و آنان را به مثابه شاعران و نویسندگان خاین و وقیح افشا نمی‌سازند؟ مگر این وضعیت فلاکتبار آنان به ادعای "پیام زن" صحه نمی‌گذارد که فرد فرد شما را خاین، تسلیم‌طلب، سازشکار، مرتجع و وقیح به طاقت دو می‌نامد؟»

● دوست محترم، از نامه صمیمانه تان سپاسگزاریم. ما حتی بدون دریافت نامه‌هایی نظیر نامه شما معتقدیم که هنوزکم نیستند روشنفکرانی که به علت ۲۵ سال سلطه سیاسی و فرهنگی مزدوران بیگانه و جنایتکاران غیر مذهبی و مذهبی، آنطورکه باید به اهمیت کار افشا و طرد انجمنی‌ها پی نبرده و برخورد مستمر در زمینه را نوعی «حساسیت» بیجای ما در برابر اراذل مذکور تصور می‌کنند! ولی تردیدی نداریم که با گذشت هر روز ماهیت واقعی واصف‌ها، حامدها، رهنوردها، عثمان‌ها و امثال آنان به مثابه چاکران کثیف ادبی خادی و جهادی برای روشنفکران در مجموع و برای شاعران و نویسندگان جوان ما که هنوز در دام «ائتلاف شمال» نیفتاده باشند، به طور اخص آشکار خواهد شد. اثر ۲۵ سال فعل و انفعال مکروب خادی و جهادی ـ که هنوز هم ادامه دارد ـ در کشور را نباید با انتشار چند نوشته در «پیام زن» از بین رفته پنداشت. مهم اینست که شاعران و نویسندگان ضدِ بنیادگرا و ضد پرچمی و خلقی کشور به ترس و محافظه کاری خود غلبه کرده، دست روی دست نگذاشته و به هر شکل و حدود مقدور، خاینان مذکور را از صحنه ادبیات و هنر بیرون رانده و لمیده بودن آنان را در بغل «ائتلاف شمال» و خاد به وضوح نشان دهند.

☆☆☆

بی‌فرهنگی و عقب‌ماندگی «راوا»

مزدک ـ پشاور،

«من که با چند تن از دوستان افغانی و پاکستانی فلم معروف The Bandits را می‌دیدیم یکی از دوستان پاکستانی که زمانی خبرنگار "نیوز" بود ابراز داشت که هنرپیشه اول این فلم Troy Garity پسر جین‌فوندا هنرمند نامدار امریکایی دو سه سال پیش با عده‌ای از همراهانش برای دیدن "راوا" به پاکستان آمده بود. من در مورد تردید نشان دادم به این سبب که اگر موضوع واقعیت می‌داشت در "پیام زن" یا سایت "راوا" حتماً انعکاس می‌یافت. می‌خواستم بپرسم که آیا Troy Garity با "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" آشنا است و مسافرتش به پاکستان واقعیت داشت؟ اگر بلی، پس چرا خبر آن را در جایی نیاوردید؟ آیا این حاکی از نوعی بی‌فرهنگی و عامیگری نیست؟ شما و این چنین اشتباه؟»

● دوست ارجمند، در میان کمبودهای کار ما این یکی از آنهاست که شاید ریشه در فرهنگ پسمانده و نارسای پرچمی، خلقی، طالبی و جهادی زده‌ی ما داشته باشد. از اینگونه خبرها فراوان بوده که متاسفانه خوانندگان ما هیچگاه از آنها آگاهی نیافته‌اند. شاید با درک عامیانه‌ای که از «خودستایی» بر ما حاکم بوده آوردن خبرها و گزارش‌ها از دیدار با افراد جهانی در زمینه‌های مختلف را «خودستایی» تلقی کرده از درج آنها گذشته‌ایم.

بلی درست است. ما با Troy Garity دیدارها داشته‌ایم هم در امریکا و هم در پاکستان. مهمتر از آن چندین بار دیدار با ستاره بزرگ سینمای امریکا جین فوندا و چندین سینماگر معروف ایتالیایی، اسپانیایی، ایرانی، هندی وغیره دست داده که هرگز در صفحات «پیام زن» یا سایت ما از آن سخن نرفته است.

اساساً چون «راوا» سالهاست در پی آن بوده که با جلب کمک کارگردانان یا هنرپیشه‌های معتبر در امریکا، اروپا یا هند، فلمی درباره زندگی و پیکار مینا و نیز چهار سال تاریخ حاکمیت خون و خیانت تبهکاران «ائتلاف شمال» تهیه کند، از اینرو با استفاده از هر مسافرتی موضوع را با هنرمندان آن کشورها مطرح کرده اما بدبختانه به علت خالی بودن دست ما تلاش‌ها تاکنون به موفقیتی نه انجامیده است.

باری، انتقاد شما کاملاً وارد است و سعی خواهیم کرد پس از این خوانندگان را در جریان سفرها و ملاقات‌های اعضای «راوا» با شخصیت‌های مهم هنری، سیاسی و اجتماعی قرار دهیم و دیگر اجازه ندهیم که نه «غم نان» بلکه غم بی فرهنگی و عقب‌ماندگی مانع انتشار آنها شود.

☆ ☆ ☆

شاعران مزدور رژیم ایران

ع.ع. ـ پشاور،

«در مطلب "سپیده‌ای که نبود" عکس یک شاعر مزدور رژیم ایران در حال شعرخوانی یا سخنرانی در برابر اربابانش را ازکجا تهیه کرده بودید؟ یک دوست من با آنکه معتقد است رژیم ایران مشتی "ادیب" افغانی را در آستین دارد، اما هنوز تا مجله "شعر" را ندیده به آنهمه پستی خلیلی، واصف، کاظم‌کاظمی وغیره باور ندارد و حتی گفت که در اصالت عکس مذکور نیز شک دارد.»





شاعری مزدور در برابر ولینعمتان ایرانی‌اش.
عکسی کاملاً مطابق با اصل!
از مجله «شعر» شماره ۱۴، آبان ۱۳۷۳.

● خواننده گرامی،

آن دوست تان تا حدودی حق دارد به آن درجه از خفت و ذلت و وقاحت آن شاعران خاین شک کند چراکه قبول رنگی سیاهتر از سیاهی دشوار است ولی متاسفانه واقعیت شاعران و نویسندگان وطنی ما که وجدان شان را به بنیادگرایان افغانی و ایرانی فروخته اند همین است که «پیام زن» مدتهاست آن را افشا می نماید.

برای نجات دوست تان از سرگردانی خوبست آسانترین راه را برایش پیشنهاد کنید: مستقیماً با نامه‌ای به یکی از آن شاعران خاک پای رژیم ایران یا «سردار نبرد شاعرانه» موضوع را بپرسد. ضمناً به اطلاع وی برسانید که آن عکس هم از همان شماره مجله «شعر» گرفته شده است. خطای ماست که به آن اشاره ننموده ایم.

موفق باشید.

☆ ☆ ☆

سخنان جنایت‌سالار سیاف و یک جمعیتی علیه «راوا»

عزیزولی ـ آلمان،

«... سال نو ۱۳۸۴ امید سال خوبی باشد افغانستان عزیز را از زیر لگدهای کاوبای بچه‌ها و چین‌های آهن پیکران غول‌آسای شان خلاص کرده قدرت ملی و حکومت ملی راکه آرزوی همه ما و شما است برآورده سازد و این تفاله‌های جیره‌خوار شان را بزودی سرنگون و در گودال بدبختی و بی‌عزتی ببینیم.

دوستان طوریکه میدانید از ده سال بدینطرف مجله وزین "پیام زن" و دیگر نشریات شما را دریافت می‌کنم از محتویات و مضامین مندرجه آن خیلی لذت می‌برم زیرا بدون ترس و مراعات این و آن، چه چپ چه راست و چه باصطلاح بیطرف‌های میانه‌رو باشد جانانه کوبیده میشوند و

چهره‌های کرکس مانند شان را برای افغانهای بی‌خبر و خوش باور افشا کرده دود شان را به هوا بالا میکنید. آفرین بر شما.

... درین روزها مصاحبه‌های سیاف و یک جمعیتی راکه از بی‌بی‌سی نشر گردید و علیه "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" (راوا) موضعگیری کردند و گفتند که محاکمه ما را صرف "راوا" میخواهد نه دیگران، برای شما افتخارآمیز است.

از "پیام زن" هر چه توصیف کنم کم است زیرا معادل آن را تا حال ندیده ام در زمانیکه جوان بودم در جمله مجلات و اخبار یا جریده یک نشریه برایم میرسید که به رنگ سرخ مزین یافته بود و از طرف چریک‌های فدائی خلق در عراق آن وقت نشر میگردید و شهیدان گلگون کفن را معرفی میکرد. آن نشریه مانند "پیام زن" بود و بس. خواهشمندم مجله "پیام زن" را مثل سابق برایم متواتر ارسال نموده و مرا به انتظار نگذارید. زیرا عاشق آن هستم.»

● دوست محترم،

از محبت‌های تان سپاسگزاریم.

اما در مورد صحبت‌های رادیویی سیاف و کدام جنایتکار جمعیتی علیه «راوا» باید گفت که دیگر کوس رسوایی آن اراذل تبهکار چنان در سراسر کشور و حتی خارج بالا گرفته و ماهیت پست و خاینانه شان به همگان هویدا شده که با حملات رذیلانه به «راوا» حتی «افتخار آفرینی» آنان هم دیگر مطرح بوده نمی‌تواند.

و شاید روزهایی برسد که این جلادان بیمار پاچه ما را نگیرند. اما «راوا» علی‌رغم زدوبندهای کرزی با ایشان تا خاینان جانی مذکور را به محاکمه نکشد آرام نخواهد نشست.

☆☆☆

و سندی هم از «خوشخانه»ای بودن لطیف‌پدرام خادی و جنایت‌سالار

صدیق ـ کابل،

«... می‌دانم که افشاگری‌های "راوا" در مورد لطیف‌پدرام ماسک "ادبی" و "سیاسی" این جاسوس رژیم ایران را کاملاً دریده و نقطه‌ی سفیدی بر شخصیت وی باقی نگذاشته است. اما نشریه "پلوشه" علناً و مستقیماً به پهلوی اخلاقی این خادی ـ جهادی پرداخته که فکر می‌کنم چاپ مجدد آن در "پیام زن" صدها و هزارها هموطن دیگر را نیز با اخلاق یک کاندید ریاست جمهوری خوشخانه‌ای آشنا می‌سازد.

مطلب مورد نظر در صفحه ۵ است ولی من تمام صفحات "پلوشه" را فرستادم تا در زمان چاپ کردن آن به مشکلی برنخورید.»

● خواننده ارجمند، از نامه شما و ارسال شماره ۱۷ «پلوشه» بسیار ممنونیم. ولی ما با توضیح ذیل نمی‌توانیم مطلب نشریه مذکور را در «پیام زن» بیاوریم.

ما معتقدیم که در افشای دژخیمان بنیادگرا و سایر دشمنان مردم افغانستان، باید در قدم اول روی نظرات سیاسی آنان از موضعی وطنپرستانه و ضد بنیادگرایی و ضد میهنفروشی تمرکز گذاشت و نه جنبه‌های اخلاقی آنان. به این دلیل ساده که تمامی بنیادگرایان چه «ائتلاف شمال»ی و چه طالبی ممکن است همگی دوران بچگی و جوانی نوع لطیف‌پدرام نداشته باشند و چه بسا عده‌ای از آنان ظاهراً در مناسبات اجتماعی خوبی با مردم قرار داشته باشند، اما این بهیچوجه نمی‌تواند از زهر ارتجاع و فاشیزم آنان بکاهد. پس حالا فرض کنیم لطیف‌پدرام منحرف و بداخلاق نمی‌بود، این امر نمی‌توانست کوچکترین تاثیری در برخورد ما و سایر نیروهای ضد بنیادگرایی و ضد خاد به وی داشته باشد چون مسئله اخلاقی افراد تعیین‌کننده ماهیت آنان نمی‌تواند به شمار رود. اگر در گذشته هم به رذالت‌های «لطیف جان» اشاره داشته‌ایم منظور نشان دادن جنایت‌پیشگی‌های وی با استفاده از پشتوانه خادی‌اش در محیط پوهنتون کابل بوده است.

از جانب دیگر، بر همگان روشن است که اغلب بنیادگرایان مدرسه دیده درست مثل برادران طالبی شان، تجربه «خوشخانه»ای بودن و هزار فسق و مجور را دارند که بیگمان یکی از عوامل مهم ددمنش و قسی و خواهر و مادر نشناس بودن آنان را تشکیل می‌دهد. به این جهت هم صحیح نیست که ضعف‌های اخلاقی یکی از اینان خیلی بزرگ و نقطه حرکت تشریح شخصیت‌اش گردد. همانطوری که به فرض اگر مثلاً ربانی یا خلیلی یا قانونی یا فهیم دارای هیچ ضعف اخلاقی نمی‌بودند، چنانچه پیشتر گفتیم این نمی‌توانست ذره‌ای در ارزیابی ماهیت آنان به مثابه بنیادگرایانی خون‌آشام و خاین تغییر وارد آورد.

و نکته مهمتر اینکه «پلوشه» به اثر جبن یا ارتجاع یا هر دو اولاً علیه «سپه‌سالار کثیرالابعاد» موضع نمی‌گیرد و دوم اینکه جنگ‌های زرگری آن با نشریه «ائتلاف شمال»ی «پنجره» از دید ارتجاعی قومپرستانه پشتونیستی چند اقوام غیر پشتون بوده است که به هیچ وجه مورد تائید ما نمی‌باشد. علاوتاً لحن و روحیه کلی «پلوشه» بیشتر به آن خوی و بوی یک نشریه وابسته به دولت و پشتون‌گراها را می‌بخشد تا نشریه‌ای که با اتکا روی ارزش‌های مردمی و دموکراتیک به مبارزه بر ضد دژخیمان بنیادگرا از هر جنس‌اش و حامیان منطقوی و جهانی آنان مشغول باشد. به التجانامه‌ی گردانندگان آن به پرزیدنت بوش در همین شماره توجه کنید که از همه عق‌آورتر است.

ازینرو متاسفانه نمی‌توانیم و نباید از نوشته یکچنین نشریه‌ای ارتجاعی راجع به روابط «خوشخانه»ای لطیف‌پدرام خادی استفاده کنیم. و این چندان اهمیتی هم ندارد. کسی که از خادی بودن و پادوی برای جنایت‌سالاری مثل برهان‌الدین‌ربانی و شرکا ننگ نکند، از «خوشخانه»ای بودن چقدر خجالت خواهد کشید؟

با تشکر مجدد و آرزوی موفقیت برای تان.

☆☆☆

افغانستان، گروگان جنایتکاران

پتنگ ــ کابل،

«افشای جنایتکاران بنیادگرا توسط "پیام زن" نقش بی‌نظیری در جهت آگاهی مردم داشته است ولی تاسف عمیقم اینست که "راوا" در این کار تاریخی و پر افتخارش تنهاست و نشریه‌های مدعی "روشنفکر" و "مبارز" بودن، بدبختانه یا در امور درجه دوم غرق اند یا به شیوه‌ای ظریف محافظه کار اند که به پاره کردن ماسک بنیادگرایان تمرکز نمی‌دهند.

... لیست حاوی نام و وابستگی حزبی کارمندان ارگان‌های دولتی در ولایت لوگر تقدیم است و امید لیست‌های دیگری از این نوع از ولایات دیگر را نیز برایتان بفرستم.

نگاهی به این لیست ثابت می‌سازد که ادعاهای شما در مورد اینکه مردم ما هنوز در چنگ خاینان دینی گروگان اند چقدر دقیق و درست اند.»

● **دوست گرانقدر، با صمیمانه‌ترین تشکر، آرزو می‌کنیم به ارسال لیست‌هایی ازین گونه ادامه دهید.**

☆☆☆

لیست مامورین دولتی در لوگر

والی لوگر	حمیمی	شورای نظار	سالنگ	۱۲ پاس
معاون ولایت	پتنگ	اتحاد اسلامی	پغمان	۱۲ پاس
رئیس اسناد و ارتباط	نجیب	حرکت اسلامی	لوگر	۱۲ پاس
رئیس فواید عامه	سیدناصر	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس مخابرات	اکبر	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس څارنوالی	محمدعارف	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس حقوق	طالب‌الدین	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس شهدا	نواب‌خان	اتحاد اسلامی	لوگر	۱۲ پاس
رئیس شاروالی	هاشم	حزب اسلامی	لوگر	صنف دوم
رئیس اطلاعات و فرهنگ	ظاهرصدیقی	جمعیت	لوگر	
رئیس صحت عامه	ظریف	جمعیت	لوگر	
رئیس امور اجتماعی	سیدمحبوب‌شاه	جمعیت	لوگر	
رئیس معارف	غروال	حزب اسلامی	لوگر	
رئیس ارزاق	میراحمد	مولوی‌خالص	لوگر	
ولسوالی برکی‌برک	سیدوکیل	مولوی‌خالص	لوگر	
ولسوالی خوشی	شاه‌ولی	حزب اسلامی	لوگر	
ولسوالی ازرو	بسم‌اله	جمعیت	لوگر	
ولسوالی خروار	بسم‌اله	جمعیت	لوگر	

کنشکا ـ امریکا،

● با تشکر فراوان قسمت اصلی نامه تان و بخشی از ضمایم را در صفحه‌ای دیگر در همین شماره چاپ کردیم. **بدبختانه از توهین احمدرضا احمدی به شاملو نمی‌دانستیم و نه نامه شما درباره او را گرفته بودیم و گرنه ممکن نبود از شعر وی استفاده کنیم. از این امر به شدت متاسفیم و از همگی دوستداران شاملوی نابغه که به قول منصوراوجی دست به هر کاری می‌زد تلا می‌شد، پوزش می‌خواهیم.** کتاب را که خوشبختانه در کابل هم یافت می‌شود داریم. از پیشنهاد تان بسیار ممنونیم. کاش لیستی از کتاب‌های تازه‌ی کتابفروشی محل زندگی تان را بفرستید تا چند عنوان خوب دیگری را که نداشته باشیم، لطف کرده بفرستید. پیروز باشید.

☆☆☆

جنایت‌های دوره ظاهرشاه

خ. ج. ـ همتا،

خواننده ارجمند،

شما از جنایات دوران به اصطلاح «بابای ملت» یاد نموده و مشخصاً لیست کسانی را آورده اید که به «جرم» وابستگی خانوادگی، همصنف بودن، دوستی، رشته قومی یا هر بهانه واهی و فاشیستی دیگر با عبدالخالق (قاتل نادرشاه) از سوی رژیم ظاهرشاه اعدام شدند. اما در لیست هیچ نام تازه‌ای که در تاریخ غبار نباشد وجود نداشت که آن را به چاپ می‌رسانیدیم. تذکر خیانت‌های دوران «بابای ملت» هم هنوز به خوبی در خاطره‌های پدران و مادران ما زنده است و انکار آنها انکار صفحات عدیده‌ی تاریخ ماست. مخصوصاً جنایت‌های هاشم، شاه‌محمود و داوود دست کمی از جنایت‌های پدر شان عبدالرحمن‌خان نداشتند. و سیاهکاری‌های حکومت‌های پلیسی سرکوبگر سه صدراعظم مرتجع و تبهکار مذکور در بسته و عقب نگهداشتن افغانستان، تنها با دوران جلادان ۷ و ۸ ثوری و طالبان همسری می‌تواند. البته چنانچه پیوسته متذکر شده‌ایم، ظلمت خونین دوره تبهکاران جهادی با هیچ دوره‌ی خونین و بیدادگری در تاریخ کشور قابل مقایسه نیست.

به انتظار نتیجه مطالعه و تحقیق بکر و بدیع تان درباره تاریخ مسکوت مانده‌ی سرزمین بلاخیز ما.

☆☆☆

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

انقلاب اسلامی ـ شماره های ۶۰۸ الی ۶۱۳، ۱۳۸۳

توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره‌های ۵۴ الی ۵۹، ۱۳۸۳

چیستا ـ سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره‌های مسلسل ۲۱۲، ۲۱۳، ۱۳۸۳

جد و جهد (نشریه‌اردو) ـ تریدیونین اور سوشلست تحریک کی آواز، شماره جنوری الی مارچ ۲۰۰۵

Refugees - UNHCR, Vol 4, No.137, 2004

We! - Isis International, No.48, 2004 - No.49, 2004

Asian Women Workers Newsletter - Vol 23, No.4, 2004

Partisan - No.185 - 195, 2005

Monitor - The newspaper of international criminal court No.28, 2004

Peace Watch - United States Institute of Peace No.3, Aug - Sep, 2004

The Sydney Institute - No.24, Dec, 2004

International Women's Day for Peace - May 24, 2005

In Sage (the monthly Newsletter from SAGE) - Vol 5, No. 7, 8, Feb - Mar 2005

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

HTTP://WWW.RAWA.ORG RAWA@RAWA.ORG

سایت «راوا»

کیتلین سیموندس Kaitlin Symonds **ـ کانادا،**

من از سهمی که مردم از طریق ویب‌سایت شما در ارتباط با جنبش رهایی زنان ادا کرده اند، تحت تاثیر قرار گرفته و احساس می‌کنم که باید نقش کوچکی را در جهان امروزی ایفا کنم.

اگر برای تان ممکن باشد مرا با تعدادی از زنانی که بتوانند سرگذشت و قصه‌های خود را با من از طریق تلفن، ایمیل و یا کتبی در میان بگذارند، معرفی نمایید. همچنان دسترسی به هر نوع اطلاع که بتواند در سخنرانی ما در مورد حقوق زنان مورد استفاده قرار گیرد، مغتنم خواهد بود.

از صرف وقت تان در خواندن این نامه متشکرم.

❑❑❑

پروژه یادبود افغان‌های قربانی حملات امریکا

مارک هیرالد Marc Herold **ـ امریکا،**

من بازخوانی و اصلاح تمام یادداشت‌های مربوط به پروژه یادبود از قربانیان افغان را به اتمام رسانده‌ام. تقریباً تمام روزها از آغاز حمله امریکا در ۱۷ اکتبر الی ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱ نزد من ثبت اند.

بناءً، در مجموع پروژه یادبود از قربانیان غیرنظامی افغان حدود ۱۰۰۰ افغان را در بر می‌گیرد و این تعداد از حدود یک چهارم مجموع جانباختگان بیگناه نمایندگی می‌کند. من اسم، سن، محل و تاریخ شهادت و چگونگی آنرا تاریخ‌وار ثبت کرده‌ام.

به گمانم تمام اطلاعات موجود را مورد استفاده قرار داده‌ام. با این هم بخاطر دقیق ساختن دهها حادثه‌ای که در مورد آنها اطلاعات محدود و یا متناقض دارم، تلاش می‌نمایم.

بهر حال لیست پروژه یادبود از قربانیان افغان سند بسیار تاریخی می‌باشد. تا جاییکه می‌دانم قبلاً هرگز چنین چیزی بخاطر قربانیان غیر نظامی کدام جنگ تهیه نگردیده است. مطمئناً امریکاییان در مورد عساکر کشته شده‌ی شان اطلاعاتی را حفظ می‌نمایند، فرانسوی‌ها نیز کار مشابهی را برای عساکر کشته شده در الجزایر انجام دادند وغیره. اما بر اساس آگاهی من اطلاعات در زمینه قربانیان امپریالیزم هیچگاه جمع‌آوری نشده است.

خوشحالم که کاری برای مردم افغانستان انجام داده توانستم. از کمک «راوا» ممنونم.

با محبت و احترام

این پروژه را از سایت ذیل دیده می توانید:

http://pubpages.unh.edu/~mwherold

❑❑❑

ترجمه به آلمانی

سبین کشورک Sabine Koschorreck **ـ جاپان،**

من که اصلاً از آلمان و فعلاً ساکن جاپان هستم، می‌خواهم از طریق ترجمه مقالات تان به آلمانی و سایر فعالیت‌ها، به شما کمک نموده و دیگران را از برنامه‌های تان آگاه بسازم.

لطفاً با من تماس گرفته در مورد بهترین راه‌های کمک بگویید.

❑❑❑

نمایش سلاید مینا

ژان پییر دروفین Jeanpierre Druffin

من نمایش سلاید ۴ دقیقه‌ای بنام «افغانستان» تهیه نموده ام که حاکی از زندگی مینا و سایر زنان افغان می‌باشد. عکس‌هایی از سایت تان گرفته ام که خواستم جهت استفاده و توزیع آن بین دوستانم از شما اجازه دریافت نمایم. اگر آدرسی در اختیارم قرار دهید می‌توانم کاپی‌ای از آن را بفرستم تا از نظر بگذرانید.

باز هم از همکاری تان متشکرم.

❑❑❑

عزیز خود را یافتم

دکتور دهدانایی،

من بیش از سه سال رنج تنهایی کشیدم و این زندگی برایم بسا رقتبار

و غیر قابل تحمل بود. درین عالم غربت هرکسی را مقابل شدم آغوش وطنداری گشودم اما لحظه‌ای نگذشت که از دهن گندیده‌اش بوی کثافت دفاع از بنیادگرایان بیرون شد که در تنفرم افزود. بسیاری هنوز درک نکرده اند که اینان چه سر مردم وکشور آوردند و هنوز هم دهن در خورجین غرب و ایران دارند و وطنفروشان را ستایش می‌کنند و با گردن فرازی خویشتن را دانشمند هم معرفی می‌کنند. بالاخره تصمیم بران شد که در سایه آن درخت که بی‌ننگان در عقب حمل می‌کنند نه‌نشینم و دوری را از همه بهتر ترجیح دادم.

روی تصادف نیک موشک روی سایت «راوا» کلیک شد با مطالعه یکی دو مقاله آبی آرامبخش روی دل آتش گرفته‌ام ریخته شد، عزیزی را یافتم که دلم می‌خواست. سرفراز باشید مانند گذشتگان تان.

❑❑❑

فرنیچر برای «راوا»

گای واندنبیرگ Guy Vandenberghe - **بلژیک،**

شرکت من بزودی در محل جدیدی منتقل می‌گردد و ما مقداری مواد اضافی از قبیل میز تحریر، الماری، چوکی وغیره داریم که کاملاً جدید اند.

چون می‌خواهم شما را کمک کنم، می‌خواستم بدانم آیا علاقمند به مواد مذکور که در مجموع شاید یک کانتینر خواهد شد، هستید یا نه. حاضرم مخارج انتقال آنها را بپردازم. اگر مایل بودید آدرسی در اختیارم بگذارید تا معلومات بگیرم.

بهترین سلام‌ها

❑❑❑

ترجمه فارسی کتاب «مینا، زن قهرمان افغانستان»

شاه‌ولی‌فضلی Shah Wali Fazli **ـ انگلستان،**

اولتر از همه بهترین سلام‌هایم را به اعضای «راوا» تقدیم می‌دارم. کار بزرگی را که نه تنها برای زنان افغان بلکه تمام انسان‌های جهان انجام می‌دهید، مرا که از برادران هموطن شما می‌باشم، مجذوب نموده است و واقعاً به آن می‌بالم.

در این اواخر کتاب میلودی در مورد مینا را خواندم که مرا به گریستن واداشت. با خواندن این کتاب و درک آنچه که زنان شجاع افغان و بخصوص مینا برای ما انجام داده اند، واقعاً می‌خواستم نه تنها به عنوان یک افغان بلکه به عنوان یک انسان با شما در ارتباط نزدیک باشم. چنانچه میلودی خود را جزئی از مینا و «راوا» نمود.

من کتاب را نه فقط بعنوان یک کتاب بلکه به یاد مینا، معلم صدف، خواهر بصیره، ناهید خیاط و... خواندم. از آنجاییکه بشدت تحت تاثیر کتاب قرار گرفته ام در مورد آن به چندین تن از دوستان زن و مرد مقیم لندن نکات زیادی گفتم اما حرفهایم برای ترسیم اهمیت چنین سازمان وسیع، زن با عظمتی چون مینا و زنان مصممی چون زنان «راوا»، کافی نبوده است.

من به تمام افرادی که می‌شناسم ـ افغان و انگلیس ـ راجع به کتاب معلومات داده‌ام. بعضی از دوستان نزدیکم پیشنهاد نمودند که چرا تمام اظهار محبتم به مینا و شور و شوقم را با استفاده از قلم و ترجمه دری آن کامل نسازم که من با افتخار آن را پذیرفته ام.

از آنجاییکه مینا و «راوا» مربوط به اعضای «راوا» می‌باشند، جرئت آنرا ندارم که بدون اولاً اجازه شما و بعداً اجازه نویسنده‌ی آن به این کار بپردازم.

آرزو می‌کنم خواهران شجاعم این افتخار را به من بخشیده و مرا در زمینه کمک نمایند تا به مثابه جزئی از آنان و تلاش‌های تحسین‌انگیز شان به شمار روم. مینا جانش را بخاطر ما و میهنش و بخاطر آزادی و دموکراسی از دست داد. من بسیار بخود بالیدم وقتی دریافتم به چه شکلی مینا در جریان کنگره احزاب اروپایی از زنان افغان نمایندگی نمود. مینا با کار عظیمش، لحظه‌ای از مبارزه غافل نماند.

امیدوارم بزودی از شما بشنوم.

❑❑❑

جمعآوری اعانه

کایلان ایلوک Kaylan Elock - **کانادا،**

من برنامه‌ی مختصری بخاطر جمعآوری اعانه برای سازمان تان در لیسه خود داشتم. کدام آدرس بهتر خواهد بود تا چک را بفرستم کالیفرنیا یا پاکستان؟ اگر کسانی خواهان دریافت سند معاف شدن از تکس باشند، چه معلوماتی برای شان باید ارائه نمود؟

تشکر.

❑❑❑

کمک در زمینه ویدیولاگ

زیدی دیاز Zadi Diaz **ـ امریکا،**

من یک ویدیولاگ‌نویس هستم و آرزو دارم بتوانم از این طریق مسایل مهم اجتماعی را بین مردم ببرم. Videologging در صف اول انقلاب مطبوعات قرار دارد. این وسیله به افراد امکان می‌دهد که پیام شان را منعکس کنند و مردم در مکالمه با هم دیگر قرارگیرند. مردم در مورد فلم‌های تان ابراز نظر کنند و بدین طریق ما می‌توانیم به بحث روی مسایل مختلف بپردازیم که در مطبوعات عام هرگز مطرح نمی‌شود.

امیدوارم اجازه دهید تا شما را در زمینه کمک کنم. این کاملاً جنبه

انسان دوستی دارد و فکر می‌کنم داستان‌های تان باید بر روی صفحه موجود باشند تا مردم ببینند و درباره آنها تبصره کنند. Videologging با شیوه معمول که فلم‌ها را در ویب‌سایت می‌گنجاند فرق دارد. با استفاده از این شیوه می‌توان فلم را پس و پیش کرد و حتی نظرات شان را بشکل ویدیویی بفرستند. مردم همچنان فلم‌های از زندگی روزانه شان را ارسال می‌کنند.

لطفاً بگویید اگر مایلید که در زمینه با هم کار کنیم. زیرا بنظرم هدف شما بسیار مهم است. آرزو دارم یک Video Blog درست کنم تا مردم دلیل دیگری هم برای ارسال کامره به شما داشته باشند. ما می‌خواهیم تا زنان افغانستان مطرح شوند.

❒❒❒

آرزوی سرنگونی طالبان و جهادیان

کرونسیا Cornelia،

به مثابه سیاسی فمینست، تمنیات نیکم را بمناسبت ۸ مارچ تقدیم تان می‌دارم. وضعیت زنان در افغانستان هنوز اسفبار و وحشتناک است.

کار شما دارای ارزش فوق‌العاده‌ای است. آرزو دارم شما روز رهایی زنان افغان را زمانی تجلیل نمایید که حاکمیت طالبان و جهادیان بالاخره پایان یابد.

❒❒❒

اگر شما به قدرت برسید!

ستیفنی Stephanie **ـ آسترالیا**،

من شاگرد یکی از لیسه‌های شهر داروین می‌باشم. کتاب «جسارت مستور» را خوانده و بدون وقفه آنرا به همصنفی‌هایم بازگو می‌کنم.

این کتاب تمام مواد دیگری راکه در ارتباط با افغانستان و مردمش خوانده ام، تحت شعاع قرار داد و حالا در مورد چگونگی زندگی در آنجا، دید تازه‌ای دارم. هیجان‌آور خواهد بود اگر سازمانی مثل شما بقدرت برسد. من شک دارم که در جهان مردسالار امروزی، چنین چیزی اتفاق بیافتد. با مروری بر ویب‌سایت تان به ناآگاهی غرب از وضعیت کشورهایی نظیر افغانستان، پی می‌برم.

در یک هفته کوتاه، من از یک فعال حقوق حیوانات به فردی که از تخلفات در کشور شما مطلع است، مبدل گردیده‌ام. امیدوارم روزی بتوانم شما راکمک کنم چراکه «راوا» چشم‌هایم را برای درک حقوق زنان و ضرورت مبارزه مشترک با دیگران باز نموده است.

مبارزه شگفت‌انگیز تان را بخاطر آزادی ادامه دهید.

❒❒❒

کتاب «جسارت مستور»

یوناتن برنیت Jonathon Burnett **- امریکا**،

من کتاب «جسارت مستور» و مطالبی دیگری را در مورد مصایب زنان افغان خوانده، برای کسب معلومات بیشتر به سایت تان مراجعه کردم و دیدن عکس‌ها و خواندن داستان‌ها شدیداً متاثرم ساختند.

با توجه به اینکه در امریکا و در این عصر به اصطلاح مدرن زندگی دارم، باور کردن وجود چنین وحشت و بربریتی مشکل است.

باید گفت که با دیدن عکس‌ها و خواندن داستان‌ها برای من که سرباز سالخورده‌ی هستم، حالت تهوع دست داد.

من متعهدم که هر آنچه در توان دارم، بخاطر اشاعه افکار تان و کمک شما جهت خاتمه بخشیدن به این وضعیت غیر انسانی انجام دهم.

من به سناتور و عضو کنگره مربوط محل ما ایمیلی در زمینه خواهم نوشت، دیگران را در مورد ویب‌سایت شمامطلع کرده و خواهم کوشید تا آنان را برای کمک به شما جلب نمایم.

با ادامه کار تان مایه الهام به دیگران باشید.

❒❒❒

مجسمه مینا

میراسینسر Meera Censor **ـ امریکا**،

من مجسمه‌سازی‌ام که در رابطه با ساختن مجسمه‌های شخصیت‌هایی که در آوردن تغییرات اجتماعی از راه‌های مسالمت‌آمیز فعالیت داشته و یا دارند، کارکرده ام.

شخصیت‌هایی راکه انتخاب می‌کنم مربوط فرهنگ‌ها وکشورهای مختلف می‌باشند و تا بحال کار ۲۰ مجسمه را به پایان رسانیده ام. شما می‌توانید آنان را از طریق ویب‌سایت من ببینید.

اکنون می‌خواهم مجسمه مینا را به عنوان نماینده آنانی بسازم که زندگی شان را برای ایجاد تغییرات اجتماعی در افغانستان از راه‌های بدون خشونت فدا کرده اند.

از شما می‌خواهم تا تصویرهای دیگر مینا را برعلاوه آنهایی که در کتابش چاپ شده، برایم تهیه نمایید. زیرا داشتن تصویر نیمرخ وی درین زمینه ممد خواهد بود واگر در دسترس نمی‌باشد کوشش خواهم کرد تا چیزی مشابه به تصاویری که از کتاب بدست آورده ام،

درست کنم.

وقتی مجسمه کامل شد به شاگردان مکتب و جوانان نشان داده خواهد شد. و همچنان می‌خواهیم نسخه‌ای از آن در موزیم "Peace" ایتالیا گذاشته شود.

از کار و سرگذشت الهامبخش زنان افغان ممنونم و بهترین تمنیاتم همه روزه با شماست.

قابل یادآوریست که سود فروش مجسمه‌ها به شما اهدا خواهد شد.

با تقدیر عمیق زندگی شما.

□□□

جنایات «مارشال» فهیم

ستانکزی

موفقیت‌های مزید تان را در راه روشن نمودن افکار مردم افغانستان آرزو دارم.

ازینکه خودم یک کتاب را تحت عنوان افشای جنایات ضد بشری در افغانستان در سه دهه اخیر را نوشته دارم به کمک نشریه شما ضرورت بیشتر دارم و همیشه نشریه خواندنی شما را از طریق انترنت مطالعه می‌کنم.

ازینرو خواهشمندم تا اگر امکان داشته باشد در مورد جنایات «مارشال» فهیم چیزی به چاپ برسانید ممنون خواهم شد.

پاسخ ما:

دوست محترم،

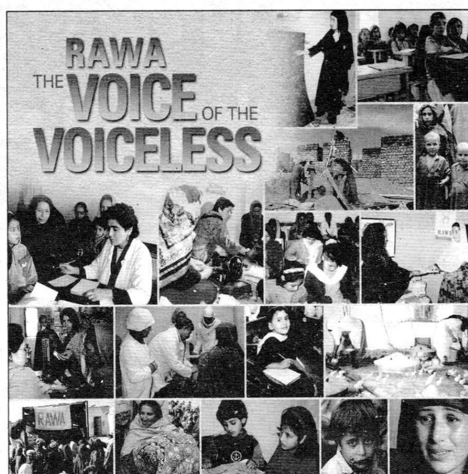
موفقیت شما را در به پایان رسانیدن کتاب تان خواهانیم.

آقای فهیم خان «مارشال» شده را با جنایت‌ها، صدها ملیون دالر سرمایه‌اندوزی و خورد و بردهای بی‌حساب و پنجشیری‌بازی‌های خاینانه‌اش همه‌ی مردم می‌شناسند. با اینهم اگر مدرک و مطلب تازه‌ای در مورد وی و «مارشال» گری‌هایش به دست ما رسید، چاپ خواهیم کرد.

□□□

تصحیح ضروری شماره ۶۲

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۲	۳۳	نشر کنید	شریکند



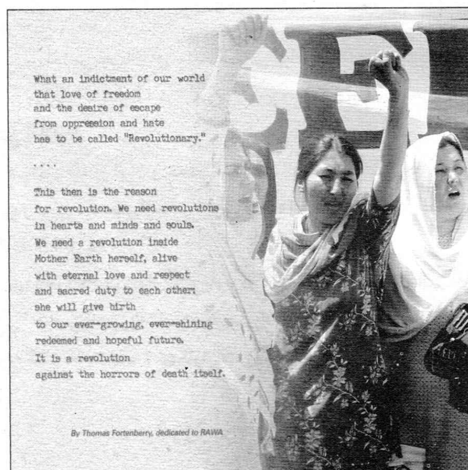
بروشور رنگه از معرفی فعالیت‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

قطع: ۲۱ سانتیمتر × ۲۱ سانتیمتر

تعداد صفحات: ۱۰۰

قیمت با مخارج پست هوایی: ۱۰۰ افغانی

(۱۲ دالر امریکایی)



زنده باد جنبش آزادیخواهانه‌ی ایران!
سرنگون باد جمهوری اسلامی جنایت پیشه!

در روزهای انتخابات ریاست جمهوری ایران که رسانه‌های جهانی کمتر از رسانه‌های رژیم ایران به آن توجه ننمود، حرکتی هم بر ضد جمهوری خیانت و جنایت اسلامی در جریان بود: اعتصاب غذایی داکتر ناصرزرافشان و عده‌ای از زندانیان دیگر در اعتراض به انتخابات کاذب، فقدان آزادی‌های عقیده و بیان، نقض حقوق بشر، و شرایط دشوار و غیر انسانی زندان رجایی شهر.

اما طبعاً این حرکت را از رسانه‌های رژیم که بگذریم، مطبوعات و رادیو و تلویزیون‌های جهانی نیز آنطورکه باید ندیدند. مطبوعات وطنی ما هم اغلب بی‌خبرتر، خودسانسورتر، وابسته‌تر و ارتجاعی‌تر از آن اند که خلاف به اصطلاح «جریان اصلی» و «حکومت‌پسند» بنویسند.

ولی اعتصاب غذایی دربندان سیاسی معروف ایران و همچنین تحصن خانواده‌های آنان و جمعی از وکلا برای همبستگی با عزیزان اعتصابگر شان در جلو کشتارگاه اوین، پیام بزرگی از سوی اکثریت مردم ایران به مردم جهان دارد:

در کشوری که این همه زندانی و شکنجه‌های ترسناک بی‌نظیر و تیرباران‌های جمعی بدون محاکمه و تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام وجود دارد، انتخابات مسخره و بی‌معنی و عوامفریبی است.

چگونگی تعیین کاندیدان و نتیجه انتخابات، با قوت بر درستی پیام مذکور صحه می‌گذارد. هر سه کاندید مهم، رفسنجانی، احمدی‌نژاد و مصطفی‌معین از مهره‌های شناخته شده‌ی جنایتکار رژیم اند و همه با برنامه‌ها و شعارهای به ظاهر متفاوت روی صحنه آورده شدند تا همه نه قاتل هزاران هزار برومندترین فرزندان و از کلانترین چپاولگران دارایی ایران، بلکه اشخاصی «میانه‌رو» که جز خیر و سعادت مردم ایران و ابنای بشر آرزوی دیگری ندارند، جلوه نمایند. تمام بازی‌ها در انتخابات فرمایشی این بود که هر طوری هست باید رژیم لرزان خونچکان را از واژگون شدن به دست مردم به جان آمده‌ی ایران حفظ کرد. اعلام حمایت محمدخاتمی به عنوان نماینده اصلاح‌طلبان از رفسنجانی، مخصوصاً این نکته را صراحت بخشید که بین به اصطلاح «اصلاح‌طلبان» و «محافظه‌کاران» فرقی ماهوی وجود نداشته و هدف هر دو جناح سر پا نگهداشتن رژیم است.

درس اساسی جریان‌های چند سال اخیر ایران را برای هزارویکمین بار این حقیقت را ثابت می‌نماید که مبارزه به منظور اصلاح رژیمی جنایت‌پیشه در چهارچوب خود رژیم و قانون اساسی آن جز سرخوردگی و به هدر رفتن وقت و انرژی ارزشی ندارد.

همینطور چه در ایران و چه در افغانستان، انتخاب بین بنیادگرای بد و بدتر (انتخاب رفسنجانی «بد» بهتر از احمدی‌نژاد «بدتر» و کرزی «بد» بهتر از یونس‌قانونی «بدتر» است) بهیچوجه راهگشا نخواهد بود. آیا میتوان بین گرگی خونخوار و سگی دیوانه فرق قایل شد؟

تنها وجود هزاران زندانی آزادیخواه در کشتارگاه‌های مخوف ایران و مقاومت‌های حماسی بیمانند آنان و اینک اعتصاب غذایی اعتراضی ناصرزرافشان و دیگر مبارزان فداکار غیر از خط بطلان سرخی که بر مضحکه انتخابات اخیر می‌کشند، نوید برچیده شدن نه چندان دور تبهکارترین رژیم اسلامی در جهان را هم فریاد می‌کنند.

درود آتشین بر زندانیان آزادیخواه ایران!
مرگ بر رژیم خامنه‌ای ـ احمدی‌نژاد!

تظاهرات، فریاد ...

فرمایند که سه سال است ملت را می‌مکند و در زنجیر می‌کشند و همین است علت‌العلل بسیاری مظاهره‌ها در جوامع بیمار مثل افغانستان و منجمله تظاهرات کنونی. جنایت‌سالاران و شرکا در دیدن «دست بیگانه» خیلی ماهر اند و فقط در دیدن «دست» خشم مردم از ستم است که ناگهان کور مادرزاد می‌شوند.

اگر مردم افغانستان این قدر عقب نگهداشته نمی‌بودند و افغانستان کشوری آزاد و با نشانه‌هایی از شبه دموکراسی به حساب می‌رفت، حتی یکی تنها یکی از مواد لیست کافی بود که مردم به پا خاسته و استعفای بلادرنگ حکومت را خواستار می‌شدند.

به چند ایراد رایج بر تظاهرات دقت کنیم.

ایراد ۱) چرا تظاهرات خشونت‌آمیز شد؟

خشونت از جانب دولت اعمال شد که در نتیجه خون آن تعداد جوان به دست پلیس و بنابر گزارش‌هایی بدست نیروهای «ایساف» به زمین ریخته شد در غیر آن پلیس و عساکر خارجی هم کشته می‌شدند.

دولتی متزلزل، ضعیف، آبرو باخته و ملوث به بنیادگرایی از شعارها بر ضد امریکاییان و کرزی چنان ترسیده و سراسیمه شد که برای جلوگیری از گسترش آنها مظاهره کنندگان را به گلوله بست. اینست روی اصلی خشونت که افراد سرکاری بی وجدان آن را دیده نمی‌توانند. ولی درد و تاسف در آنجاست که این را برخی نشریات غیر دولتی یا نا وابسته به جنایت‌سالاران نیز نتوانستند ببینند و طوری از «خشونت» و «تشنج» سخن گفتند که گویی این تظاهرکنندگان بوده اند که نه تنها دفترها و دکان‌ها و موترها را به آتش کشیدند بلکه ۱۷ پلیس را هم با سنگ و چوب کشتند!

هکذا مظاهره‌چیان در پاسخ به این ایراد خواهند پرسید:

ما را به خاطر سوزاندن و خراب کردن دو سه تعمیر به گلوله می‌بندید ولی سیاف و قانونی و فهیم و صدیقه‌بلخی و ربانی و آمنه‌افضلی و خلیلی و مسعوده‌جلال و ضیامسعود و سایر جنایت‌سالارانی که پایتختی را مدفن بیش از ۶۰هزار باشنده‌اش ساختند، در مقام فرماندهی بر کشور گماشته می‌شوند، چرا؟ چطور یکچنین دولتی ریاکار و ضد ملی حق دارد بر «خشونت»های تظاهرات بتازد؟

ایراد ۲) چرا مظاهره کنندگان به «راههای قانونی» جهت طرح تقاضای شان متوسل نشدند؟

کدام قانون؟ همان قانونی که شینواری بی‌حیثیت و گلبدینی در راس ستره محکمه آن نشسته است و بنیادگرای از باند ایرانی و جنایتکار وحدت وزیر عدلیه‌اش است؟ و یا همان قانونی که کریم‌خلیلی همدستان تبهکارش را نمی‌گذارد یک هفته هم در پنجه‌اش باشند؟

بسیاری از مردم دیگر دریافته اند که قانون چنانچه از سوی صاحب‌قدرتان خاین تدوین شود لاجرم همراه پلیس و اردو وغیره حافظ منافع همین‌ها و برای سرکوب مردم می‌باشد. مردم هر روز و هر ساعت جور عدم تطبیق قانون بر جنایت‌سالاران را می‌کشند و نسبت به آن به شدت نا امید اند.

ایراد ۳) دست‌های القاعده و طالبان در تظاهرات «کار» می‌کرد.

استفاده از و حتی رهبری تظاهرات را گرفتن توسط باندهای تروریست امری کاملاً ممکن است مخصوصاً که نیروهای دموکراسی‌خواه تحت فشار و حمله جنایت‌سالاران باشند. ولی چرا این «دست‌ها» در مثلاً پاکستان و مصر و اندونیزیا و تونس وغیره کشورهای مسلمان «کار» نکرد؟ جواب اینست که در آن کشورها میزان ارتکاب خیانت علیه مردم به اندازه افغانستان نیست و مردمان آنها با اینکه همه به هتک حرمت نسبت به قرآن حساس هستند اما به دلیل فاجعه‌بار نبودن شرایط اقتصادی و اجتماعی نسبت به افغانستان، خبر مذکور نمی‌توانست انگیزه‌ای شود برای خیزش توده‌ای. ولی در کشور پر فاجعه‌ی ما خبر «نیوزویک» انگیزه‌ای (و نه علت) شد برای پیوستن بخشی از مردم به تظاهرات تا فریاد شان را در سرزمینی بلند کنند که هنوز زیر پاشنه‌های فاشیست‌های مذهبی و یک حکومت بی‌اختیار و بی‌اراده و بازیچه مافیای جهادی خرد می‌شود.

لق‌لق سگ دریا را مردار نمی‌تواند. همانگونه که وجود ننگین و ویرانگر مشتی بنیادگرای مزدور نتوانست ماهیت عادلانه‌ی جنگ ضد روسی را زیر سوال ببرد، وجود تعدادی بنیادگرا یا سر دادن این و آن شعار ارتجاعی نمی‌تواند و نباید ماهیت حق‌طلبانه و مترقی تظاهرات را مخدوش سازد. اعتراض‌های مردم را به تروریست‌های خارجی و داخلی نسبت دادن عملاً نوعی تبلیغ و کریدت بخشیدن باندهای پلید مذکور است.

«دست»های القاعده در درون همین دولت و در بالاترین ارگان‌هایش فعال است. سابقه کدام یک از جنایت‌سالاران از سیاف گرفته تا ربانی و باند شورای نظار و حاجی دین‌محمد و آصف‌محسنی وغیره است که به جیره‌خواری و دلال‌پیشگی به عرب‌ها و مشخصاً اسامه‌بن‌لادن نرسد؟ ولی کدام مهره مثل لطف‌الله‌مشعل یا امثالش جرئت خواهند توانست نام خاینان مذکور را به زبان آرند؟

دولت کرزی مثل هر دولت ضد مردمی دیگر در دنیا هیچگاه حاضر نخواهد بود به تظاهراتی ضد دولتی اتهام آشنای «دست بیگانه» و «نفوذ آشوب‌طلبان» در آن و ازین قبیل را نزند ولو تظاهرات حامل شعارهای صریح ضد تروریست‌ها و ضد مداخلات بیگانه باشد.

دولت استفاده از لته‌ی گلبدین، القاعده و طالبان را به منظور پاک کردن چتلی‌های خودش الی آخر ادامه خواهد داد تا حرکت به تحقیر گرفته شده و به خون نشستن اکسیون‌ها توسط نیروهای سرکوب دولتی توجیه شود.

البته، امکان سؤاستفاده آن دشمنان داخلی و کشورهای معین از

تظاهرات همیشه موجود است ولی معمولاً محض در سطح «استفاده» محدود خواهد ماند و آن جنایتکاران هیچگاه قادر نخواهند شد تا سر نخ مظاهره‌ها را در دست داشته باشند. و اگر به فرض هم در آغاز چنین بوده باشد، با اوجگیری و توده‌ای تر شدن تظاهرات کنترول از دست آنان که از سر تا پای خود شان خون و خیانت می‌چکد، خارج می‌شود.

اگر دست جانیان بنیادگرا از هستی مردم قطع نشود و فساد همچنان در ادارات دولتی لانه داشته باشد و به مردم دروغ تحویل داده شود، خشونت جزی از اغلب تظاهرات در این بهشت قومندانان قاچاقبر هروئین خواهد بود.

ایراد ۴) چرا بر ریاست اطلاعات و کلتور در جلال‌آباد حمله کردند؟

همانطوری که اکثر اینجوهای خارجی به درستی به صورت نماد نفوذ و مداخله بیگانگان در چشم مردم درآمده است، آن ریاست هم پاسدار اعمال سانسور مستقیم و غیر مستقیم بر مطبوعات، چاپ اخبار و گزارش‌های جانبدار و غلط از اعتراض‌ها، عدم افشای جنایت‌سالاران، عدم افشای ستم‌های استخوان‌سوز روزمره بوروکراسی بر مردم و... به شمار می‌رود. مردم خواهند گفت: وقتی رسانه‌ها از آنهمه بیداد و بی‌ناموسی تفنگ‌سالاران و فساد و بی‌کفایتی وزیران سخنی بر زبان نمی‌رانند و وزیر اطلاعات و فرهنگ آنقدر شهامت ندارد که مقابل ملاشینواری و فتواهای مسخره‌اش در مورد رادیو و تلویزیون و ظاهر شدن خوانندگان زن و... تا مرز استعفای خود بایستد، پس نبود ریاست آن به از بودش! مقصر اصلی سوختن چند اداره، جنایتکاران فاسدی اند که فخر فروشانه به کرسی‌های بالا لم داده اند و نه محصلان یا مردم به جان رسیده.

این ایرادها از سر بی‌غمی و شکم سیر گرفته می‌شوند. دولت از سوختن این و آن ارگانش واویلا راه می‌اندازد اما نمی‌داند که سکوت خودش مقابل ستمکاری‌های جنایت‌سالاران و پلیس و اردو و خاد و غلبه رشوه و واسطه و حق‌تلفی‌های فاحش و بی‌عفتی‌های روزمره مقابل زنان، چگونه مردم را دیوانه و عاصی می‌تواند بسازد. اگر روزگاری بیاید که در این وطن جایی برای حکومت میهنفروشان و جانیان و جاسوسان و قاچاقبران وجود نداشته باشد، آنگاه در تظاهرات برگی از درختی هم کنده نخواهد شد.

ضمناً باید دانست که در تظاهرات حوادث دیگری هم می‌توانست رخ دهند اگر مثلاً موتر دوستم یا فهیم یا سیاف یا داکتر عبداله یا قانونی یا ربانی یا خلیلی و امثالهم با آل و عیال شان به گیر اعتراض‌کنندگان می‌افتاد، به یقین اگر پاره پاره نمی‌شدند دست کم خونین و مالین شده و تنبان‌های شان هم بر شان بسته شده و تف‌باران و تمسخرکنان توسط مردم، در شهر گشتانده می‌شدند تا بدانند که صرفنظر از صدها مسئله دیگر، بلیون‌ها دالر را زدن و لچکی رذیلانه‌ی اسماعیل در هرات را مسکوت ماندن و «ستاره و قاید جهاد» را ادب نکردن چه عواقبی می‌تواند داشته باشد.

مردم به شدت خسته از جنگ و خون ما می‌خواهند، ما به نوبه خود می‌خواهیم که واژگونی کامل بنیادگرایان و همدستان شان با دستان پر از «گل‌گلاب» انجام بگیرد لیکن اگر سلطه فساد و خیانت و تبهکاری به همین منوال ادامه یابد، وقوع پیشآمدهای فوق طبیعی‌ترین نتیجه جنبش‌های خودجوش توده‌ای خواهد بود. و ۹۹ درصد مردم رنجدیده‌ی این سرزمین به هیچ قدرتی اجازه نخواهند داد که به آن گوشمالی دادن‌های مستقیم به خاینان جانی نیز به لجن‌پاشی‌هایی از نوع «دست بیگانه» و «آشوب‌طلبی» توسل جوید.

آقای کرزی، شما یا دستیاران جنایت‌سالار «ائتلاف شمال»ی و طالبی و گلبدینی تان حق دارید به خاطر ترس از فرا رسیدن یکچنان روزهایی، تظاهرات در جلال‌آباد و دیگر نقاط را به خون کشیده و علاوتاً آن را با هر گونه اتهامات زشت بیآلایید.

ولی خواهی نخواهی مردم بیدار شده و بیدارتر شده می‌روند. دو راه بیشتر ندارید: یا حذف قاطع و بدون قید و شرط جنایت‌سالاران از دستگاه دولت و تثبیت استقلال افغانستان یا انتظار جنبش‌های بنیان برافکن را داشتن.

اما به هر حال لرزیدن شما و یاران از خیزش مردم از دور پیداست. ▣

گودرزی زنده ...

او ضمن مخالفت با جنگ، تجاوز، نئو لیبرالیسم اقتصادی، نئو محافظه کاری، جهانی سازی امپریالیستی و بویژه سیاست‌های امریکا، در زمینه مسایل ایران نیز روشنفکری پیگیر و مبارز بود. نقد منظم او بر افکار مذهبی، افشای سلطنت‌طلبان، نقد اپوزیسیون پرو خاتمی و پروژه‌های ناظر بر اصلاح رژیم اسلامی و دفاع قاطع او از جنبش‌های مردمی ایران برای دستیابی به دموکراسی و عدالت اجتماعی، جایگاه شایسته‌ای در ادبیات سیاسی ترقیخواهانه ایرانیان تبعیدی داشته است. او یک سوسیال دموکرات چپ بود با این همه از افشای آن بخش از سوسیال دموکرات‌های اروپایی که دست در دست امریکا، به تحکیم امپراتوری آن کمک کردند و در همه جا طرح‌های نئو لیبرالیستی را در ضدیت با منافع زحمتکشان به مورد اجرا گذاشتند نیز غافل نماند. متاسفانه بیماری سرطان، این انسان شریف و شرافتمند را در ۴ اپریل ۲۰۰۴ از ما گرفت.

گودرزی عزیز حتی در وصیتنامه خود نیز درس مثبتی به همه عاشقان آزادی و رهایی داد. او از خانواده و دوستان خود خواست که به جای برپایی مراسم‌های یادبود، مخارج آن را صرف ایجاد بنیادی کنند که وظیفه آن یاری رسانی به خانواده‌های زندانیان سیاسی و روزنامه‌نگاران در بند ایران باشد. ▣

با استفاده از بیانیه «راه کارگر» و نوشته سحر زرهی.

در زیر نقل‌قول‌هایی اند از نوشته‌هایی پس از خاموشی داکتر محمودگودرزی که در چند شماره «شهروند» به قلم دوستان و همکاران آن زنده یاد به چاپ رسیده اند به استثنای یادداشت سحرصبا که مستقیماً برای «پیام زن» نوشته است.

امید این جمله‌ها پرتوی باشند بر جهات گوناگون کار و زندگی و خلقیات روزنامه‌نگار مبارز ایران، با آنکه به گفته سحرصبا هیچ تعداد نوشته درباره محمودگودرزی نخواهد توانست تمام ابعاد شخصیت وی را آنطور که باید بیان نماید.

عاشق زبان و فرهنگ ایران

گودرزی در دنیای هر ثانیه دگرگون شونده‌ی رسانه‌ها و روزنامه‌نگاری، با آنکه بخش بزرگی از روزگارش را در غربت و مهاجرت گذرانده است، و سال‌های بسیار در آلمان و آمریکا، نه تنها به هیچوجه از زبان فارسی و ظرایف و زیبایی‌های آن به دور نمانده است، بلکه با کوشش ستودنی‌ای در پالوده گردانی این زبان زیبا از واژگان زمخت و زبر و ناساز با کارکرد و کاربرد طبیعی آن همت ورزیده است. برابر نهادهای بسیاری که او پیشنهادکرده و هم اکنون به کارگیری طبیعی و همگانی آنها بخشی از کار نوشتاری همه ما شده و در همین کتاب صدها نمونه‌ی آن دیده می‌شود، یکی از دستاوردهای بیشمار نویسنده و روزنامه‌نگار و معلمی است که در عصر زندگی ثانیه‌ای خبر و رسانه از وظیفه‌ی ملی و انسانی خویش نسبت به زبان و فرهنگ و فکر و فضای میهن غافل نبوده و نیست.

حسن زرهی

راهگشای اجتماعی و سیاسی

محمودگودرزی، نویسنده و دانشور و مبارز سیاسی نستوه، یکی از قدیمترین روزنامه‌نگارانی بودکه به گواه پنجاه و چند سال فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی نقش بزرگی در بیداری افکار عمومی و بی تردید تاثیر به سزایی در بازبینی تاریخ سیاسی کشور مان داشت. او روزنامه‌نگاری را از سن پانزده سالگی آغازکرده و از همان آغاز، زبان گویا و قلم پر قدرت خود را در راه راهگشایی‌های اجتماعی و سیاسی به کارگرفته بود. گودرزی از پیشکسوت‌ترین مبارزان و فعالان سیاسی خارج از کشور بود و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور با همت و پیگیری‌های او پاگرفت.

گودرز گرمرودی

گودرزی، شاملو و ساعدی

محمودگودرزی هم از جمع ایرانشهریان رفت. پیش از او غلام‌حسین‌ساعدی و احمدشاملو رفته بودند. این سه تن در واقع بیش از هر نویسنده دیگری به نشر ایرانشهر (لندن) و محتوای آن کمک کردند. شاملو سردبیر بود (برای مدتی). ساعدی در ماه‌های اولیه مرتب در دفتر ایرانشهر حضور داشت و کمک می‌کرد. وگودرزی ستون مخصوص به خود را داشت که هر هفته آن را از واشنگتن به لندن می‌فرستاد.

با شاملو درباره پیداکردن همکاران دیگر صحبت کردم. او از جمله ازگودرزی نام برد. قراری گذاشتیم و به اتفاق به دیدار او رفتیم. صمیمیت و افتادگی او مرا به شدت جذب کرد و قول همکاری داد.

حسین باقرزاده

تسلیم‌ناپذیر، سازش‌ناپذیر و به نرخ روز نان‌نخور

او چنان به کارش، روزنامه‌نگاری، با مسئولیت و عشق و احترام می‌نگریست که هرگز ذره‌ای حاضر نشد با هیچ بهایی به معامله بنشیند. قلم او شریف و مسئول بود. او سازش‌ناپذیر بود. او هرگز از سر تفنن و باری به هر جهت قلم نزد. هرگز قلمش را به زور نچرخاند تا نان را به نرخ روز بخورد. و چه بی‌ادعا و بی‌سر و صدا این کار را می‌کرد. و این

همه از مهربانی سرشار او سرچشمه می‌گرفت. مهمترین مشخصه آقای گودرزی مهربانی و بخشندگی او بود. در واقع آقای گودرزی بعد از مادرم مهربانترین و بخشنده‌ترین آدمی بود که من می‌شناسم.

به راحله‌جان «دکتر رضایی» که زنگ می‌زنم تا بیشتر از چند و چون از دست دادن یکی از عزیزترین کسان زندگی‌ام باخبر شوم و این بغض فروخورده را بیرون بریزم و بگویم در زندگی‌اش که نتوانستیم حالا بعد از مرگش چه کنیم؟ صبور و مهربان پاسخ می‌دهد و از عزیزش «محمودجان» و آرزویش می‌گوید. «محمودجان» گفتنش عاشقانه‌ترین و لطیف‌ترین طنین را دارند. می‌گوید تو که می‌دانی: «محمودجان» عاشق زندگی و مردم بود. او اعتقادی به عزاداری نداشت. همیشه می‌گفت. حتی وقتی دخترکی ۱۹ ساله بودم از زبانش شنیده بودم. آن وقت‌ها اصلاً نمی‌دانستم چه می‌گوید ولی بعداً فهمیدم. او به دور و اطرافیانش هم پیشنهاد می‌کرد و می‌گفت مخارج عزاداری عزیزان تان را صرف کارهای مفید و ماندگار کنید. «محمودجان» عاشق کارش بود و همیشه می‌گفت ای کاش می‌توانستم بنیادی به وجود آورم که به خانواده روزنامه‌نگاران در بند کمک کند. دلم می‌خواهد آرزویش را جامه عمل بپوشانم. از همه می‌خواهم اگر می‌خواهند برای «محمودجان» مراسمی بگیرند، مخارجی متقبل شوند آن را به بنیادی که به نام او پایه گذاری می‌کنم کمک کنند. البته این فقط پیشنهاد است. برای کسی تعیین تکلیف نمی‌کنم چرا که «محمودجان» مال من تنها نبود. اما خودم این کار را خواهم کرد.

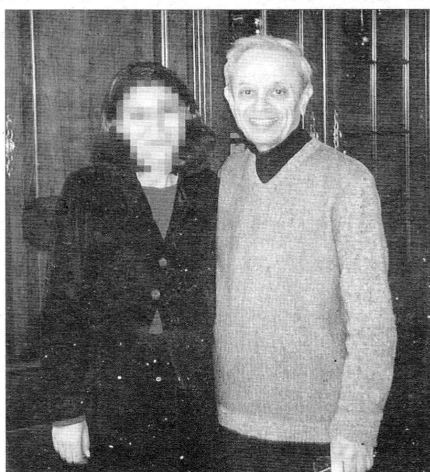
شریف که باشی، انسان که باشی، حتی از مرگ هم زندگی بیرون می‌آید. بنیاد دکتر محمودگودرزی حرمتی‌ست به تمام روزنامه‌نگاران ایرانی که نان و روزگار شان در این سو و آن سو همیشه تلخ بوده است و اجیر و اسیر می‌خواهند شان، بنیاد دکتر گودرزی انگیزه‌ای است برای روزنامه‌نگاران جوان و تازه کار ایرانی که از سر استیصال به زور و زر تسلیم نشوند، بنیاد دکتر گودرزی هشداری است به کارکشتگان این حرفه ذاتی مسئول و متعهد که نا ملایمات و نامرادی‌ها بی‌حس و مطیع شان نکند، بنیاد دکتر محمودگودرزی جوامع ایرانی را فرا می‌خواند به این که وقتش رسیده است که قدر این حرفه تاثیرگذار را در جامعه بدانند. بدون داشتن مطبوعات آزاد و رسانه‌های جمعی متسقل، بدون داشتن روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و اهل نمی‌شود دمکراسی را درونی جامعه کرد. برای رسیدن به دمکراسی و آزادی بیان و اندیشه به حضور فعال روزنامه‌نگاران نیاز است. با به بند کشیدن و زندانی کردن روزنامه‌نگاران، با منفعل کردن روزنامه‌نگاران آزادی را به بند کشیده ایم. روزنامه‌نگاران متعهد چشم و گوش و زبان جامعه اند، به همین دلیل است در عدم حضور آنان به هر انگیزه و بهانه‌ای یعنی جامعه را کور و کر کردن. قلم دکتر گودرزی چشم و گوش و زبان ما مردم بود. انسان که باشی، شریف که باشی، حتی مرگت هم زندگی می‌آورد.

نسرین الماسی

بنویس همچون آفتاب که می‌نویسد نور

دریغ! دریغ و درد که نمی‌توانم بیش از این دل خودم را خوش کنم و وانمود کنم که هنوز هست و می‌توانم به او زنگ بزنم یا به دیدنش بروم و یا از او بپرسم که آقا: بهترین معادل این واژه در فارسی چه می‌شود یا بنشینم پای خاطرات فراوانی که از بزرگان فرهنگ میهنم داشت؛ یا از او درس بگیرم. محمودگودرزی در بین ما نیست دیگر و به قول نسرین: دیگر آن مهربان‌ترین انسان روی زمین که حتا به دردکشنده‌یی هم که داشت لب خند می‌زد رفته است. و من افسوس می‌خورم که باید فعل‌ها و زمان‌های این نوشته را برگردانم به زمان گذشته و «هست»ها و «است»ها را برگردانم به «بود». بودنی که از هستن خیلی‌ها با ارزش‌تر است. دکتر محمودگودرزی یک انسان فرهنگی‌ی کامل بود. روانش شاد باد که حتا در دم رفتن هم به فکر روزنامه‌نگاران و دانشجویان روزنامه‌نگاری و گرفتاران و بندیان بود. حتماً شما هم شنیده‌اید که در وصیتش از نزدیکانش خواسته تا برایش پرسه و مراسم و یادبود و عزاداری نگیرند در عوض هر چه را که می‌خواهند در این راه هزینه کنند بدهند به روزنامه‌نگاران در بند یا روزنامه‌نگارانی که در دیکتاتوری آخوندی بیکار شده اند. می‌بینید غم‌خواری را؟ بیایید تا در توان خود حتا اگر بهای یک شاخه گل باشد که می‌خواستیم نثار گورش کنیم در راهی که او خواسته هزینه کنیم.

(۱۰ اپریل ۲۰۰۵، مریلند)



سحرصبا در آخرین دیدار با محمودگودرزی

صمصم کاشفی

دوست روزهای بدکشور ما

داکتر گودرزی ضمن آنکه حیاتش را دو ره خدمت برای ایران عزیزش گذاشته بود هیچگاهی در سطح یک شوونیست عظمت‌طلب و یا یک ناسیونالیست تنگ‌نظر سقوط ننموده، موازی با یادآوری از درد و رنج خلق ایران نه «وندویلا» را از قلم انداخت و نه هم افغانستان و یا

جاهای دیگر را. او به همه‌ی ماها بدین وسیله آموخت که برای آنکه ایرانی خوب باشیم و یا افغان خوب، نخست از همه بایست انسان خوب بوده درد دیگران را درد خود و شادی دیگران را شادی خویش دانیم. فقط با انسان شدن می‌توانی ایرانی، افغان و یا نمی‌دانیم «کجایی» خوب شد.

«او» با آنکه در این اواخر درد شدیدی را تحمل می‌نمود اما هر آنگاهی که فرصت دست می‌داد تا تلفونی از هم جویای سلامت شده در قبال اوضاع جاری تبادل نظری صورت گیرد، بدون آنکه کوچکترین تبارزی از ناراحتی در صدایش احساس گردد، با صمیمیت در تبادل نظر حصه گرفته، دستاوردهاش را با دیگران در میان می‌گذاشت. وی در چنان حالتی بیشتر فرمانده شجاع و از خودگذری را مانند بود که با تحمل هزاران زخم همرزمانش را در نبرد مرگ و زندگی تنها گذاشته تا آخرین رمق به آوردش ادامه می‌دهد.

با چنین مختصر شناختی از «گودرزی» است که ما معرفی شخصیت آن تهمتن عرصه نبرد فرهنگی را دشوار یافته ضمن ابراز احترام و تاثر عمیق یادش را گرامی می‌داریم. اکنون که به ناگزیر، با همرزمی دلیر و دوست خوبی وداع می‌کنیم و در مقطع کنونی امکان آن نداریم تا با شلیک تفنگ سوگند مبارزاتی ما را تجدید نماییم، «سلاح گودرزی» را یعنی «قلم گودرزی» را شاهد می‌گیریم که در این نبرد از پا نخواهیم نشست و در حد توان علیه امپریالیزم و ارتجاع در هر کجا که باشد به نبرد مان ادامه خواهیم داد.

جاویدان باد خاطره تابناک محمودگودرزی این دوست روزهای بد کشور ما!

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع دشمنان سوگند خورده‌ی گودرزی‌ها در سراسر جهان!

هواداران آزادی و دموکراسی برای افغانستان

نویسنده‌ای در پی عدالت و خدمت به محرومان

محمودگودرزی فقط یک روزنامه‌نگار نبود. او در درجه اول انسانی بود والا با روح بزرگ خیرخواهی، عدالت‌جویی، فروتنی، صلح‌جو و مودب. در راه همین آرمان‌ها و منش‌ها کوشش خستگی‌ناپذیر داشت و مبارزه کرد. همه این ویژگی‌ها در جمله جمله نوشته‌هایش موج می‌زد. گذشته از آن برای احقاق حقوق ایران و ایرانیان و به طور کلی محرومان جهان پژوهش و نگارش مستمر و پیگیر داشت و لحظه‌ای کوتاه نیامد و تا آخرین نفس نوشت. گفته‌ها و کار حاکمان و روشنفکران را ارزش‌یابی می‌کرد. تیزبینانه نتایجی از میان آنها استنتاج می‌کرد. همانند معماری یگانه با کنار هم قرار دادن موزائیک‌ها، کاخ بلندی در قالب مقاله بنا می‌کرد که از باد و باران گزندی نمی‌یافت. مقالات او همیشه و تا بی‌عدالتی جریان دارد، همچنان خواندنی و آموزنده است.

بهرام محجوب

دوست ارجمند مردم افغانستان

بیماری مهلک سرطان به سراغش آمده بود. نحیف‌تر از قبل بود ولی همچنان رسالتش را پی می‌گرفت؛ خواندن، نوشتن، سخنرانی، تعلیم و... این بار همسر مقاومش خانم دکتر راحله‌رضایی هم همراهی‌اش می‌کرد.

چقدر روشنفکران افغان دوستش داشتند و از سخنرانی‌اش استقبال کرده بودند. آقای گودرزی بیش از هر پژوهشگر و نویسنده دیگر ایرانی در نوشته‌هایش به افغانستان و افغان‌ها پرداخته است آن هم با دیدی منصف و به دور از تعصب.

وقتی که شهروند پیشنهاد چاپ ویژه‌نامه‌ای برای بزرگداشت دکتر گودرزی را داد، روشنفکران و نویسندگان افغان از اولین افرادی بودند که استقبال کردند.

فرح طاهری

مردی که از همه بیشتر می‌دانست اما از همه بیشتر فروتن بود

مارچ ۲۰۰۴ بود و به عنوان نماینده «راوا» برای ایراد سخنرانی‌هایی به امریکا دعوت شده بودم. ولی آنچه این بار برایم مهمترین کار دیدن داکتر محمودگودرزی بود تا از نزدیک از حال شان پرسیده و آرزوها و سلام‌های قلبی «راوا» و آزادیخواهان افغانستان را به ایشان برسانم.

تلفن خانه شان جواب نداد ناگزیر به پیامگیر شان پیام گذاشتم که مشتاق دیدار شان هستم هر وقت که فرصت داشته باشند. ساعتی نگذشته بود که به من زنگ زدند. تبریک سال نو و صحبت مختصر گرم و پر محبت تلفنی شان هرگز از یادم نخواهد رفت. قرار شد ساعت ۴ فردای آن روز به خانه شان برویم. با آنکه دوست من ـ که زنی مقیم امریکا ـ نیز همراهم بود ولی خانه را نتوانستیم بیابیم. باز هم تلفنی مزاحم شدیم و طالب رهنمایی شدیم اما ایشان مصرانه از ما خواستند در جاییکه هستیم بمانیم تا خود با موتر آمده ما را به منزل شان ببرند. ما گفتیم نه کاکا گودرزی این ممکن نیست، به هیچ وجه شما را زحمت نمی‌دهیم ما خود می‌آییم. حدود نیم ساعت بعد موفق شدیم خانه را بیابیم. داکتر گودرزی خودش دروازه را بروی ما گشود. او با صمیمیت و حرارت یک پدر و برادر کلان (من به منظور تفهیم موضوع این مقایسه را کردم ولی معتقدم که محبت گودرزی‌ها به «راوا» بسیار ژرفتر و گرمتر و شکوهمندتر از محبت پدری می‌باشد) از ما پذیرایی کردند.

من در هر جمله و هر حرکت داکتر گودرزی، دانشمند بزرگی را

می‌یافتم که از همه بیشتر می‌دانست اما از همه بیشتر فروتن و بی‌ادعا بود.

از نکته‌هایی که در این فراموش ناشدنی‌ترین و ارزشمندترین دیدار به یادم مانده فقط به ذکر دو سه تا از آنها اکتفا می‌کنم.

وقتی از نوشته‌هایش در مورد افغانستان و «راوا» تشکر کردم فوری حرفم را قطع کرد و گفت که «اولاً این کار را وظیفه‌ام می‌دانم ولی وظیفه‌ای که آنطور که باید با عمق و گستردگی لازم انجام نگرفته است. و ثانیاً اینکه من به مردم افغانستان و مسایل شان همانقدر علاقمندم که به مسایل ایران و مردمش. چگونه می توانم سوختن مردم افغانستان را در جهنمی ساخته‌ی بنیادگرایان و با حمایت امریکا ببینم ولی به عنوان یک روزنامه‌نگار نسبت به آن بی‌تفاوت باشم؟ در مورد به ویژه زنان افغانستان «راوا» بود که چشمانم را باز کرد و نیز «پیام زن» همواره به مسایل ایران پرداخته است پس جا دارد که من از شما تشکر نمایم.»

زمانی که من با درد و تعجب از جنبش آزادیخواهانه ایران و زندانیان انقلابی ایران یاد کردم که با وصف هر روز شکنجه و اعدام از مقاومت اعجاب‌آور باز نمی‌ایستند اما متاسفانه خاطره‌ها و حماسه‌های بزرگ اینان مضمون اصلی نویسندگان، شاعران، فلمسازان وغیره هنرمندان ایران را تشکیل نمی‌دهد، داکتر گودرزی سرش را به علامت تایید سخنان من تکان داده اظهار داشت:

«یکی از کمبود و دشواری‌های کار در این جبهه همین است که شما گفتید. حتی دغدغه‌ی عده‌ای از هنرمندان را نه تنها به قول شما مردم و قهرمانان و حماسه‌ها نمی‌سازد بلکه آشکارا برای رژیم خدمت می‌کنند.»

دوست راستین مردم ما در پایان صحبت‌هایش ضمن تذکر نکاتی در ارتباط با کار «راوا»، روی مسئله درآمیختن اعضای «راوا» بین توده‌ها تاکید ورزید و وقتی اشاره نمودم که ما با روستاهای افغانستان پیوندهایی اولیه وکوچک داریم، گفت که «برای به سرانجام رسانیدن کارهای بزرگ باید آن پیوندها هم بزرگ و بزرگتر شوند.»

هنگامی که داکتر گودرزی حرف می‌زد، فکر سرطانش مرا در خود غرق می‌ساخت و دلم می‌خواست از زبان خود وی یا دیگران بشنوم که «نه» وی سرطان ندارد یا سرطان را مغلوب ساخت» تا سال‌های بسیاری دیگر برای محرومان و عدالت و بر ضد ستم و استثمار بنویسد. اما مشاهده‌ی جثه به شدت لاغر و سیمای رنجورش قلبم را می‌فشرد و لحظه‌ای که نتوانستم از اشک‌آلود شدن چشمم جلوگیری کنم، بهانه آوردم: «امید داشتم و دارم روزها و ماهها با شما باشم و بیآموزم و حالا که به این زودی باید از هم جدا شویم، گریه‌ام می‌گیرد.»

اما او شاید دلیل گریه‌ام را درک کرده بود که با تبسم و شوخی گفت:

«مبارزان نمی‌گریند، بیا با هم عکس‌هایی بگیریم که همیشه مرا درکنار خود و دیگر خواهران و فرزندانم در «راوا» ببینی.»

و اکنون نه بخاطر آن چند عکس که به خاطر شخصیت و مبارزه و انبوه نوشته‌های ارزنده و موثر داکتر محمودگودرزی، او را همراه خود و نگران خود می‌دانیم.

یادگودرزی را با آموختن از وی و تحکیم رابطه بین جنبش آزادیخواهانه ایران و افغانستان گرامی بداریم. ▣

سحرصبا

به: محمودگودرزی
برادر زنده یاد، بزرگوار و اندیشمندم
که با شهپر مرثیه نتوان از کوهواره‌ی
اندوهش گذشت.

در رثـای گودرزی

قلب‌ها تپید، دل و دیده‌ها گریست
به سوی مردی اندیشمند گودرزی
هزار ورق فرسود و خامه‌ها بسود
نتوانِ برشمرد صفاتِ گودرزی
قلمش بود مدافع مظلومان جهان
بهر سو تاخت رخش فهم گودرزی
بود اهل قلم پیشتاز و دانشور
آذین صفحهِ «شهروند» مضمون گودرزی
نزاد مادر دوران چنین فرزندی
فرهمند و شکوهمند، فرهیخته گودرزی
به درد ناعلاجش چاره‌ای نبود
ورنه هر یک بودیم جانثار گودرزی
تو ای گردون که بیدادگریست پیشه‌ات
گرفتی از ما مشعل رخشان، گودرزی
تا واپسین دم بذر وفاق بکاشت
مستحکم بادِ بنیادِ پر ثمر گودرزی

(۱۸اپریل ۲۰۰۵)

رحیمه‌توخی

زویا فرزند ...

یکی از سه پارتیزان را دستگیر کردند که او درباره زویا و پارتیزان دیگر به آلمانی‌ها اطلاعات داد.

خاین مذکور بعداً به عامل آلمانی بدل گردید که پس از مدتی مجدداً او را به دهکده فرستادند. اما فعالیت‌های وی به زودی مورد سؤظن واقع شد. سرویس اطلاعاتی شوروی از مرد خاین تحقیق کرد و در نتیجه به جزئیات به دام افتادن زویا پی برد. او اعتراف کرد که نازی‌ها زویا را دو ساعت با دنده رابری زدند ولی از او صدایی برنخاست. او اراده و شهامتش را به نمایش گذارد. لبهایش را آنقدر دندان گرفت تا از آن‌ها خون جاری شد. سالها بعد یک محکمه شوروی آن خاین را به مرگ محکوم کرد.

جسد زویای جوان پارتیزان شوروی که با سرنیزه سوراخ سوراخ شده بود بیش از یک ماه بر سر دار قرار داشت. نازی‌ها اجازه ندادند جسد دفن شود. فقط پس از آغاز تهاجم متقابل اردوی شوروی به حومه مسکو بود که جسدش به خاک سپرده شد.

خبرنگار «پراودا» پیترلیدوف از زبان یکی از اهالی دهکده پتریشیوا مالک خانه‌ای که زویا در آنجا شکنجه شده بود، نوشت که زویا از مسکو بود. او خود را تانیا می‌خواند زیرا نمی‌خواست دشمن نام اصلی‌اش را بداند. مدفن زویا را در ۲۴ جنوری ۱۹۴۲ نبش کردند اما چهره دختر شهید را نمی‌شد شناخت. لیدوف در ۲۷ جنوری مقاله‌ای نوشت با عنوان تانیا که در بسیاری روزنامه‌های شوروی تجدید چاپ شد اما هیچکس ندانست که تانیا واقعاً کیست.

روزی مردی به دفتر سازمان کومسومول در نزدیکی مسکو آمده و گفت که نامش الکساندرکاسمودیمیانسکایا است و عکسی که در روزنامه چاپ شده او را پهلوی تانیا خواهرش نشان می‌دهد. باینصورت بود که اسم حقیقی تانیا قهرمان جوان شوروی برای مردم روشن گردید. برادر زویا که در نبردی درکالیننگراد در پایان جنگ دوم جان باخت نیز پس از مرگ، به کسب لقب قهرمان اتحاد شوروی نایل آمد.

نام و پیکار زویا برای همه‌ی مردم و نسل جوان شوروی مایه افتخار و الهام است. صدها شعر و داستان برایش سروده و نوشته شد و خیابان‌ها و سازمان‌های زیادی در شهرهای روسیه به نامش آذین یافتند.

پدر زویا، اناتولی در سن ۳۰ سالگی در ۱۹۳۳ به طور ناگهانی درگذشت. مادرش لوبوف داستان غمناک اما پر افتخار دو فرزندش را در کتابی به رشته تحریر درآورد. مجسمه‌های زویا و برادرش در چند شهر روسیه برپا شدند. نام فرزندان لوبوف در تاریخ اتحاد شوروی به اسطوره بدل گردید. ▣

امریکا و دولت کرزی...

است که وزارت داخله خود اعلام داشت که با ربایندگان از طریق موبایل در تماس است! یعنی از روز اول تا حال با گروگان و گروگانگیران تماس با موبایل برقرار است اما هیچکس مجاز نیست از طریق موبایل به موقعیت ربایندگان پی برده و به ساحت مقدس آن مزدوران کثیف نزدیک شود!

البته چون درکشور آزادی و دموکراسی و قانون و قبل از همه آزادی رسانه‌ها حکمفرماست (!) پس تلویزیون طلوع هم منبع و چگونگی دریافت فلم کانتونی‌ی اسیر را به «مقامات» معرفی نمی‌کند!!

اختطاف کانتونی برای هزارویک و نیم بار ثابت نمود که وقتی منافع سیاسی یا غیر سیاسی بنیادگرایان مطرح باشد، این فاشیست‌های مذهبی به هیچ اصل انسانی و افغانی خود را مقید نمی‌بینند. نیروهای امریکایی در عراق موتر حامل خبرنگار Giuliana Sgrena رها شده ایتالیایی را به گلوله بسته و مسئول امنیت ایتالیایی را کشتند. امروز نیروی چند ده‌هزار نفری امریکا با خونسردی شکنجه کانتونی را در چنگ دوستان تروریستش نظاره می‌کنند بدون آنکه به طور جدی در صدد نجاتش برآیند.

در هر حال، مردم شکی ندارند که ربایندگان خانم کانتونی، مستقیم یا غیر مستقیم با سرخاینان «ائتلاف شمال» در ارتباط اند ولو این باند غیر از باندی باشد که سه نفر ملل متحد را ربوده بود.

ما ضمن اظهار همدردی صمیمانه با کانتونی و خانواده و دوستدارانش، برآنیم که تا زمانی که جنایتکاران بنیادگرا در قدرت اند، از این آدم‌ربایی‌ها وغیره تبهکاری‌ها فراوان اتفاق خواهد افتاد و خوبست مردم دنیا بداند که «آزاد» و «امن» نامیدن افغانستان چه شوخی تلخی با مردم ماست. ▣

این مطلب قبل از رهایی کانتونی تهیه شده بود.

بی‌ناموس و مکروبی ...

از دیگران که بگذریم، سزاوار بود که ملاراکتی ولچک وشانه بند به چین فرستاده می‌شد تا در مقابل تجاوزش به سه مرد چینی، زیر پای نرگاوها و خرهای آن کشور انداخته می‌شد تا به اینصورت حساب مردم ما از حساب یک چنین مستبدان پست و بی‌ننگ دینی کاملاً جدا ثابت می‌شد. ▣

و درباره شاملو ...

سروده‌ام و با این جمله می‌خواست آن شعرهای خود را کم ارزش نشان دهد. اما وقتی حال و هوای دیگری در محیط بحث ما پیدا شد و به اصطلاح صحبت مان گل انداخت من به خواندن دخترای ننه دریا پرداختم. ناگاه متوجه شدم که اشک در چشمان شاملو حلقه زده و آهسته می‌گریست. آن گاه پی بردم که این شعرها چه تأثیر عظیمی می توانست در خواننده گذاشته باشد.»

پرویز بابایی

در سوگ بامداد

پرنده نبود که بالش بشکنند،
درخت نبود که توفانش بیفکند،
بامداد بود آخر، طلیعه‌ی آفتاب بود.
مرگ، امروز، چه از او خواهد گرفت
که فردا ما سرانه
بازش ندهد؟
بامداد
نقره‌باران برکت بود،
برکت را مردنی هست و مرگ نیست.
مپندار که از نفس باز مانده باشد
نسیمی خواهد شد
با وزش عاشقانه‌ترین واژه‌ها
بر بناگوش عشق.
رودی خواهد شد
روانه تا ابد
لغزان بر تفکر صخره‌ها.
توفانی خواهد شد
ویرانگرِ بنیانِ ستم
مهیب و پر غوغا
مرگ، امروز،
چه از او گرفت.

سیمین بهبهانی

شاملو، واژه‌ها، پرنده‌های دست آموز

«شاملو، شاعری خود ساخته است که راهش را با بیزاری از شعر کلاسیک فارسی آغاز می‌کند و سرانجام به جایی می‌رسد که خود یکی از کلاسیک‌های شعر پارسی می‌شود. در مسیر دشوار خود ساختن و جست و جوی یافتن سبک خود، مسایل اجتماعی و سیاسی زمانه‌ی شاعر، جای ویژه‌ای در شعر او می‌یابد. به بیان دیگر در ساخته شدن سبک شاعر، نه تنها عرصه زبان که عرصه اجتماع نیز دخالت دارد و از طریق همین عامل دوم، نوعی اومانیسم به شعر او راه می‌یابد و با تار و پود سبک شعری او آمیخته و آموخته می‌شد. اما انسان دوستی شاملو، شامل نوع بشر به یکسان نیست، از آن گونه که در اندیشه‌های عرفانی و مذهبی تجلی پیدا می‌کند. شاعر؛ نه ظالم را بر می‌تابد، نه مظلوم را. او از وهنی که بر انسان می‌رود بیزای و تبری می‌جوید؛ گرچه ترحمی نسبت به انسان تحقیر شده در آثارش راه می‌یابد و شاید این مرزی باشد که او را از غضب هدایت گونه جدا می‌کند. اما روی سخن و نگاه شاملو با انسان‌های هدفمند و آرمان‌خواه است.» «.... نه چون حافظ بر قدر و قضا پای می‌فشرد (گر چه گاهی نگاهی هم به تقدیر دارد)؛ نه طبیعت‌گرا می‌شود؛ نه در دهلیزهای عرفان شرقی گم می‌شود؛ نه از فلسفه‌های التقاطی معاصر مدد می‌گیرد؛ نه رنگ هیچ باشی و دم غنیمت شماری خیام‌وار می پذیرد.» .... «واقع‌گرایی، دیدگاه مرکزی اشعار اوست و نیز خردگرایی و منطق بر همه‌ی اشعار او حکومتی نسبی دارند.»

فرشته‌ساری

شعرهایش شعار شدند

«بی‌نگاه بر زندگی پر بالا و پایین شاملو، شعر او شرافت و غیرت کلام فارسی، هشدار رعایت نادر انسان و زیبایی، و پرچم کوچکی بوده است، برای حیات روشنفکری ما.

در تزلزل‌ها، "های استواری!" را یاد آورده، در ناآدمی‌ها "هیأت انسان" را سر داده، و لقاح زیبایی و بر ساختن زیبایی "خوشا مردوارگی" را زمزمه کرده است.

هم به سبب گوهره‌ی خاص، و هم به یاری اسطوره‌سازی از حیاتش، شعر شاملو، این بخت یاری را یافته که از حلقه‌ی روشنفکری و قشر خوانندگان حرفه‌ای، فراتر برود.

گاه حتا شعار هم می‌شود. ـ آن سویی که بسا اوقات بدان روی هم داشت ـ دیده‌ام سطرهایی از شعرش را بر پشت کامیونی، یا وانت‌باری.»

شهریار مندنی‌پور

بی تو جهان هرگز به آن زیبایی نخواهد بود

«سبزه و خاک و سنگ را به ما نمودی و گفتی: زیباست، دوست داشتنی است. پنجره را گشودی بر خیابان‌های خونین و میدان‌های

تیر، و با لبان همه‌ی آنان که ایستاده می‌مردند سرود خواندی، و در سرود تو آنان برخاستند و به دیدار ما آمدند، مایاکوفسکی با حفره‌ای خالی در سینه‌اش، لورکا با گرده‌ی آجین‌اش و مرتضا با جان نجیب‌اش.

عشق آن گاه که تو زبان گشودی تفسیری دیگر یافت، و انسان با همه‌ی زنجیرهایش و با همه‌ی زخم‌های کهنه و نو، از دیروز تاریخ تا امروز اکنونی غولی زیبا شد. نشسته بر سریر سبز خاک، و ما در کلام تو خود را یافتیم: کودکان غمگین و زیبای سال‌های تلخ.

خردمند و بزرگوار و عاشق بر عالم گذر کردی. هیبت دریا را در نگاه تو دیدم و راز دیرینه‌ی جنگل آن گاه بر ما گشوده شد که تو آن شاخه‌ی عاصی را به انگشت نشان ما دادی.

جهان را زیبا می‌خواستی، قرین عدالت و آزادی، و هم از این روزی بود که مرگ‌اندیشان و سیه‌بینان با هر جامه و هر رایت به دشنامت زبان گشودند و به آزارت دست. با این همه در سیاه‌ترین سال‌ها حضور تو کافی بود تا یقین کنیم که سرانجام صدایی خواهد بود.»

عبدالله کوثری

شعر هم که نمی‌گفت شاعر بود

«روز تشییع جنازه خودم را به جلوی بیمارستان ایران مهر می‌رسانم. پیر و جوان جمع شده اند. خیلی‌ها گریه می‌کنند. جوانان و نوجوانانی را می‌بینم که سیاه پوشیده اند. جوانانی را می‌بینم که با هم، به صدای بلند، شعری از شعرهای شاملو را می‌خوانند و همه با چهره‌های بهت‌زده. باورم نمی‌شود. شاملو و مرگ؟ نه، زیباترین بامدادِ شعر هرگز غروب نمی‌کند. کور دلانی غروب می‌کنند که نخواستند این بامداد باشکوه را ببینند. این بامداد تا ابد غروب نمی‌کند.»

هوشنگ حسامی

زیبایی تجلیل از انسان

«شعر شاملو می‌تواند شعر جهانی باشد. در شعرهایی که شاملو در هوای تازه و باغ آینه سروده است تأثیر او از انسان‌گرایی اوایل این قرن و مکتب‌های آزادی‌خواه نمود بارزی دارد.

در این شعرها مسائل اومانیستی و روشنگری و روشن اندیشی به خوبی دیده می‌شود. این شعرها می‌تواند جهانی باشد چراکه شاملو در آن‌ها به شاعرانی چون الوار و آراگون نیز نظر داشته است. تجلیل شاملو از انسان و انسانیت بخشی از کار اوست که جنبه‌ی جهانی دارد و او را متصل می‌کند به هم‌ترازهایش نظیر لورکا، آراگون و...»

ضیاموحد

شاعر استقامت و زیبایی و ستم‌ستیزی

«او اگر چه در این دو دهه از سرودن‌هایش کاست و به آفرینش در

مـرثیـه

همسایه‌ی تو بودیم
و زیر سایه‌ی تو بودیم
برادر بزرگ!
همیشه می‌دیدمت در مهتابی
خم شده به کوچه‌ی تاریک
«آه، من حرام شده‌ام.»
نه،
حرام نشدی
حرامیان هم این را می‌دانند
کلام تا بدان جا پرواز کرد
که آرشِ تو پروازش داد
و اکنون
آرام خفته‌ای
در مصراعی کوتاه
به بلندای ابدیت.

ضیاموحد

زمینه‌های دیگر ادبی و هنری و فرهنگی پرداخت، همچنان رقابت‌ناپذیر حضوری سنگین در خاطر حتا جوانان داشته است،... فکر و اندیشه‌ی بلند و خلل نیافتنی شاملو وی را از دیگران متمایز می‌کند شعر او آینه نمایش شکوه و بزرگی انسان در جغرافیای زمانه‌اش است. بی‌گمان شعر او آمیخته و آکنده از استقامت و زیبایی و عواطف والای انسانی و ستم‌ستیزی است.

رضاعطاردی

بهترین و قویترین شاعر

«... و انصافاً راجع به شعر امروز ما ـ بعد از نیما ـ اگر حرفی و کاری باشد یقیناً باید اول در مورد احمدشاملو باشد، چون او امروز بهترین و قوی‌ترین شاعر بالفعل و بالقوه‌ای است که من می‌شناسم ـ بی آن که منکر دیگران باشم یا مثلاً فروغ فرخزاد و که و که‌ها را فراموش کنم.»

اخوان ثالث

ترجمان خواست‌های اجتماعی و تاریخی

«شاملو به اعتقاد من دست کم از دو جنبه مطرح است. اول به عنوان شاعری که نزدیک به شصت سال در ادبیات ایران حضور

مستمر دارد و این حضورش باعث تحول شعر نیمایی و جهش مجدد شعر فارسی شده است. جنبه‌ی دوم تعلق شاملوست به یک منش فکری به این معناکه شاید شاملو آخرین نماینده‌ی برجسته نسلی باشد که "من" شاعرانه‌اش را تبیینی جمعی می‌داد و شعرش بیش از آن چه بیانگر دنیای عاطفی و حس شخصی‌اش باشد، خودش را ترجمان خواسته‌های اجتماعی و تاریخی می‌خواست. رفتن شاملو نقطه پایان فصلی از شعر و فصلی از منش در این سرزمین است و می‌توان گفت که رفتنی بود در اوج افتخار و اسطوره‌وار.»

مدیا کاشیگر

برای بامداد

پیراهنِ گرامی و، سرخ‌اش را
بر بلندای تابوت بیاویزید،
بالا بگیرید
تبرکِ پرچم‌ها را،
آهنگِ «چپ» بنوازید
که «الف - بامداد»
غرقِ حمایلِ قرمز
از گذرگاه
می‌گذرد.

دیگر،
این که می‌بینید
بیشمارانند
عاشقانند
در خاکستان،
تنها
ردیفِ اول را می‌گویم
«ریتسوس»
و «حکمت»
آمده اند
«لورکا» و
نرودا هم...
و در صفِ آخر
«ولادیمیر» و، «آراگون»
مویه می‌کنند.

محمد خلیلی

رزمنده‌ی ضد ظلم و فساد و سیاهی

«نام احمدشاملو چون نام بسیاری از هنرمندانی که ریشه در اعماق اجتماع دارند در دل مردم ما نامی جاویدان است زیرا او در سراسر زندگی پر تلاشش درکنار مردم ماند. از چشمه‌ی زلال ادب و فرهنگش نوشید، بالید و شاعر شد؛ و با هر واژه‌ی اشعارش بغض‌های فرومانده درگلوی مردم ما ترکید. با ظلم و فساد و سیاهی به جنگ برخاست در به درتر از باد زیست و محکوم به شکنجه‌ای ابدی و مضاعف بود درکنار بچه‌های اعماق با حنجره‌های خونین آن‌ها ترانه‌ی رهایی خواند از سفره شان نان پاره‌ای بی قاتق برداشت. همراه با آنان عاشق شد و ترانه‌های عاشقانه سرود. آزاده‌طلب بود با هیچ قدرتی سر سازش نداشت و تسلیم زر و زور نشد اشعارش را بدرقه‌ی راه آنانی کرد که عاشقانه در راه برآوردن آرزوهای مردم به مسلخ رفتند. و با نفیر هر گلوله دست بر قلب نهاد و فریاد برآورد من هم دست توده‌ام.

او به ما یاد داد که چگونه در برابر خودکامگان تاریخ ایستادگی کنیم و توهین به آزادی و شرف انسانی را برنتابیم او انسانی نو با تفکری پیشرو بود.» «.... کانون نویسندگان ایران از همراهی و همدلی احمدشاملو این بنیانگذار صمیمی و فرهیخته که با عزمی خستگی‌ناپذیر تا آخرین لحظه‌های زندگی، سنگر آزادی اندیشه و بیان را ترک نکرد به خود می‌بالد. مرگ او میلاد اوست.»

پیام علی‌اشرف درویشیان

شاملو را نمی‌شود شناخت،
شاملو را می‌توان دوست داشت

... صبحت کردن و یا نوشتن از شعر شاملو از توان قلم و زبان خارج است. کی می‌توان بحر را در کوزه‌ای کرد؟ شاملو فردی روشنفکر و مسئول بود. یک انسان اجتماعی و یک مبارز سیاسی و فراتر از همه‌ی این‌ها جزو بزرگ‌ترین شاعران پارسی‌گوی و نابغه‌ی بزرگ ادبیات ایران بود.

در نهایت فروتنی زیست و هیچ‌گاه اسیر ظواهر مادی دنیا نشد کما این که با وجود پیشنهاداتی که به او برای پذیرفتن ریاست تحقیقات یا استادی دانشگاه شده بود از پذیرفتن آن سر باز زد. ... در روزگار سلامتی دیده می‌شد که وی شانزده ساعت مداوم کار می‌کرد و بعد بیهوش به روی میز کارش می‌افتاد و پس از یک ساعت استراحت دوباره به کارش ادامه می‌داد. حتا موقعی که مریض شده روزی ۲۱-۱۰ ساعت به کار مشغول بود و من در مقام شاگردی از او فراوان آموختم.

مسعود خیام

سراینده شعرهایی
که تحمل زندان را آسان می‌نمود

«شاعر گردن‌فراز ایران و جهان درگذشت. شاعر امید که فرداهای نغمه‌سرا را تدارک می‌دید. شاعری که گفته بود "انسان، دشوارایِ وظیفه است". افسوس که دستان بسته‌ی ما آزاد نبود تا هر چشم‌انداز را به جان

در بر کشیم. او شاعر فرصت‌های کوتاه و سفر جانکاه بود. اما زندگی او یگانه بود و هیچ کم نداشت. شاملو شاعری بود که اعجاز شعرهایش، تحمل زندان را به چندین نسل آسان می‌نمود. شاعر هم راه شکنجه‌ها، اتاق تمشیت و سپیده دم خونین کاشفان فروتن شوکران.»

فریدون آدمیت ـ رمضان حاجی مشهدی ـ ع. پاشایی ـ عباس میلانی و دیگران.

شاملو پرچم نسل ماست که دست به دست ما را از رودکی تا مولوی، از دهخدا تا نیما و هدایت و از ما تا آینده، این پرچم فروتنی، سرافرازی را با هم دارد.»

جوادمجابی

جای خالی شاملو با هیچ شخصیتی پر نخواهد شد.
شاعران جوان امروز با مرور در زندگی و غنای اندیشگی او و مبارزات مداومش در راه آزادی، زندگی خود را از نو خواهند ساخت.»

پوران فرخزاد

... از سلسله جبال شعر شاملو، بیشتر از هر چیز سلطه‌ی او بر زبان فارسی و کشف و عرضه‌ی ظرفیت‌های آن چشمگیر است این کانون همه‌ی آثار غیر شعری او نیز هست...» ▣

هوشنگ گلشیری

«مینا» زنده خواهد ...

کشیده بودند ـ بیانبارند. از این جوانان در پی شستشوی مغزی «طالبان» پدید آمد، آفتی که جانشین نیروهای شوروی شد.

بی اندک گزاف‌های، در تمامی این دوران، تنها مینا و هم‌اندیشان اندکش بودند که از این دام فریب برکنار ماندند و بر اندیشه روشن خویش پای فشردند. یکی از ارزشمندترین کوشش‌های مینا بنیادگزاری «پیام زن» بود. گمان نمی‌رود هیچ نشریه و رسانه دیگری در آن دوران با حضور دشمن، به اندازه «پیام زن» در بازتابانیدن موقعیت مردم افغانستان و بویژه در راستای روشنگری زنان افغان تلاش تاثیرگذاری بر جای گذارده باشد. مینا در پی موضعگیری آشکار در برابر روسیان و نظام دست نشانده آنان، «پیام زن» را در ۱۹۸۰ به صورت نشریه‌ای دوزبانه منتشر ساخت. طبیعی‌ست که نظام حاکم آن روز انتشار «پیام زن» را آسان بر نمی‌تافت. انتشار «پیام زن» در آن دوران به راستی کاری بود کارستان.

درکنار تلاش‌های روشنگرانه‌اش، مینا با بنیادگذاری دبستان‌های «وطن» در اردوگاه‌های پناهندگان می‌کوشید مغزهای جوان دختران و پسران خردسال را از تاثیر خرافه‌های مذهبی مصون بدارد. او همچنین طرح پدید آوردن درمانگاه‌ها و آموزشگاه‌های کارهای دستی برای زنان پناهنده را به انجام رسانید.

اما آنچه مایه افسوس است، بی اعتنایی رسانه‌های جهان و گزارشگران آنها به این کوشش‌های انسانیست. اگر چه مینا با سفر خود به چند کشور اروپایی در سال ۱۹۸۱ کوشید افکار عمومی جهانیان را با سرنوشت تلخ و ناروای مردم و بویژه زنان افغانستان آشنا سازد و در همین راستا در کنگره سالانه حزب سوسیالیست فرانسه نیز شرکت جست، اما اروپا واکنش درخور سزاواری نشان نداد. در این رهگذر بسیار دردناک است یادآور شوم که انفجار دو تندیس کهن بودایی که چندین سال سپس‌تر از سوی نظام تیره درون طالبان انجام شد، واکنشی بسیار گسترده‌تر در جهان برآورد، تا صدها هزار زن افغان که زندگی‌ها شان از هم پاشید، جان‌های خود و فرزندان شان فدا شد و خانواده‌های شان از هم گسیخت. به راستی این بیدردی جامعه جهانی را هیچ چیز نمی‌تواند توجیه کند. اما اینها همه از کوشش خستگی‌ناپذیر مینا این زن دلیر و پیکارجو نکاست. او همچنان تلاش‌های انسانی و اجتماعی خود را پیگیرانه دنبال می‌کرد و از هیچ خطری نمی‌هراسید.

کوشش‌های پیگیر مینا چون خاری در چشم روسیان و دولت دست نشانده شان می‌خلید. از این رو آنان چاره را تنها از میان برداشتن مینا دیدند. مینا در سالهای پایان زندگی پربار خود چون شمشیر دو دمی بود که مبارزه با نیروهای اشغالی کشورش را با مبارزه روشنگرانه‌اش در برابر بُنیادگرایان درآمیخته بود. چنین بود که برای از میان برداشتن او این دو نیروی پلید با هماهنگی به این جنایت دست زدند.

در چهارم فوریه ۱۹۸۷ تروریست‌های کی.جی.بی. با همراهی کارگزاران بنیادگرای پاکستان درکویته پاکستان «مینا» را از پای درآوردند. آنان بر این پندار خام و نادرست بودند که با از میان برداشتن «مینا» کوشش‌های او پایان خواهد یافت. اما آنان غافل از این واقعیت بودند که «مینا» بذری افشانده بود که با گذشت زمان بیشتر و گسترده‌تر به بار می‌نشیند و تلاش روشنگر او هزاران زن افغان را به میدان مبارزه فرا خوانده تا راه او را دنبال کنند. یادش جاودان و راهش روشن و پر توان باد. ▣

(«شهروند»، شماره ۷۵۸، فبروری ۲۰۰۳)

نگاهی گذرا به ...

شرایط گردن ننهاد بلکه در کرانه غربی به ایجاد پسته‌های نظامی بیشتر، اخراج فلسطینیان از شرق بیت‌المقدس و انهدام خانه‌های شان دست زده و بیت‌المقدس را پایتخت اسرائیل اعلام داشت. همچنین از زمان موافقتنامه به بعد اسرائیل تعداد ساکنان یهودی کرانه غربی را بـه دو چند یعنی ۴۰۰ هزار نفر افزایش داد و به ایجاد سنگرها، دیـوارهـای سمنتی، سیم‌های برنده و استحکاماتی ازین قبیل پرداخته، دهات و شهرهای فلسطینی را از بقیه کرانه غرب جدا و زندگی را بر فلسطینیان مصیبت‌بارتر کرد. وضعی که در هیچ گوشه‌ی دنیا نظیر ندارد.

مذاکرات کمپ‌دیوید در ۲۰۰۰ به نتیجه‌ای نـرسید زیـرا عـرفات خلاف کوتاه آمدن مقابل اسرائیل در معاهده اسلو، بر مطالباتی چون بیرون رفتن اسرائیل از شهرک‌هایی که ایجاد کرده، کنترول داشتن بر بخش‌هایی از بیت‌المقدس و حل مسئله پناهندگان پافشاری ورزیـد. متعاقب شکست مذاکرات، فلسطینیان با تظاهرات عظیمی خواستار ادامه انتفاضه علیه اسرائیل شدند.

از آن به بعد هم اسرائیل به مواد هیچ راه حلی که عموماً از طـرف امریکا ارائه می‌شد اعتنایی مبذول نداشته و فـقط بـر تـرور رهـبران فلسطینی، کشتار زنان و مردان و نوجوانـان فـلسطینی، ویـران کـردن خانه‌ها، شفاخانه‌ها، مزارع و منازل آنان تکیه دارد.

نقشه مهم دیگر اسرائیل علیه امر آزادی فلسطین عـبارت بـود از ایـجاد تقویت سازمان‌های تـروریستی بـنیادگرا مـثل حـماس، حـزب‌اله و جـهاد اسلامی تا ضمن شعله‌ور ساختن جنگ‌های داخلی در فلسطین آنها را همواره به مثابه وسیله‌ای در اختیار داشته باشد زیرا ترس واقعی آن از حاکمیت یافتن نیروهای سکیولر و انـقلابی در فـلسطین بـوده و هست تـا نـیرویی بـنیادگرا. اسرائیل می‌داند که نیروهای بـنیادگرا ـ نـاسیونالیست سـرانـجام یـا تسـلیم می‌شوند یا به سازش تن می‌دهند. اما امروز آفریده‌های بنیادگرای اسرائیل به مزاحمتی جدی برای خود آن دولت بدل شـده است، درست هـمانند دار و دسته‌های بنیادگرای وطنی که توسط امـریکا و آی.اس.آی بـه وجـود آورده شدند ولی برخی از آنها امروز در مقابل خـالق خـود سـر نـاسازگاری نشـان می‌دهند.

مبارزه آزادیبخش مردم فـلسطین بـا آن کـه از پشـتیبانی جـهانی گسترده‌ای برخوردار است، بدون دور انـداخـتن نـیروهای بـنیادگرا نمی‌تواند به ایجاد فلسطینی آزاد، دموکراتیک و شکوفا بیانجامد. ▣

امضای «تفاهمنامه» ...

امـا ایـن مـینی ایـدئولوگ دولتِ خـلیلی، اسـماعیل، عـبداله و جنایتکاران دیگر، نمی‌داند که حضور امریکا در جاپان حاصل تسلیم بلاقید و شرط کشوری شکست خورده در مقابل کشوری پیروزمند در جنگ دوم بود. بعد هم در جاپان دولتی بر سرکار نیامد که عذر وجود نیروهای امریکایی را از خاکش بخواهد. ولی جنبش‌های بزرگ ضد حضور پایگاه‌های امریکا در جاپان (و نیز کوریای جنوبی) هیچگاه نه خفته است. ما از دوستان جاپانی خود همیشه شـنیده‌ایـم کـه مـردم جاپان پایگاه‌های امریکا را منافی استقلال و آزادی خود مـی‌دانـند، آنان می‌گویند که با زورگویی و یا تجاوز یک سرباز امـریکایی بـه یک دختر جاپانی هر جاپانی عمیقاً احساس درد و سرافکندگی و رقیت و جریحه‌دار شدن غرورش را می‌کند.

کی رد خواهد کرد که در جاپان به مجردی که دولتی استقلال‌طلب رویکار بیاید از امریکا خواهد خواست تا بار و بنه‌اش از جاپان جمع کند؟

آقای جعفررسولی فراموش کـرده است کـه مـردم جـاپان هـنوز فروریختن دو بم اتمی را بر سر شان توسط امریکا از یاد نبرده اند. آنان حضور نیروهای نظامی کشوری را که در یک لحظه صدها هزار هموطن شان را در دو شهر جاپان به ذغال بدل کرد، نمی‌توانند در خدمت دفاع از جاپان تلقی کنند.

به یک احتمال ضعیف، رسولی و رسولی‌ها هم زمانی به ضدیت با حضور دراز مدت نیروهای امریکایی در کشور به مخالفت برخیزند که همسر یا دخترک شان مورد تجاوز یک امریکایی قرار گیرد.

هکذا خلیلزاد برای آرامش بخشیدن به مردم اعلام کرد که هر وقت افغانستان بخواهد، امریکا کشور را ترک خواهد گفت. یعنی قضیه قبول خوش به رضای هر دو جانب است!

ولی مردم ما شاهد بودند که کرزی در آستانه سفر بـرای امـضای تفاهمنامه باگردن پتی اظهار داشت که از بوش خواهد خواست تا مانع تلاشی‌های خودسرانه‌ی نیروهای امـریکایی از خـانه‌های مـردم در ولایات گردد و افغانستان بر عملیات نظامی امریکا کـنترولی داشـته باشد. اما بوش این خواهش را با صراحت رد کرد. حال که امریکا بـه یکچنین تقاضای ساده و بسیار برحقی اعتنایی نمی‌کند، کدام احـمق می‌تواند بپذیرد که وقتی ابرقدرت جـای پـایش را در کشـور مـحکم

سازد، روزی با یک اشاره دولت افغانستان، فوری کشور را ترک گوید؟

و حقیقت اینست که صرفنظر از شعبده‌بازی‌های لفظی کرزی و یاران بنیادگرا و غیر بنیادگرایش، تفاهمنامه بر حاکمیت ملی و استقلال افغانستان خط بطلان می‌کشد.

مردمی که استقلال نداشته باشند، در هر گونه قفس تلایی که امریکا یا قدرت دیگری برای شان بسازند، باز هم اسیر خواهند بود. ذلت تن دادن به اسارت به بهانه‌ی «بازسازی» و «پیشرفت»، متاع استعماری خفتباری است که فقط به مذاق تسلیم‌طلبان و آنانی خوش می‌خورد که در دنیای کنونی آزادی و رستن از رژیم‌های بنیادگرا و فاشیستی را بدون دخالت امریکا ناممکن پندارند.

اگر امریکا صادقانه به بهروزی و دموکراسی افغانستان می‌اندیشد کمک‌های بدون قید و شرطش را دریغ نکند و مهمتر از آن از تولید و صدور نوکران بنیادگرایش به افغانستان دست بردارد.

داکتر زلمی خلیلزاد گفت که امریکا با درسگیری از گذشته دیگر به تقویت بنیادگرایان نخواهد پرداخت.

اما واقعیت خلاف این ادعاست. امریکا از حادثه سپتامبر به بعد، نوکران طالبش را از قدرت به زیر کشید و در عوض جنایتکاران «ائتلاف شمال» را روی صحنه آورد و به این هم اکتفا نکرده، تروریست‌های طالبی و گلبدینی را نیز می‌خواهد با آنان یکجا سازد.

اگر امریکا واقعاً نه دوست بنیادگرایان بلکه دوست مردم افغانستان می‌بود باید مثل نوریگای پانامه از دم تمام جنایتکاران بنیادگرا گرفته و دور شان می‌انداخت. اما برای امریکا بهیچوجه مهم نبوده و نیست که جلادان ضد دموکراسی و ضد زن در افغانستان حاکم باشند یا مرتجعانی کمتر خون‌آشام؛ مهم اینست که آن دولت تابع امریکا باشد.

تفاهمنامه علاوه بر اینکه برای خاینان طالبی و گلبدینی زمینه تبلیغات مردم‌فریبانه و گسترش تروریزم کور را مساعد می‌سازد، بذر احساس بدبینی و خصومت بیشتر با امریکا را در دل مردم ما می‌کارد. و این در شرایطی که کثیفترین دشمنان سرزمین ما تفنگ به دست علیه پدر و بادار دیروزی شان می‌جنگند، طبعاً سیمای جنبش استقلال‌طلبانه و ضد وجود پایگاه‌های نظامی امریکا را درکوتاه مدت مخدوش جلوه خواهد داد و نیز بنیادگرایان وسیعاً از آن سؤاستفاده خواهند کرد.

تفاهمنامه برای مردم خسته و مجروح افغانستان غیر از جبهه نبرد ضد جنایتکاران طالبی وگلبدینی و القاعده، جبهه ناخواسته‌ی مبارزه بر ضد حضور نظامی دراز مدت امریکا را نیز می‌گشاید. و این نه تنها خیانت به افغانستان که خیانت به بنیاد و تقویت مناسبات متساویانه‌ی میان امریکا و افغانستان و علاوتاً بدترین خیانت کرزی و دولتش تا حال، به شمار می‌رود.

دولتیان در توجیه و تمجید تفاهمنامه با شادی‌ای کودکانه ابراز می‌دارند که بر اساس این سند ملت افغانستان می‌تواند خوشحال باشد که دیگر امریکا او را رها نمی‌کند!

اول اینکه کاش امریکا از سر ما دست برمی‌داشت. در حالیکه خلاف ناله‌های زار عوامل افغانی امریکا، این کشور طی ۲۵ سال اخیر هیچگاهی ما را رها نکرده است؛ در جنگ ملی ضد روسی، احزاب خاین بنیادگرا را به وجود آورد و مسلح و تمویل کرد و با سقوط دولت پوشالی نجیب آنان را به حکومت رسانید؛ بعد آنان را در چتل‌دانیش انداخته بربرهای طالبی را به کابل نصب کرد و اکنون هم از دیدن خیانت‌ها، جنایت‌ها و قاچاقبری سران «ائتلاف شمال» و سازش وزیران بی‌غرور و بی‌شخصیت با آنان، حظ می‌برد.

به نظر می‌رسد صفرای امریکاپرستان فقط با ایجاد پایگاه نظامی امریکا در افغانستان می‌توانست بشکند و نه کمتر از آن! مسئله‌ای که زمینه را مخصوصاً برای مانور بیشتر واکت‌های کثیف «ناسیونالیستی» تروریست‌های گلبدینی و طالبی مساعدتر خواهد نمود.

اگر امریکا منافع مشترک با بنیادگرایی نمی‌داشت و اگر به راستی خواستار استقرار حکومتی دموکراتیک در افغانستان می‌بود، اول باید چنانچه گفتیم گرگان بنیادگرایش را در این کشور زنجیر می‌کرد و سپس با حمایت از به قدرت رسیدن دولتی دموکراتیک، از لحاظ اقتصادی و سیاسی به کمک آن می‌شتافت تا افغانستان بر سر پایش ایستاده می‌شد. و لازمه این کار، ابداً پایگاه نظامی شدن افغانستان نمی‌توانست باشد...

جهان در وضعیتی است که اگر امریکا و چند قدرت بزرگ اروپایی آب را گل‌آلود نسازند، جنگ بین کشورهای کوچک در اکناف کره زمین منجلمه منطقه ما متصور نیست. دیگر اینکه احتمال حمله کدام کشور به افغانستان وجود دارد که حضور امریکا درکشور مانع آن شود؟ و نیز پیشرفت اقتصادی و پاگرفتن دموکراسی در افغانستان و «دفاع» از آن از سوی امریکا، بهیچوجه حضور دایمی آن کشور را در افغانستان ایجاب نمی‌کند.

در اثر خیانت پوشالیان و بنیادگرایان، هستی مردم افغانستان برباد رفت اما تنها استقلال نسبی کشور شان باقیمانده بود که اکنون آن را هم آقای کرزی و یاران جنایتکار بنیادگرا و غیر بنیادگرایش با امضای تفاهمنامه ـ که بهای سنگینی برای آن خواهند پرداخت ـ از آنان می‌گیرند. ▣

برخورد به جنایت‌سالاران ...

را بنابر خواست خاینانه‌ی جنرال عبدالرحمن با خاک یکسان کردند و دهها هزار مسکنه‌اش را جزغاله کردند و سگ‌های وحشی شان صدها دختر و پسر نوجوان و جوان را مورد تجاوز قرار دادند و به هر جنایت دیگر که تصور کنیم دست زدند.

ولی با اینهم چرا خداوند تا امروز خاینان مذکور را نه تنها تنبیه نکرده بلکه در مقامات عالی قدرت بالا برده و در عوض مردم دربدر، بی‌سرپناه، بی غذا و بی داکتر و دوای افغانستان اند که هر روز از سوی جنایتکاران مذکور مجازات می‌شوند و در واقع مرگ تدریجی را تحت "دولت اسلامی افغانستان" تجربه می‌کنند؟؟

به نظر من خدای هیچ دینی این قدر شقی و ستمگر پسند و نا عادل نمی‌شود اما هنگامی چنین می‌شود که شناساندنش توسط پرستندگان خون‌آشام یا "نظریه پردازان" مزدور و تا مغز استخوان مرتجع او انجام گیرد.»

جنایت پیشگان، تنها برادران عبدالعزیزفروغ‌ها و نرشیرها و عثمان‌ها اند

«و باز هم در همین شماره "افغان رساله" شخصی موسوم به عبدالعزیزفروغ در یادداشتی پیرامون قانون اساسی افغانستان می‌نگارد:

> **"با سقوط نظام کمونیستی برادران مسلمان ما بر اساس موافقتنامهٔ پشاور که از همان آغاز در جبین آن بود رستگاری نمیدرخشید و توسط حلقه‌های خارجی طرح و تحمیل شده بود. زمام امور کشور را بدست گرفتند. در این دوره برادران ما، منافع فردی و گروهی خویش را بالاتر از منافع ملت مسلمان افغانستان قرار دادند که در نتیجهٔ آن نه تنها اهداف جهاد مستحق نگردید بلکه زمینهٔ مداخلهٔ کشورهای همسایه در امورد داخلی افغانستان بصورت وسیع فراهم گردیده اختلافات اجتماعی و جنگهای گروهی و مذهبی ابعاد گسترده کسب کرد و قدرت دولت بین مراکز متعدد سیاسی و نظامی تقسیم شد."**

باید بسیار بیشرم یا احمق بود که سگان زنجیری بیگانگان، جنایتکاران و رهزنان راکه آنقدر در این وطن خون و خیانت کردند، به نام مقاومت بزرگ مردم ما علیه تجاوز شوروی به ثروت‌های قارونی دست یافتند و ٪۹۰ شهری راکاملاً تخریب کردند و در حقیقت آدمکشانی بالفطره و بیمار هستند، به سادگی "برادران مسلمان ما" نامید.

این برادری صرفاً برای آقای عبدالعزیزفروغ و متملقان و معامله گران مثل او می‌زیبد. مردم افغانستان و روشنفکران پاکنهاد و آزادیخواه ما را با خاینان هیچ ملاحظه‌ای، هیچ رشته‌ای پیوند نمی‌دهد.

عبدالعزیزفروغ که هنوز هم در عشق به آن خاینان می‌سوزد و آنان را "برادران مسلمان ما" می‌خواند باید روشن می‌ساخت که منظورش از "ما" چیست. اما من فکر نمی‌کنم او همزبانی بیابد جز "برادران ائتلاف شمال"، "برادران حزب اسلامی حکمتیار" و بالاخره "برادران طالب" و "برادران القاعده".

با استفاده از فرصت می‌خواهم یادآور شوم که لحن برا و غیر سازشکارانه‌ی "پیام زن" چه عمق و مفهوم ارزشمندی دارد و چگونه به خودی خود رسواکننده‌ی قلمبدستان وطنی در تحلیل نهایی خادم بنیادگرایان و اربابان آنان می‌باشد. و بنابر این نویسندگانی چون نرشیرنگارگر حق دارد از افشاگری "پیام زن" چنان دیوانه شود که تنبان بدرد و داکتر اکرم‌عثمان هم آن را تهدید به فحاشی و رذالت به سبک رفقای خادی‌اش کنند.» ▣

آیا اسماعیل خویی ...

نشستی و برای یک شکنجه گر خادی و دژخیم قلمبدست جهادی شعر گفتی.

اگر آنچنان دگرگون نشده باشی اسماعیل جان، آیا می‌توانی حدس بزنی حالت را با دیدن شعری از یک شاعر ایرانی یا افغانی در ستایش یک شکنجه گر ساواکی یا واواکی؟

آیا حاضر نخواهی بود آن شاعر کثیف را با کمال میل و به دست خودت خفه کنی؟ یا شاید او را حقیرتر و بیمقدارتر از آن بدانی که به خفه کردن بیارزد؟

آقای خویی، سر در گریبانت کن و ببین خود به هواخواهی از چه موجودی افغانی برخاسته‌ای که حالا به خود حق می‌دهی به داکتر پرهام بتازی که چرا جانب جمهوری‌خواهان را نگرفته است.

شما با شعر سرودن برای "لطیف جان" خادی و از جاسوسان رژیم ایران، چنان خود را ناپاک کرده اید که صلاحیت ایرادگرفتن به ارتجاعی‌ترین و نامردمی‌ترین افراد و دیدگاه‌ها و مواضع را از شما سلب می‌کند.

"راوا" پیوسته گفته است که چنانچه پاکستان، امریکا و متحدان به خاطر پرورش و وچ کردن جنایتکاران "ائتلاف شمال" و طالبان علیه مردم ما یک عذرخواهی جدی و رسمی را از افغانستان قرضدار اند، شما هم باید از مردم ما عذر بخواهید زیرا یکی از کثیفترین مولودات آن جنایتکاران خاین را ناز داده اید.

من به نوبه خود در همین جا و به همین وسیله، از تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های مبارز ضد رژیم ایران می‌خواهم تا در برابر این جاسوس نوازی اسف‌انگیز و چندش‌آور آقای خویی بی‌اعتنایی به خرج نداده و قاطع و روشن موضع بگیرند.» ▣

مارلون براندو هنرپیشه ...

وقتی به خاطر بازی خاطره‌انگیزش در فلم «پدرخوانده» برای بار دوم حایز جایزه اسکار شد به رسم اعتراض در مراسم حاضر نشد و هنرپیشه‌ای را به عنوان نماینده‌اش برای دریافت آن فرستاد تا اعلام جرم ۱۵ صفحه‌ای‌اش علیه ستم بر بومیان امریکا را بخواند.

در متن سخنرانی او به این مناسبت از جمله گفته می‌شود:

«ما ۲۰۰ سال است که به سرخپوستان که به خاطر سرزمین شان، زندگانی شان، خانواده‌های شان، و حق شان برای آزاد بودن می‌رزمند گفته‌ایم: "اسلحه تان را به زمین بگذارید، دوستان من، و بعد ما با هم یکی می‌شویم: فقط اگر اسلحه تان را به زمین بگذارید دوستان من، بعد می‌توانیم درباره صلح صحبت کنیم و به توافقی برسیم که به خیر تان خواهد بود."

وقتی آنان اسلحه را به زمین گذاشتند، ما آنان را کشتیم... آنان را فریب دادیم و به وعده‌های خود به آنان وفا نکردیم.»

براندو در ۱۹۵۹ همراه هنری‌فوندا، آرتورمیلر، مارلین‌مونرو و عده‌ای دیگر، کمیته هالیوود ضد اسلحه هستوی را بنیاد گذاشت. در ۱۹۶۴ طی سفری به لندن در مقابل سفارت افریقای جنوبی علیه رژیم نژادپرست آن کشور اعتراض نموده و از تمام هنرمندان خواست تا در هیچ جایی که آپارتاید بر آن سایه افکنده باشد، اجازه ندهند فلم‌های شان به نمایش درآیند. در همین سال به جرم پشتیبانی از حقوق سرخپوستان امریکا به زندان افتاد.

در ۱۹۹۲، براندو خواست تا اسمش را از فلم «کرستیف‌کلمب» حذف کنند زیرا نسخه آخرین فلم، کشتار جمعی سرخپوستان را افشا نمی‌ساخت.

براندو زمانی که مصمم بود فلمی راجع به حقوق بومیان امریکا بسازد از فلمساز چپ ایتالیایی گیلوپونتوکورفو خواست تا کارگردانی فلم را به عهده گیرد. گیلو که بنابر تجربه‌اش کارکردن با او را مشکل می‌دانست گفت که با ساختن این فلم باز هم جنجال خواهند داشت ولی براندو گفت: «نه. نه، نه، این فلم به دلایل سیاسی و اخلاقی واقعاً برای من مطرح است و از تو استدعا می‌کنم آن را بسازی.»

براندو از منتقدان صریح و سرسخت ابتذال در صنعت فلم و هنرپیشگی بود. او به مصاحبه گران می‌گفت: «دیدن هنرپیشگان در تلویزیون که از زندگی خصوصی خود می‌گویند، تهوع‌آور است.»

جیمزبکن ستون‌نگار و دوست براندو در ۲ جولای ۲۰۰۴ ضمن گفتگو با لاری‌کینگ Lorry King یادآور شد که جای فلم‌های ارتجاعی جان‌وین را براندو می‌گیرد تا نشان دهد که مردم بومی امریکا در نبرد علیه سواره‌نظام سفید پیروز می‌شوند. ▣

انتخابات پارلمانی ...

است که چگونه جنایت‌سالاران ذخایر اسلحه خود را دست نخورده نگهداشته اند زیرا می‌دانند که با ضبط اسلحه و پول به هیچ بدل می‌شوند؛ در شرایطی که تجاوز به زنان و خودسوزی و ستم‌های بی‌نظیر نسبت به آنان بدتر از هر زمان دیگر ادامه دارد، در شرایطی که بلیون‌ها دالر کمک‌های خارجی از سوی «مقامات مسئول» چاپیده می‌شود و افغانستان فقیرترین، بیسوادترین و در عین حال بزرگترین مولد مواد مخدر به شمار می‌رود؛

در شرایطی که...

انتظار اینکه انتخابات آزاد و عادلانه باشد، خودفریبی و مردم‌فریبی خنده‌آوری بیش نیست.

در انتخابات ریاست جمهوری نیز وضع تفاوتی با امروز نداشت اما از آنجایی که مردم درمانده‌ی ما فکر می‌کردند اگر به منظور رد جنایتکاران، به کرزی رأی بدهند او به رأی آنان خیانت نخواهد کرد و گشایشی ولو کوچک پدید خواهد آمد، بیهراس از ترور طالبان و شرکا با رغبت فراوانی پای صندوق‌های رأی رفتند و تقلب‌ها و توطئه‌های مخالفان بنیادگرای کرزی نتوانستند جایی را بگیرند. اما در انتخابات پارلمانی مردم سرخورده و ناامید به بی‌اهمیت بودن رأی خویش پی برده و می‌دانند که چه رأی بدهند چه ندهند، همانطور که کرزی و امریکاییان حتی حفظ ظاهر را هم نکرده و چهره‌های آزاردهنده و شکنجه کننده‌ای مثل اسماعیل، سیاف، ضیأمسعود، دوستم، خلیلی، عبداله و نظایر آنان را آورده بر بالای سر شان نشاندند، حالا هم افرادی را می‌خواهند در پارلمان جمع آیند که به وجود یکچنان جنایت‌سالاران در دستگاه دولت، امضای «تفاهمنامه با امریکا»؛ هر گونه قرارداد اسارتبار دیگر، و انفاذ قوانین ضد مردمی، (البته پس از جر و بحث‌های «داغ» اپوزیسیون فرمایشی و چتلی پر آقای قانونی) رأی مثبت دهند.

با اینهم، آیا در پارلمان به تعداد حتی انگشتان یک دست عناصری راه شان را باز خواهند کرد تا از همانجا اعلام دارند که پارلمان تحت سلطه جنایت‌سالاران، مجمعی مردمی نه بلکه وسیله دیگر حاکمیت خونین و ننگین «ائتلاف شمال» و «برادران دینی» آن می‌باشد؟ آیا ملالی جویاهایی که با صدای خود، ماهیت بنیادگرازده‌ی لویه جرگه را برملا نمودند، در پارلمان نیز صدای خشم و نفرت مردم افغانستان را به گوش جهانیان خواهند رسانید؟

ایکاش چنین باشد و صدایی از عالم سیاهی و تباهی از قفس پلشت‌ترین دشمنان مردم و میهن ما، طنین افکند. ▣

قاچاقبری جنرال داوود، ...

دولت مرکزی آورده شده است، هنوز هم از تجارت خشخاش و هروئین سود می‌برد.

نعمت مامور اسبق استخبارات که ۲۵ سال است در نیروی پلیس کار می‌کند، برادر داوود، حاجی آغا را به عنوان مسئول تجارت هروئین خاندان داوود متهم نموده گفت که وقتی افرادش قاچاقبران کوچک را دستگیر کردند، داوود آنان را آزاد کرد.

او افزود که چهار تن از افسران خودش برای قاچاقبران کار می‌کنند. حتی با به حساب درآوردن آنان، واحد ۱۵ نفری نیروی ناچیزی است. **او در حالیکه کلکین کوچک دفترش در زیر زمین حوزه را بسته و صدایش را آهسته می‌ساخت، گفت که: به هیچکس اعتماد ندارد، مخصوصاً به جنرال مطلب‌بیگ آمرش که قبلاً معاون داوود بود.**

نعمت مدعی شد که افراد جنرال بیگ با جیره کردن گاز و امتناع از گسیل نیروی کمکی به او در حمله‌های ضد قاچاقبران، کار وی را بی اثر می‌سازند. بیگ چهار بار او را عزل نموده اما قومندان نیروی ضد مواد مخدر در کابل مجدداً او را به وظیفه گماشته است.

نعمت گفت که چندین بار گزارش افراد مظنون را به آمرانش داده است و در نوامبر با مقامات امریکایی که با پلیس ضد مواد مخدر در کابل کار می‌کنند تماس گرفت. وقتی از صحبت‌هایش نتیجه‌ای به دست نیاورد در فبروری گذشته بار دیگر یک معاون معتمدش را به غرض ابراز شکایت به پایتخت فرستاد.

داوود دست داشتن در تجارت مواد مخدر را انکار کرد اما گفت که سایر مقامات بالایی دولتی، پلیس و قومندانان ملیشاها در این کار ملوث اند.

داوود در مصاحبه‌ای گفت که او و برادرش رابطه‌ای با خشخاش و هروئین ندارند و نیز هیچ قومندان «ائتلاف شمال» دست به قاچاق مواد مخدر نزده اند زیرا مسعود آن را تحمل نمی‌کرد. او دشمنان را مسئول پخش دروغ‌ها درباره وی دانست.

مقامات غربی منهمک در مبارزه علیه مواد مخدر به طور خصوصی گفتند که داوود زمانی یک قاچاقبر مواد مخدر بود اما اکنون به او به مثابه رهبری متعهد در مبارزه علیه مخدرات اعتماد دارند.

شمیت گفت: «جنرال داوود مطلقاً عنصری کلیدی در امحای مواد مخدر به شمار می‌رود. یک قاچاقبر جوان کندزی اظهار داشت که در چاه‌های دهات به حد کافی خشخاش جابجا شده است که ۱۰ الی ۵ سال دیگر نیز لابراتوارها و قاچاقچیان را می‌تواند مصروف نگهدارد ولو کشت خشخاش کاملاً متوقف شود.»

وزارت داخله می‌گوید که «نیروی ویژه مواد مخدر» سال گذشته عملیات را در سه ولایت از ۳۴ ولایت انجام دادند که در نتیجه ۷۰ لابراتوار و ۸۸ تن چرس - تقریباً ۲ درصد کل تولید افغانستان - تخریب شدند.

یک مامور امریکایی ضد مواد مخدر خاطرنشان نمود که «کوشش برای پاک ساختن افغانستان از مواد مخدر به پاک کردن یک ساحل با یک سطل می‌ماند.»

یک دیپلمات غربی در کار ضد مواد مخدر بیان داشت که نیروی ویژه به گرفتاری افراد اصلی در شبکه‌های مواد مخدر نپرداخته است زیرا نظام عدلی بسیار ضعیف است. او هم که از افشای نامش خودداری نمود گفت: «انجام تعقیب قانونی قاچاقبران مشکل است عمدتاً به این دلیل که آنان رشوه می‌دهند.»

پیش از تهاجم امریکا به افغانستان، کارمندان وزارت خارجه دست داشتن «ائتلاف شمال» به تجارت هروئین را از عواملی ذکر می‌کردند که امریکا نباید از ملیشاهای ضد طالب به طور علنی پشتیبانی کند.

درین مورد شمیت گفت قاضیان به آسانی رشوه می‌گیرند چون معاش ماهانه شان فقط حدود ۱۰۰ دالر است.

قاچاقچی‌ای کندزی گفت که پریشان نیست. او به داوود به عنوان یکی از واسطه‌هایش حساب می‌کند. او گفت که در تابستان ۲۰۰۳ برای دوباره بدست آوردن یک بسته هروئین به ارزش ۲۰۰ هزار دالر که در تونل سالنگ توقیف شده بود، داوود به کمکش شتافت.

قاچاقچی مذکور پیشبینی می‌کند که تلاش‌های بازدارنده‌ی دولت

علیه تجارت مواد مخدر مفید خواهد بود. افزایش دستگیری‌ها و تهدیدات باعث قطع رقابت و کاهش عرضه‌ی زیاده از حد مخدرات خواهد شد چیزی که سال گذشته قیمت‌ها را تا دو سوم پائین آورد. «هر قدر فشار بیشتر شود به همان اندازه تجارت رونق و قیمت‌ها افزایش خواهند یافت... تعداد معامله گران کم خواهد شد و میزان درآمد من بالا خواهد رفت. سوداگران حرفه‌ای باقی خواهند ماند که واسطه‌های خوبی هم دارند.»

پلیس‌های موظف بازرسی راهها که ماهانه ۶۰ دالر معاش دارند وقتی از کار به خانه برمی‌گردند منتظر دریافت تهدیدهای به مرگ می‌مانند. آنان پریشان خانواده‌های خود اند. محمدنذیر گفت «وقتی خانه را به سوی وظیفه ترک می‌گویم به اطفالم گوشزد می‌کنم که لطفاً بیرون نروید. هر چیز کار داشته باشید به من بگویید تا بیاورم... ما می‌ترسیم. حتی اگر پشکی در خانه‌ام داخل شود تکان می‌خورم و فکر می‌کنم کسی برای کشتنم آمده است.»

تیم ۱۳ نفره نذیر که از ۹ ماه پیش کار را شروع کرده بیش از ۳۰ قاچاقبر را به دام انداخته است. اولین شکار تیم، افسران پلیس با یونیفورم و مسلح با بم دستی و تفنگ بود که ۲۴ پوند چرس در کوله پشتی‌ای در یک موتر ملکی با خود داشتند.

به قول شمس‌الدین از اعضای تیم، یکی از خطرناکترین دستگیری‌های تیم تابستان گذشته بود که ۴۰۰ پوند چرس داخل یک تانکر گاز که از شمال افغانستان می‌آمد، جاسازی شده بود. قاچاقبران سعی کرده بودند از بوی چرس با قاش‌های تربوز جلو گیرند. هنگامی که پلیس مقابل راننده قرار گرفت، او توسط موبایل‌اش خواستار کمک شد. سپس پیشنهاد رشوه را کرد و وقتی اینهم کارگر نیفتاد، از جنرال حاجی محمدالماس یک جنگ‌سالار «ائتلاف شمال» که نیروهایش مشهور به رهزنی‌ها و کشتارهای متعدد در پایتخت اند، کمک طلبید.

پلیس‌ها در راه شان به طرف زندان متوجه شدند که توسط دو موتر سرف پر از مردان تفنگدار تعقیب می‌شوند.

شمس‌الدین به یاد می‌آورد که ساعت تقریباً یک آن شب صدای زنگ تلفن بیدارش ساخت. او که در کنار خانمش دراز کشیده بود از خشم شنیدن صدایی تلفن که او را تهدید می‌کرد، عرق کرد.

چند روز بعد که با دیگر افسران در مقر تیم ضد مواد مخدر نشسته بود، باز هم همان مرد تلفن و تهدیدش را تکرار کرد. شمس‌الدین گفت: «تمام این مردم خود را در اردوی دولت دارند.»

یک هفته بعد از دستگیری شان، راننده و معاونش آزاد شده و با تانکر خود محبس را ترک کردند.

جنگ‌سالار الماس منکر قاچاقبری شده و گفت که پلیس شدیداً فاسد است. او ابراز داشت: «در واقع پلیس کابل خواب است و رهزنان و جنایتکاران به پلیس ملی رفته اند. هر زمانی که آنان مرتکب جرمی می‌شوند از یک قوماندان نام می‌گیرند که افراد او آن جرم را مرتکب شده.»

شمس‌الدین ۲۳ ساله مانند بسیاری دیگر از پلیس‌های در خط اول مبارزه بر ضد مواد مخدر از اینکه جنگ‌سالارانی با گذشته طولانی جنایت پیشگی و تجاوزکاری در کشور، به مقامات عالی پلیس گمارده شده و افسران پلیس را تابع و تحت فرمان خویش دارند، خشمگین است.

او نالید: ***«من تنها به این ۱۲ نفر در تیم‌ام اعتماد دارم. دولت ما یک دولت واقعی نیست. دعا و امید می‌کنم که روزی یک خارجی به حیث رئیس ما آمده و بالای سر ما ایستاده و ما را نظارت کند. در دولت ما اداره وجود ندارد و افغان‌ها در آن فاقد صلاحیت اند.»***

شرق کابل یکی از قدیمی‌ترین مناطق زرع مواد خشخاش افغانستان به شمار می‌رود که کرزی کوشیده اختلاف بین پلیس ـ جنگ‌سالار در آنجا را در وجود حضرت‌علی حل کند.

مقامات غربی قومندان پلیس ننگرهار را بخاطر برخورد شدید وی مقابل کشت خشخاش می‌ستایند. زراعت خشخاش در این ناحیه به طور چشمگیری کاهش یافته است.

اما جانداد سپین‌غر رئیس دفتر زون شرق کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گفت که پلیس‌های حضرت‌علی هر روز مردم بیگناه را دستگیر کرده و مرتکب سایر جنایات جدی می‌شوند در حالیکه قاچاقچیان مواد مخدر و جنایتکاران واسطه‌دار دیگر را آزاد می‌گذارند.

«حضرت‌علی تنها جلو کشت مواد را گرفته و نه قاچاق آنها را. نمی‌دانم چرا امریکا و دولت کرزی از او پشتیبانی می‌کنند.»

داوود گفت که حضرت‌علی را به کابل احضار کرده بود تا به آن ادعاها جواب دهد و خوشحال است که ادعاهای مذکور دروغ بودند. حضرت‌علی دشمنان را مسئول پخش آن دروغ‌ها درباره خود قلمداد کرد.

در دهات افغانستان مردم بی قدرت مثل جانان‌خان از دره‌نور اظهار می‌دارند که می‌خواهند یکبار و برای همیشه از شر جنگ‌سالاران خلاص شوند و تعجب می‌کنند که چرا کرزی به آنان بیشتر قدرت می‌دهد.

جانان‌خان گفت: *«دموکراسی به معنی آزادی و حکومت مردم است. اما در افغانستان اگر به قوماندانی بگویی که این اشتباهات را تو کرده‌ای و لطفاً وظیفه را ایلا بده، قوماندان تفنگش راکشیده و تو را می‌کشد.»* ▣

ملاشینواری، چاکر...

با وصف این یک جهالت را در مورد شینواری نمی توان منکر شد و آن اینکه او خلیلزاد را جدا از دولت امریکا می دید و تصور می کرد که سفیرِ دیگر شاید به خاطر کاستن از بی آبرویی امریکا یا هر صوابدید دیگری او را از ریاست ستره محکمه دور اندازد. گلبدینی پوسیده نمی داند که تا وقتی مثل ارباب منحرف و تیزاب پاشش نزد امریکاییان به کاغذ تشناب بدل نشده و سر به زیر و دست به سینه نوکر امریکا و متحدان است، ستره محکمه از وجودش جز دستگاهی آلوده و بی ارزش و مسخره بیش نخواهد بود.

بنیادگرایان تبهکار گل یک باغ اند. مردم ما هنوز به خاطر دارند که وقتی ضیاالحق و جنرال عبدالرحمن در طیاره سوختند و بوش پدر برای شرکت در مراسم عزاداری وی به پاکستان آمد، سیاف از اولین افغان هایی بود که خود را زیر پای وی (بوش) انداخته و تضرع کرد که حالا که مرجع و پدر شان ضیا و رحمن را از دست دادند، امریکا او و سایر برادران قیادی را فراموش نکند. و دیدیم که امریکا قدر این سگ زنجیریش را دانسته، و او و تروریست هایش را در لویه جرگه و پوهنتون و کابینه وغیره جاها راه داد. علاوتاً مردم هنوز از یاد نبرده اند که ملا ربانی خاین چگونه از جنرال حمیدگل رئیس «آی اس آی» تمنا کرد که به کابل آمده و کارها را در دست گیرد. پس شینواری بدعتی به خرج نداده است. او فقط در جای پای «برادران» گام می زند.

لیکن در تحلیل نهایی مردارخوری شینواری نکته اصلی نیست. از یک مدرسه دار و گلبدینی چه توقع می توان داشت؟ نکته اصلی اینست که نامه ی یک بلند پایه ترین بنیادگرا در کشور بد طالع ما، قبل از همه افتضاح سیاهی برای امریکا به حساب می آید که دوستان بنیادگرایش گاه به شیوه ای می خواهند بندگی شان را به آن ثابت سازند که «راز» یا (راز آشکار؟) وابستگی عام و تام دولت کرزی به امریکا، حمایت امریکا از بنیادگرایان، همه کاره بودن سفیرش در افغانستان، و نیات واقعی آن کشور را در افغانستان از پرده بیرون می افکنند.

آیا امریکا این دوست تروریست اش را به سبب شیوه پابوسی احمقانه اش مجازات خواهد کرد؟

هرگز! زیرا اولاً چنانچه متذکر شدیم خوشرقصی شینواری را وصف حال کلیه آدم هایش در حکومت کرزی می داند و ثانیاً این که دولت امریکا مایل است دنیا به نحوی بداند که سر نخ تمام امور در افغانستان را به کف دارد.

مگر امریکا نبود که مهمترین عملیات ضد شوروی در پنجشیر را افشا نمود که توسط «سی آی ای» رهبری می شد و نه ملا مسعود «قهرمان کثیرالابعاد»؟ (مجله تایم، ۱۱ جون ۱۹۸۴)

حالا اگر امریکا و آدم های حاکم و در «اپوزیسیون»اش، همه ی جاده ها و مناطق کشور را هم به نام «مسعود بزرگ رحمته اله علیه» و «مزاری رحمته اله علیه» وغیره مسما نمایند و یا اسماعیل چاقوکش را که با بیشرافتی عجیبی کارگران را زیر مشت و لگد می گیرد، وزیر سازند یا ملاشینواری با رگ گلبدینی و طالبی را به ستره محکمه و میهنفروشان و جنایت پیشگان جهادی را به سفارتخانه ها بگمارند، مردم به هوش آمده ی افغانستان می دانند که این تبهکاران مذهبی، «قهرمانان» و «نخبگان» امریکا و ایادی افغانیش بوده و ربطی به آنان ندارند.

ملاشینواری عهد عتیق هم از پستی و غلام زادگی و بی غیرتی خود و برادران و حکومت کرزی نمایندگی می کند و ربطی به مردم افغانستان ندارد که تاریخ نشان داده ابداً به سلطه ی بیگانه و اقدأ به آن تن نداده است. ▣

... و تظاهرات ...

شاید شتابزدگی و نارسایی ارزیابی درکار بود و نه غرض و مرض تا پۀ ی گلبدین و طالبان را زدن به اعتراض های مردم علیه جنایت و خیانت و فساد تا آنها را سیاه و «نامتمدن» نشان دهید؛ از آن مهمتر اینکه بگوییم که شما هم مثل اکثریت مردم ما به عفت و عصمت خود و دیگران پابند هستید و لااقل با شرفباختگانی نظیر پیرم قل، سبحان قل، قومندان محمود وغیره عصّاره های جنایت و ارتجاع به سازش نمی پردازید.

در غیر آن اگر از تایید حرکت مردم تخار خود را تیر بیاورید، این به معنای صحت تک تک ادعاها دایر بر ناپاکی و موضع ضد مردمی و بیگانه خوش کن شما در برخورد به تظاهرات جلال آباد خواهد بود.

به هر حال چه شما به برحق بودن تظاهرات تخار اعتراف کنید یا نکنید، یک چیز روشن است و آن اینکه تظاهرات تخار لگد محکمی است بر دهان تمام آنانی که در اعتراض های مردم به جای دیدن عقده و قهر متراکم توده ها علیه خاینان بنیادگرا و دولت بوگرفته از سازشکاری و خورد و برد و خیانت، مایلند فقط «دست خارجی» را کشف کنند. ▣

درود بر مردم غیرتمند تخار!
گسترده تر باد تظاهرات بر ضد جنایت سالاران!
شرم و نفرین بر آنانی که اعتراض های برحق مردم را آگاهانه تخطئه کرده و آنها را با نام وحوش گلبدین، طالبان و القاعده به لجن می کشند!

قرار معلوم «مجمع دانشجویان ولسوالی رستاق» درباره قیام مردم رستاق اعلامیه ای انتشار داده اند که متاسفانه تا زمان زیر چاپ رفتن «پیام زن» برای ما نرسید تا از آن استفاده می کردیم.

گزارش‌ها از قلمرو...

تداوی را ندارند و بنابران مرگ و میر مادران فوق‌العاده زیاد است.

میراث شوم طالبی هنوز حفظ بوده و مردانی که در دوایر دولتی کار می‌کنند باید ریش کلان و لنگی به سر داشته باشند. ماموران دارای لنگی و ریش دراز اند، فقط عده محدودی پلیس با دریشی ملبس بوده و سایر افراد مسلح و غیر مسلح بدون دریشی در جاده‌ها گزمه می‌زنند.

مردم در ولسوالی‌ها و اطراف از دست طالبان و قومندانان و زمینداران و تریاکداران زجر می‌بینند. دختران جوان در بدل ۵ تا ۱۲ لک فروخته می‌شوند. انجنیر حلیم کارمند یکی از مؤسسات غیر دولتی می‌گوید: «چندی قبل برادر والی صاحب ملاسیدمحمد عروسی کرده که در جمله سایر مصارف سه خروار گوشت گوسفند، سرخی گاو و مرغ پخته شده و مبلغ ۱۵لک افغانی طویانه داده شد.

مرکز تجمع طالبان در ولسوالی‌های کجلی و بغرا و مناطق هم سرحد با ولایت ارزگان می‌باشد. طالبان و نیروهای امریکایی با هم درگیری نداشته و تقریباً در صلح قرار دارند، با آنکه طالبان هنوز در قتل معلمان، ماموران ملکی ولسوالی‌ها، انجنیران و داکتران به راحتی فعال اند.

سهم زنان در انتخابات بکلی ناچیز بوده و علت آن جو سیاسی منطقه است. برادر کرزی و عارف‌نورزی وزیر اقوام و قبایل قبل از انتخابات به ولایت هلمند سفر کرده و به نفع کرزی کمپاین براه انداختند. رای‌دهی در آن ولایت بیشتر با توسل به زور بوده و جنبه قومی و ملیتی داشت.

میراحمد ـ ننگرهار،

خیزش قوم عرب علیه جنایت‌سالاران

بتاریخ ۲۷ قوس ۱۳۸۳ در ولسوالی بهسود قریه قاسم‌آباد در دشت‌عرب‌ها یک نفر چوپان به اسم شیرین‌آغا ولدگل‌آغا مربوط قوم عرب توسط یک نفر مسلح بنام لشکرخان بشکل بیرحمانه به قتل رسید. شیرین‌آغا می‌خواست گوسفندان خویش را در دشت‌عرب‌ها به چراندن ببرد که از طرف لشکرخان مربوط لوای زرهدار هدف قرار گرفته جابجا به قتل می‌رسد. لشکرخان جنایتکار با تعداد زیادی تفنگ‌سالاران چپاولگر خودسرانه دشت مذکور را غصب کرده و خانه‌های رهایشی در آنجا اعمار می‌نمایند.



مردم قوم عرب مربوط ولسوالی مذکور بخاطر قتل چوپان دست به تظاهرات زده و شعارهایی ضد جنگ‌سالاران سر دادند. آنان می‌گفتند که چندین بار است افراد مسلح بالای ما حمله می‌کنند و می‌خواهند ملکیت ما را بنام ملکیت دولتی غصب نمایند. همچنان خواهان دستگیری قاتل شده و جسد چوپان را به یوناما، سازمان‌های حقوق بشر و مسئولان دولتی به رسم اعتراض نشان دادند.

فردای آن روز از جنایتکاران قدیمی باند گلبدین بنام زلمی به نمایندگی مردم بهسود و قوم عرب با روزنامه وحدت مصاحبه‌ای انجام داده بود که قوم عرب تمام گفته‌های او را رد کرده و می‌گفتند زلمی خودش از بهسود نیست و در وقت اقتدار خویش زمین‌های ما را غصب و برای خود خانه اعمار کرد.

دولت درین مورد (اعمار خانه‌ها توسط قومندانان به زور در زمین‌های مردم) هیچ توجهی نکرده و مسئله را اختلافی بین مردم خوانده و از ارتباط لشکرخان با دولت منکر است.



اعتراض مردم عرب بر ضد جنایت‌پیشگان

ل. ا. ـ مزار،

مزار در چنگ جنایت‌سالاران

امنیت ولایت بلخ: ـ مسئول «امنیت و حفظ جان، مال و ناموس مردم» را مشتی از آدمکشان، دزدان و اختطاف‌چیان عهده‌دار گردیده است مثل شیخ‌فصیحی که در دولت محقق قوماندان امنیه و سپس مسئول گارنیزیون بلخ بود و در اختطاف و بچه‌برکان دست داشت، فعلاً در اکادمی پلیس بلخ «کادر» تربیه می‌کند و یا حسیب‌اله‌قریشی «جمعیتی» که در سگ‌جنگی با امین‌ضرب‌علی وحدتی که با ریختن خون تعدادی بیگناه طور ساختگی به وزارت داخله حبس و فوری رها شد، حالا قوماندان امنیه ولسوالی کلدار است وغیره.

چند حادثه در ماه عقرب امسال: ـ فردی بنام عبدالغیاث مشهور به بای‌خان مربوط جمعیت اسلامی مسکونه قزل‌قلعه چاربولک در روز روشن دختری را از سنگ کلان سیدآباد مزار ربود. فامیلش بعد از ردیابی قضیه او را در چاربولک یافتند و مسئله را با ولسوال و قوماندان امنیه و سایر «مسئولین» در میان گذاشتند ولی آنان به حرف‌های خانواده گوش نداده و بزور دختر را به بای‌خان که سه زن داشت، نکاح کردند.

ـ یک گروپ از افراد مسلح موتر انجنیر گل‌احمد مسکونه کودوبرق در گولایی ویس «نزدیک قلعه جنگی» را به ساعت سه ونیم بعد از ظهر توقف داده و همه پولش راکه ۶۵۰۰ افغانی بود ربودند. در موتر عده‌ای از مردکاران که در حویلی گل‌احمد در مزار کار می‌کردند نیز پول‌های شان راکه مبلغ ۱۵۰۰ افغانی می‌شد از دست دادند.

ـ افراد مسلح علم آزادی مشهور به علم سیاه مربوط جمعیت جوانی را از مزار اختطاف کردند و بر تخته پل (امارت علم سیاه) انتقال دادند. جوان بعد از دو شبانه روز از زندان علم سیاه فرار می‌کند. قرار معلوم افراد مسلح معامله قاچاق مواد مخدر را با مامای فرد اختطاف شده در فراه را داشتند و وقتی پول خود را حصول نکردند، خواهرزاده‌اش را گرفتند تا پول خویش را بدست آرند.

حوادث در ماه‌های دیگر: ـ در دلو سال جاری فردی مقدار ۶۰۰۰ دالر را به صرافی تبادله می‌کند که مورد تعقیب افراد مسلح قرار گرفته و در ۲ بجه همان شب تمام پول تبادله شده و زیورات او را از منطقه کارته‌آریانا به سرقت می‌برند.

ـ بیست تن از عازمین حج اکثراً باشنده ولایت فاریاب در ماه جدی در خانه یکی از وابستگان شان در گذر پنجشیر مزار مهمان شدند که در همان شب تمام پول شان توسط افراد پلیس به سرقت می‌رود.

ـ در شب ۲۶ ماه دلو در مرکز شهر جنوب روضه دکان‌های زرگری الماس و اسرار تاشقرغانی توسط افراد مسلح دزدیده شده که از هر دو دکان ۲۳۰۰۰ دالر و ۱۰۰۰۰۰ افغانی را با خود بردند.

وضعیت امنیتی شولگره: در شولگره سه گروپ جنایت‌پیشه جنبش، جمعیت و وحدت تسلط نظامی دارند و در هر فرصتی دست به قتل و ایجاد دهشت می‌زنند. افراد مذکور ظاهراً از طرف دی‌دی‌آر خلع سلاح شده اند ولی در واقع تمام آنان مسلح بوده و حاکمیت شان پابرجاست. تا هنوز پلیس ملی از ترس این سه گروپ تا دندان مسلح نتوانسته برای تامین امنیت به آنجا بروند. چندی قبل در اثر برخورد جنبش با جمعیت عجب‌خان قوماندان بچه فقیرصافی در باغ پهلوان به همراه چهار تن از محافظین‌اش توسط قوماندان بابه به قتل رسیدند. به تعقیب این حادثه برادر عجب‌خان ۷ تن افراد قوماندان ناحیه دوم شهر مزار را کشت. همچنان تروریست‌های جمعیت و جنبش حین جمعآوری عشر سه تن از دهقانان قریه سیاه‌آب ولسوالی شولگره راکه کاملاً بیگناه بودند از دم تیغ کشیدند چون با آنان بر سر عشر دعوا نموده بودند. در درگیری دیگری بین این دو باند در قریه کزن کینت ولسوالی شولگره چند تن کشته و عده‌ای زخمی شدند.

در زمان انتخابات ریاست جمهوری سلاحداران جنبش بعضی از اهالی را لت وکوب نموده بودند تا به دوستم رأی بدهند. کار یک تن از مضروب‌شدگان به شفاخانه کشید. فروش آثار باستانی توسط جانیان باندهای سه گانه امری روزمره است.

انعکاس کابینه در میان مردم: مردم اکثراً بر این باور بودند که کرزی تا حدی می‌تواند خواست‌های ابتدایی شان را برآورده سازد و از سویی چون دستش به خون آغشته نیست به او رأی دادند. اما بعد از اعلان کابینه عده زیادی برین باور بودند که تغییرات زیادی در کابینه رخ نداده و هنوز هم جنگ‌سالاران در کابینه حضور دارند و تفاوت چندانی با کابینه قبلی ندارد. چیزی که مغایر وعده‌های پیشین کرزی بود و این را ناسپاسی‌ای ۵۵.۴ رأی خویش می‌دانند.

برخی دیگر کارایی کابینه را معیار قرار داده و توانمندی آن را در عبور از معبر مشکلات جاری و حل درست آنها می‌بینند. اما می‌گفتند که وزرای جنگ‌سالار و بیسواد کابینه در اجرای این مامول عاجز اند.

عده‌ای از نفوذ طالبان و حزب اسلامی در کابینه یاد دهانی کرده هراس شان را ابراز داشتند و حتی عده‌ای از وزرای پشتون کابینه جدید را «طالبان نقابدار» نامیدند. شینواری، جمعه‌خان همدرد والی بغلان وغیره را مثال می‌آوردند.

اینجو: در شهر مزارشریف ۷۶ اینجو خارجی و بیشتر از ۲۰۰ اینجو داخلی فعالیت دارند. رابطه اینجوهای خارجی با داخلی به اساس فیصدی دادن پول برقرار است. یعنی وقتی یک پروژه از طرف اینجو خارجی برای اینجو داخلی داده می‌شود در داوطلبی آن همان اینجو برنده می‌شود که بالاترین فیصدی را برای آنها بپردازد که در مزار معمولاً تا ٪۳۰ رواج است. همچنان اینجوهای داخلی چنین معامله‌ای را با مؤسسات دولتی دارند.

تلویزیون‌های بلخ و آینه: تلویزیون‌های بلخ و جوزجان از دوران امارت‌های محلی جنگ‌سالاران در خدمت آنان قرار داشته

است. در سه دوران (موقت، انتقالی و حالا) تلویزیون بلخ در انحصار جانیان جنبش، جمعیت و وحدت قرار داشت. آینه به عنوان تلویزیون غیر دولتی آله‌ی دست دوستم است و از بام تا شام از او و برای او می‌خواند و نشان می‌دهد. بعد از رویکار آمدن حکومت موقت ابتدا تلویزیون بلخ مثل سایر ادارات دولتی در چنگ سه باند فوق قرار گرفت بر اساس ساحه نفوذ و قدرت نظامی هر یک. چنانچه خبر اول از دوستم، سپس عطا و بعد وحدتی‌ها و حرکتی‌ها و... آهسته آهسته با کاهش قدرت نظامی جنبش، فشارهای مرکز بر او و تعیین اکثر جمعیتی‌ها به ادارات بلخ، تصویرش راکم جلوه ساخت تا این که درین اواخر هیچ خبری از او و جنبش‌اش به نشر نمی‌رسد.

تلویزیون بلخ به دکان عطاخان درآمده است. در طول نشرات ۳ تا ۴ ساعته هیچ برنامه‌ی آموزنده و مفید ندارد. اکثر پروگرام‌ها کسل‌کننده و ابر مبتذل اند و متصدیان پروگرام‌ها (پروگرام جوانان، درس انگلیسی، آسمان کبود، شهر ما خانه ما و...) هم عموماً گویی طفلکان ریش‌دار باشند. اخبار را گویندگان خادی مزاج دست اول اداره تلویزیون می‌خوانند ولی هیچ شبی نیست که در خوانش خبر چندین بار در ورطه تلفظ‌های غلط و سکته خواندن غوطه نخورند. ۲۰ تا ۳۰ دقیقه عموماً اخبار در محور «استاد» عطا و تشریف فرمایی وی در محافل عمومی، خصوصی، نشست‌ها، دید و بازدیدها، افتتاحیه‌ها، فاتحه‌ها، ختم و خیرات‌ها، عیدی کردن‌ها، حاجی دیدن‌ها، (خبر دیدار «استاد» از اختر محمد ابراهیم خیل مشهور به اختر لچک که تازه از حج برگشته بود، در صدر خبرها همان شب به نشر رسید) می‌چرخند. همچنان سفرهای «استاد» به سایر ولایات، مرکز و تفریح‌هایش در کوریا و... جز عمده گزارش‌ها را می‌سازند. فراموش نکنیم این معجزه ولایت‌اش نیست. حتی زمانیکه قومندان قول‌اردو هم بود، حرف اول و تصویر اول را بر او اختصاص می‌دادند. مردم، بلخ تی‌وی را عطا تی‌وی می‌گویند.

تلویزیون آینه: هیچ صفت نیکوتر از تلویزیون مزار ندارد با این فرق که خادم عطا نه بلکه دوستم است. زیرا «ستر جنرال» با امکانات شخصی و دونرهای خارجی این مرکز را به راه انداخته است.

«مخالفان» کرزی در جریان انتخابات ریاست جمهوری ازین تلویزیون استفاده اعظمی بردند. روشنفکران شرفباخته و لب دسترخوان‌نشین دوستم در بدل دریافت چند تنگه از «الحاج ستر جنرال»، جنایات او را توجیه و به امتیازات از دست رفته مولای شان گریسته و مرکز را با شیوه‌های خادی ـ جهادی تهدید می‌نمودند.

آینه با نشر اکثر برنامه‌ها به ازبکی (فلم، مصاحبه، موسیقی، سریال و...) می‌خواهد حمایت توده‌های ازبک را به نفع دوستم خان جلب کند تا نشان دهد که از یک طرف در ترویج و حفظ زبان و فرهنگ شان کار می‌کند و از سویی از تعهد در تقویت پان ترکیسم ازبکستان ـ ترکمنستان و ترکیه استوار است.

برعلاوه از چندی به این سو تعدادی از آوازخوانان مثل جوادغازیار، ظفرشامل، وحیدصابری، گل‌زمان و هماهنگ را دعوت نموده از موسیقی آنان دی‌وی‌دی تهیه کرده است. آوازخوانان بی‌عزت و بیشرم مذکور هر یک بیش از یک آهنگ در وصف دوستم سراییده اند چنانچه گل‌زمان در کمپاین انتخاباتی دوستم جنایتکار (دا جنرال دوستم دی) را خوانده بود.

برنامه‌های به اصطلاح ادبی و شعری آینه را تفاله‌هایی چون بیسد، عالم لبیب (مولف کتاب پهلوان رسول که رسول‌اله‌اش ساخته بود و قبل از حواله سیلی طالب، التماس کرده بود «طلبه کرام به شما هم اشعاری دارم، آزارم ندهید») و... اداره می‌کنند که ارزش تفصیل ندارند.

میزان تقسیم ادارات بین جنایت‌سالاران

ریاست مخابرات	خدای‌دادخان	سابقه پرچمی
ریاست خارجه	شاه‌مردان‌قل	جنبش عبدالملک
ریاست تخارنوالی	ظاهرنادری	جمعیت
ریاست حقوق	قاضی‌نصرت	جمعیت
ریاست شاروالی	یونس‌مقیم	جمعیت
ریاست تفحصات	انجنیرقدوس	جنبش
ریاست پوهنتون	حبیب‌اله‌حبیب	جمعیت
امنیت ملی	عبدالمجید	جمعیت
گمرک	حبیب‌اله‌رنجبر	جنبش
ملی‌بس	سیدنجیب	حرکت
ترانسپورت	سیدمعراج	حرکت
ترافیک	ظریف	جمعیت
سیلو	حمیداله	جنبش
نساجی بلخ	شریف	پرچمی ـ جمعیتی
مواد نفتی	گل‌خان‌احمدی	وحدت خلیلی
برق	انجنیرناصر	جمعیت
معارف	رحمت‌اله‌رسا	جمعیت
اطلاعات کلتور	عبداله‌روین	جنبش
رادیو تلویزیون	عبدالرب‌جاهد	جمعیت
مستوفیت	حبیب‌اله‌سروری	قبلاً جمعیت ـ کرزی
محکمه	منان قاضی‌زاده	جمعیت
آب‌رسانی	انجنیر جمیل	جمعیت
پلان	محمداکبر	وحدت
زراعت	سیدعزیز	حرکت
فواید عامه	جان‌آقا	وحدت
مهاجرین	سیدعتیق‌اله	جمعیت
صحت عامه	میرویس‌ربع	جمعیت
انکشاف دهات	انجنیر باسط‌یمینی	جمعیت
تامین احتیاجات	نقیب‌اله	جنبش
قضای دولت	بصیرخدنگ	جمعیت
کود و برق	عبدالرحمان	جنبش
سره میاشت	نورمحمدخان	جمعیت
امور زنان	صیفوره‌نیازی	جمعیت

ص.ع. لغمان،

جنایات گلبدینی‌ها در لغمان

بتاریخ ۷ قوس ۱۳۸۳ شخصی بنام سلیم ولد محمدظاهر باشنده قریه وردک محمدزایی ولایت لغمان توسط افراد مسلح باند گلبدین اختطاف و همان روز با برچه کلاشنکوف در قریه کتمل ولایت لغمان به قتل می‌رسد. دولت درین قسمت اقداماتی نکرده و قاتلان را افراد نامعلوم می‌خواند. در حالیکه به همه مردم روشن است که این جنایت توسط گلبدینی‌ها صورت گرفته است. مقتول قبلاً به صفت منشی هده کابل در ولایت لغمان ایفای وظیفه می‌کرد.



انتقام خون سلیم‌ها را باید با واژگونی کامل بنیادگرایان ستاند.

بی‌ناموسی‌های قومندان رشید، قومندان نورحبیب وغیره جنایتکاران

ن. الف. ـ پروان،

محترم آقای کرزی! شما باید مطلع باشید که اکثریت مردم ستمدیده کشور ما افغانستان به شما رأی دادند تا جنایتکاران را به میز محاکمه کشانیده و انتقام مردم بیدفاع و مظلوم ما را از باندهای جنایتکار و تروریست و سارقین گرفته و اعتماد مردم را تقویت بخشید. کسانیکه بخاطر شما زیر لت وکوب قومندانان و تروریستان قرار گرفتند، با آواز بلند از شما دفاع کردند، کسانی که در زبان قبول کردند که به مخالفین شما رأی دهند ولی در عمل به شما رأی دادند همه به آرزوی پیروزی شما بودند. آنانیکه هر لحظه احساس خطر مرگ و ترور جانیان را می‌نمایند، امیدوارند که انسان‌های خوب جانشین تروریستان و قاتلان گردند تا سایه تفنگ از سر مردم ما دور شود.

قومندانانی بوده اند که در لفظ با شما بوده ولی در عمل به افراد خود وظیفه دادند تا مردم را تهدید نمایند که به شما رأی ندهند. تعدادی را از خانه‌های شان به زورکشیده و وادار می‌ساختند تا به قانونی رأی دهند. (مانند مولانا سیدخیل و نورحبیب وغیره)

دو روز قبل از انتخابات حاجی غلام‌نبی یکی از موسفیدان ده‌بالای جبل‌سراج که مردم را به رأی دادن به شما تشویق می‌کرد، در بازار جبل‌السراج مورد لت وکوب یکی از قومندانان مولانا سیدخیل بنام نوراسکندر قرارگرفت که همه مردم شاهد این صحنه بودند.

نور یکی از قومندانانی که ترورهای زیادی کرده و مردم جرئت دیدن او را ندارند، درگذشته یکی از افراد بسم‌اله‌خان بود و مجاهدین منطقه جبل‌السراج در اثر عدم اطاعت از قومندانان پنجشیر مورد تهدید و ترور وی قرار می‌گرفتند. قومندانان کوچک محلی نباید از اوامر قومندانان پنجشیر سرکشی می‌کردند. بعضاً در اثر باند بازی و رقابت از ترور مجاهدین خود هم دریغ نکرده اند. چنانچه ترور قومندانان کبار و غلام ایشان توسط نوراسکندر در بازار جبل‌السراج، تهدید به همه مردم منطقه بود تا هیچ کسی مقابل او جرئت حرف زدن و پرسیدن نداشته باشد. قومندان رشید یکی دیگر از قومندانان مولانا که در تاجکان پوسته داشته در اوایل سال ۱۳۸۳ طفل معصومی راکه با فامیل از مزار می‌آمد از موتر پائین کرده با خود می‌برد. پدرش به وزارت داخله عارض شده و چند قطعه مکتوب به جبل‌السراج ارسال کرد تا طفل بیچاره را از چنگال این فاشیست نجات دهند. هیچکس نمی‌داند سرنوشت این طفل چه شد اما همه دانند که میله‌های خصوصی هر شب ادامه داشت.

نورحبیب یکی از قومندانان دیگر دختری را بنام گلنا که شوهرش زندانی بود و بعد اعدام شد، تحت فشار قرار داده بود تا خودش یا یکی از اعضای گروهش را بگیرد. اما دختر معصوم که راضی نبود همیشه لت وکوب می‌شد. تا اینکه نورحبیب مولوی مسجد را بخاطر نکاح احضار نمود. شبی که مولوی را نزد گلنا فرستادند وی از مولوی پرسیده بود که آیا مطابق شریعت اسلام کار می‌کند و یا نه؟ مولوی مسجد جامع گلبهار جواب می‌دهد که مطابق شریعت اسلام کار می‌کند. دخترک معصوم باز هم می‌پرسد که آیا شخصی که شوهرش زندانی باشد، و یاکسی را قبول نکند نکاح او به زور جایز است؟ مولوی به انور وگروهش برگشته می‌گوید خدا شما را بشرماند که مرا نزد این دختر خجالت ساختید، او را ببرید. گلنا را لت وکوب‌کنان می‌برند و به خانه پدرش رها می‌کنند. شب بعد باز می‌آیند و دخترک را با پدر و مادرش به یک منطقه صحرایی می‌برند و هر سه را با ضرب برچه سوراخ سوراخ می‌کنند. فردای آن روز مردم قریه سه جنازه را به خاک می‌سپارند. ▣

بزرگداشت هشتم مارچ

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) از روز جهانی زن برای نخستین بار در کابل هنوز ویران و اسیر جنگ‌سالاران طی محفلی تجلیل نمود.

محفل امسال در ۱۰ مارچ در هوتلی با شرکت بالغ بر ۱۳۰۰ تن هموطنان زن و مرد ما ساعت ۲ بعد از ظهر آغاز شد و ۵ عصر خاتمه یافت.

سالن محفل با شعارها، پوسترهای «راوا» و عکس‌های مینا و زنان قهرمان دیگر وطن مزین گشته بود. شعار اصلی «رهایی زنان بدون کسب دموکراسی استوار بر سکیولاریزم....» به خوبی نشاندهنده این واقعیت بود که **در جو هنوز جنایت‌سالاری، تمرکز فقط روی به اصطلاح مسایل و مشکلات مربوط به زنان و ندیدن ارتباط آن با وضعیت مجموع کشور، به معنی طفره رفتن از مبارزه جدی ضد بنیادگرایان زن‌ستیز است که تا زمانیکه بساط شان به مثابه عاملان درجه یک بدبختی‌های کشور ما چیده نشود، آزادی زنان فقط شعاری میان تهی بیش نخواهد بود.**

برنامه محفل شامل سخنرانی‌ها، سرودها و دکلمه اشعار میهنی و انقلابی به زبان‌های پشتو و فارسی و نمایشنامه نیم ساعته‌ی «پارلمان» بود. گرداننده برنامه ضمن ابراز سپاس از شرکت‌کنندگان و تهنیت گفتن هشتم مارچ به زنان افغانستان و زنان رنج‌دیده جهان، در بخشی از سخنان افتتاحی اش گفت: «اگر زنان اکثر کشورهای جهان، هشتم مارچ را با حرارت و هلهله جشن می‌گیرند، زنان افغانستان هنوز که هنوز است احساس امنیت نمی‌کنند تا کفن منحوس برقع را دور اندازند، چه رسد به آنکه هزاران هزار شان بدون راه دادن زنان سرکاری بین خود، با غریو آزادی و دموکراسی طرح دورنماهای فراختر و شورانگیزتری را روی دست گیرند...

بیش از دو نیم سال است که امریکا و متحدان تحت شعار دفاع از حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان حضور دارند ولی از ثبات، صلح و امنیت در کشور خبری نیست و خشونت علیه زنان کماکان ادامه دارد. حوادث بیشماری از جمله تجاوز، تهدید، ازدواج‌های اجباری توسط افراد مسلح جهادی، افزایش بی‌سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیل‌ها بخاطر فرّستادن دختران شان به مکتب، سوزاندن پیاپی مکاتب دخترانه، احساس ناامنی زنان در کار بیرون از خانه، افزایش تعداد زنان و بیوه‌هایی که چاره‌ای جز گدایی و روی آوردن به فحشا ندارند، مثال‌هایی از اسارت و بیداد حاکم بر زنان ما به شمار می‌روند.

«راوا» در آغاز رویکار آمدن آقای کرزی هشدار داد که تسلط جنایتکاران «ائتلاف شمال» چهره حکومت را لکه‌دار می‌سازد زیرا این فاشیستان مذهبی به مراتب خونریزتر و سیاهتر از برادران طالبی خود عمل نموده و دست آنان را در نقض حقوق بشر و حقوق زن از پشت بسته اند. با کمسیون‌سازی و نمایش این و آن زن سرکاری به عنوان وزیر و رئیس وغیره، کاری از پیش نمی‌رود. تنها با طرد و محاکمه بنیادگرایان است که مردم و بخصوص زنان بلادیده ما احساس امن و آرامش کرده و اعمار مجدد افغانستان عملی خواهد بود.

ما مکرراً تاکید می‌نماییم که تا توده‌های وسیع زنان افغانستان در حل قضایای کشور آزادانه شرکت نداشته باشند، حقوق ملی و مذهبی کلیه ملیت‌های کشور ما طبق ارزش‌های دموکراتیک تامین نشود و دزدان بنیادگرا بمثابه جنایتکاران جنگی، قاچاقچیان هروئین و خاینان ملی افشا و محاکمه نشوند، ملت ما روی آسایش را ندیده و وضع هیچگاه تغییری اساسی نخواهد یافت.»



گوشه‌ای از محفل

«ای کابله اور شه» نخستین سرودی بود که از طرف شاگردان مکتب وطن بعد از ختم نطق افتتاحیه اجرا شد و مورد استقبال بسیار

حاضرین قرار گرفت.

ناهید از اعضای «راوا» نسبتاً مفصل در باره این مسایل صحبت نمود: حاکمیت دوباره خاینان بنیادگرا بعد از یازدهم سپتامبر، مداخله امریکا و حمایتش از جنگسالاران، سازش‌های نفرت‌انگیز آقای کرزی با بنیادگرایان «ائتلاف شمال» و درین اواخر طالبان، سؤاستفاده روشنفکران و غیر روشنفکران بنیادگرا از مفهوم «وحدت ملی» و طرح‌هایی چون «نظام فدرالی» وغیره، مفهوم وحدت ملی و فدرالیزم در شرایط کنونی افغانستان، ضرورت محاکمه و حسابدهی ملیون‌ها دالر دزدی شده توسط مقامات دولت کرزی و جنایتکاران بیرون از دولت وی، سختی‌ها و قربانی طلب بودن پیکار متداوم ضد بنیادگرایی تا برقرار شدن دموکراسی واقعی سکیولاریستی، نقش فعال زنان در این مبارزه وغیره.

سرود «خورشید آزادی» و دکلمه اشعار انقلابی در مورد زنان و افغانستان و سخنرانی‌ها ادامه داشت.

موضوع صحبت فرشته از «راوا»، ضرورت لحن قاطع و صریح مقابل بنیادگرایان و مخصوصاً ایدئولوگ‌ها و نوکران فرهنگی آنان بود که با کف‌زدن‌های حضار استقبال شد.

در جریان محفل تعدادی از شرکت‌کنندگان خواهان سخنرانی، قرائت پیام و شعر شان شدند که متاسفانه بنابر کمبود وقت و عدم اطلاع قبلی ما، همه‌ی آنان نتوانستند فرصت صحبت بیابند ولی پیام پر شور یکی از دختران جوان بنام بصیره که توسط خود وی خوانده شد با استقبال زیاد روبرو شد. او ضمن قدردانی از کار و مبارزه «راوا» در شرایط اختناقی افغانستان گفت:

«... محفلی که به این مناسبت توسط شما زنان روشنفکر درین تالار برگزار گردیده در حقیقت منعکس‌کننده ضرورت اعاده حقوق حقه زن در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و مبارزه برحق تان در جهت تحقق اهداف والای انسانی می‌باشد.

... مبارزه خستگی‌ناپذیر شما در عرصه تعلیم و تربیه و رشد فرهنگی جامعه و تثبیت حقوق زن راه دور و دراز را در تمامی نقاط کشور خصوصاً قرا و قصبات در پیشرو دارد.

... همانطوریکه توسط گدای کردن به بهشت نمی‌رویم با تقرر یک، دو یا سه زن در پست‌های دولتی نیز نمیتوان مناسبات فرسوده اجتماعی را در جهت اعاده حقوق زن تغییر داد.

...

بدون مبارزه خستگی‌ناپذیر نمی توانیم حاکمیت بنیادگرایی و طرز تفکر عناصر متعصب قرون وسطایی را که در جامعه ما حاکم است ریشه کن ساخت.

... در کشوری که هنوز استبداد غر می‌زند، حاکمیت جنگسالاران مهار نگردیده، فرماندهان سابق محلی که دست شان با خون ملت آلوده است بحیث والی، ولسوال و قوماندان امنیه تقرر حاصل می‌نمایند. کشت قاچاق مواد مخدر با پشتیبانی وسیع عناصر بلندپایه دولتی سیر صعودی خود را می پیماید، در شهر کابل و سایر ولایات کشور فساد اداری، رشوت و ترور، اختطاف، غارت و دزدی به یک عمل روزمره مبدل شده، قرارگاه وزارت دفاع و اردوی ملی با قرارگاه وزارت داخله و پلیس ملی در حقیقت به یک شرکت سهامی تبدیل شده است...»

نمایشنامه «پارلمان» که شاگردان مکاتب «راوا» آن را تهیه کرده بودند و افتضاح‌آمیز بودن پارلمان آینده افغانستان را در صورت راه یافتن جنگسالاران در آن نشان می‌داد طرف استقبال گرم شرکت‌کنندگان قرار گرفت.

ولی امسال آنچه محفل را شکوه واقعی بخشیده بود حضور دو تن



تاج‌محمد احمدزاده و صدیق فرزندان شریف وطن ما حین دریافت دسته گل از سوی «راوا»



از سخنرانان محفل

از قهرمانان میهن ما بودکه با پذیرفتن خطر مرگ، قسمت اعظم اسناد و نوارهای مختلف در آرشیف ملی و رادیو کابل را ماهرانه پنهان کرده بودند تا اگر گنجینه موزیم را رهزنان خاین جهادی به یغما بردند، لااقل دارایی مردم ما در آن دو مرکز از دستبرد برادران دینی وحشی طالبی شان در امان بماند. قهرمانان واقعی مردم ما تاج‌محمداحمدزاده‌ها و صدیق‌ها هستند. افتخار بر هر دو. تاسف ما اینست که نتوانستیم قدردانی‌ای درخور از دو فرزند فداکار وطن ما به عمل آریم غیر از تقدیم دسته‌های گل سرخ به نشانه تعظیم و ابراز محبت قلبی ما به آنان.

در تالار میز نشریات «راوا» گذاشته شده بود که تقریباً همه‌ی آنها به فروش رفت.

محفل با صرف عصریه ساعت ۵ خاتمه یافت. به جز مصاحبه چند تلویزیون و رادیوی خارجی و یکی دو نشریه چاپ کابل، **گزارش محفل «جمیعت انقلابی زنان افغانستان» در هیچ یک از رسانه چاپی یا برقی کابل بازتاب نیافت که این خود از حاکمیت سایه‌ی جنایت‌سالاران بنیادگرا بر آنها یا بسته بودن ناف آنها به ناف بنیادگرایان یا از مرتجع و ضد دموکراتیک بودن آنها حکایت دارد یا دست‌کم ناشی از لرزیدن آنها از صحبتی مثبت در مورد «راوا» می‌باشد که پوچ بودن ادعای آزادی مطبوعات در کشور را ثابت می‌سازد.** ▣

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مناسبت روز جهانی زن

آزادی زنان تنها با استقرار دموکراسی مبتنی بر سکیولاریزم میسر است و بس!

افغانستان طی ۲۷ سال اخیر اول توسط تجاوزکاران روسی و سگ‌های زنجیری پرچمی و خلقی آنان لگدمال شد و سپس با سقوط دولت پوشالی در ۱۳۷۱ امارت خون و خیانت تنظیمی داغ‌های ناسوری بر جسم و جان مردم ما وارد آورد. و بعد از چهار سال وقتی تبهکاران بنیادگرا نتوانستند استبداد هولناک شان را یکدست سازند، اربابان خارجی آنان نیروی ذخیره شان طالبان را روی صحنه آوردند که با توحش جنون‌آسا نسبت به زن و مرد این دیار نه تنها لکه ننگ بر تاریخ افغانستان بلکه جهان حساب شدند. وحوش طالبی هر چند سکوتی گورستانی را بر افغانستان حکمفرما ساختند ولی هنگامی که با حمایت از تروریست‌های القاعده در مقابل آفرینندگان امریکایی شان از خود یاغیگری نشان دادند، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر امارت قرون وسطایی آنان همچون پرکاه برافتاد، اما نیروی نظامی آنان ضربه مهمی ندید و در عوض خون بیش از ۳۰۰۰ هموطن بیگناه ما بود که بر زمین ریخت. با هوا شدن طالبان، قدرت سیاسی توسط امریکا و متحدان به تبهکاران «ائتلاف شمال» که به مراتب ضد زن، ضد حقوق بشر، خونریزتر و فرومایه‌تر هستند سپرده شد و زیر سایه B52 فاتحان این سرزمین قلمداد شدند.

«ائتلاف شمال» امتحانش را در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ داده بود. کافیست گفته شود قساوت و رذالت آن در آن سیاهترین مقطع تاریخ افغانستان به حدی شدت گرفت که مردم ما بمباران‌ها و اعدام‌های دستجمعی و اختناق خونین تجاوزکاران روسی و نوکران بومی آنان را فراموش کردند. پس تعجبی ندارد که با ایجاد دولت موقت انتقالی و انجام انتخابات ریاست جمهوری هنوز هم از ثبات، امنیت و احیای اقتصاد در کشور خبری نیست چراکه سگ بر جای کله‌پز نشسته است، چراکه باندهای «ائتلاف شمال» بدون ارتکاب جنایت و تجارت هروئین نمی‌توانند زنده بمانند.

ادامه وضع نابسامان جاری و حمایت غرب از تروریست‌های «ائتلاف شمال» در افغانستان ثابت می‌کند که امریکا و متحدان کوچکترین اهمیتی به ارزش‌های حقوق بشر و حقوق زنان قایل نبوده و صرفاً منافع سیاسی و اقتصادی خود را در نظر دارند.

مردم و بخصوص زنان ما در جریان انتخابات ریاست جمهوری علیرغم تهدید و ترور بنیادگرایی با شرکت گسترده و دلاورانه به طرزی شگفت‌انگیز نفرت بی‌پایان خویش علیه جنایت‌سالاران و عشق به آزادی و دموکراسی را به نمایش گذاشتند.

زنان و مردان ما فرصتی یافتند تا با رای دادن به کرزی در واقع به قاتلان فرزندان خود، به تجاوزکاران به مادران هفتاد ساله و

دختران هفت ساله شان، به عاملان بربادی کشور، به تاراجگران سرمایه‌های ملی و آثار تاریخی و به مافیای مذهبی هروئین تف بیندازند.

اما متاسفانه آقای کرزی به اعتماد مردم پشت پا زد و رای آنان را پاس نداشت. با تکیه بر سیاف، ربانی، خلیلی، اسماعیل، داکتر عبداله، دوستم، ضیامسعود و دیگر جنگ‌سالاران و نصب چند زن معلوم‌الحال بنیادگرا در کابینه، امید مردم را به ریشخند گرفت و خلاف وعده‌های خود در جریان انتخابات، دولت ائتلافی و مصلحتی تشکیل داد. در اثر لطف آقای کرزی به جنایت پیشگان «ائتلاف شمال» قاتلان داکتر عبدالرحمن و محصلان، جیحون لچک قاتل حیدری، بی‌ناموسان پلیدی که به عفت رحیمه نوجوان دست بردند و صدها تن دیگر از این قماش بدذاتانِ تحت حمایت باندهای «ائتلاف شمال»، با آسوده خیالی و تبختر و دبدبه در جاده‌های کابل و سایر ولایات در خرام اند.

حتی این روزها خبر ساخت و پاخت رسمی و علنی حکومت با خاینان گلبدینی و طالبان بالاست.

اگر آقای کرزی تصور می‌کند اینگونه معامله گری‌ها با کثیفترین دشمنان مردم ما را می‌تواند با جامه به اصطلاح وحدت ملی و امثال آن بپوشاند سخت در اشتباه است. تامین وحدت ملی فقط و فقط با پاک نگهداشتن آن از این فاشیست‌های بنیادگرا میسر است. وحدتی که در برگیرنده‌ی عناصری با دست‌های آلوده به خون مردم ما باشد، وحدت ملی نه بلکه دقیقاً وحدت ضد ملی و خاینانه خواهد بود.

اگر بنیادگرایان بخاطر خیانت‌ها و جنایت‌های بیشماری که مرتکب شده اند به پای میز محاکمه کشانده نشوند، توپ و تفنگ آنان جمع‌آوری نشود و مخصوصاً بلیون‌ها دالری که زده اند از آنان حصول نشود در واقع هیچ کاری صورت نگرفته و تبهکاران مذکور قادر خواهند بود با پول‌های بی حساب خود به هر رذالت و ترور و توطئه و تقلب در انتخابات پارلمانی دست زنند. انتخابات پارلمانی در کشوری اسیر مافیای «ائتلاف شمال» سراب و بازی مضحکی خواهد بود، کوچکترین تاثیری بر زندگی مردم و التیام جراحات دیرینه‌ی آنان نخواهد داشت و جنایت‌سالاران که خود را بیشرمانه «رهبران و قومندان‌های جهادی» می‌خوانند کماکان بر خر مراد سوار خواهند بود.

اخیراً «کمسیون مستقل حقوق بشر» سندی را حاوی جرایم جنگی و نقض حقوق بشر از کودتای هفت ثور تا تار و مار شدن طالبان منتشر کرده است که اگر بی غرض و مرض و با تمرکز بر فریاد جگرخراش حق‌طلبانه مردم استوار می‌بود باید همه‌ی جنایتکاران از زبان قربانیان شان معرفی می‌شدند ولی در سند مصلحتی و دم‌بریده نام هیچ یک از فسادسالاران جائی ذکر نشده است. ما قاطعانه برآنیم که اگر خاینان جنایتکار بی درنگ مورد تعقیب و مجازات قرار نگیرند و نام‌های همگی آنان به عنوان ممنوع‌الخروج‌ها از میدان‌های هوایی و بنادر کشور اعلام نشود، انتشار این سند جز فریبکاری و خاک پاشیدن بر چشم مردم مفهومی نخواهد داشت. قاطبه مردم ما که طی ۲۵ سال اخیر استخوان‌سوزترین عذاب‌ها را کشیده اند غیر از محاکمه و اشد مجازات سران و مسئولان باندهای خلق و پرچم، باندهای بنیادگرای جهادی و طالبان به چیز دیگری قانع نخواهند بود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» مکرراً اعلام داشته که رهبران خلق و پرچم، «ائتلاف شمال» و طالبان بنابر ارتکاب جنایت‌ها، تاراج سرمایه‌های ملی فقط سزاوار نشستن کنار جنایتکاران جنگی در محکمه‌های بین‌المللی اند و نه هرگز لم دادن بر چوکی‌های وزارت و سفارت و ریاست در افغانستان.

ما ضمن این که روز جهانی زن را به تمامی زنان ستمدیده و آزادیخواه افغانستان و سایر کشورها تبریک می‌گوییم، معتقدیم که فرخنده‌ترین روز زنان و مردان میهن بلادیده‌ی ما روز برقراری دموکراسی بر پایه‌ی سکیولاریزم یعنی کوتاه شدن کامل دست بنیادگرایان از سواستفاده از دین خواهد بود. وفقط در آن هنگام است که برگزاری روز جهانی زن معنایی واقعی و باشکوه کسب خواهد کرد. ما دست تمام تشکل‌ها و افرادی را می‌فشاریم که بخاطر نیل به آن روز و ساختن وطن نازنین «با خون و استخوان خویش»، در پیکاری قاطع بر ضد باندهای بنیادگرا از هر جنس و ولینعمتان شان ترس و تردید و محافظه کاری به خود راه ندهند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

۲۰ حوت ۱۳۸۳ (۱۰ مارچ ۲۰۰۵) ـ کابل

هشت ثور سیاهتر از هفت ثور

گزارشی از تظاهرات «راوا» به مناسبت ایلغار بنیادگرایان به کشور



«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) امسال سیزدهمین سالگرد تجاوز بنیادگرایان جنایتکار را طی تظاهراتی در اسلام‌آباد با شرکت حدود ۱۰۰۰ نفر تقبیح نمود.

تظاهرکنندگان شعارهای «سیاهتر از هفت ثور هشت ثور»، «زنده باد آزادی، دموکراسی، سکیولاریزم»، «سازش با هر گروهی از بنیادگرایان خیانت است!»، «"ائتلاف شمال" خونریزترین دشمنان حقوق بشر اند!»، «جنایتکاران جنگی باید محاکمه شوند!» و... سر داده و در کنار شعارهایی مانند «دموکراسی بدون سکیولاریزم (جدایی دین از دولت) دموکراسی دم بریده خواهد بود!»، «افغانستان فقط با انحلال تمامی جنایتکاران بنیادگرا و شرکای شان آزاد خواهد شد!»، «زنان و مردان شرافتمند افغانستان هرگز اجازه نخواهند داد استبداد مذهبی یا غیرمذهبی دیگری در کشور ما پا گیرد!»، تصاویری از مینا، پلاکارت‌هایی از ویرانی‌های کابل، عکس‌های چلیپا کشیده شده‌ی رهبران خاین جهادی را با خود حمل می‌کردند که توجه خبرنگاران و تماشاچیان را جلب می‌نمود.



خبرنگاران عمدتاً سوالاتی را در مورد عدم امنیت، ادامه خشونت علیه زنان، حاکمیت جنگ‌سالاران و حوادث تازه‌ای مثل سنگسار آمنه مطرح کردند. همانند سال گذشته هیئتی از هواداران جاپانی «راوا» برای شرکت در تظاهرات و حمایت از فعالیت‌های ما به پاکستان آمده بودند.



گزارش و عکس‌های تظاهرات در کلیه روزنامه‌های معتبر پاکستانی با مضمونی تقریباً یکسان به چاپ رسیده بود که در زیر ترجمه نمونه‌ای از آن را می‌آوریم. ▣

بازتاب مظاهره ۸ ثور در رسانه‌ها

«نیشن»

«راوا» کرزی را بخاطر حمایت از جنگ‌سالاران محکوم می‌نماید

اسلام آباد ـ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) روز پنجشنبه حامدکرزی و دولت امریکا را بخاطر حمایت از جنگ‌سالاران انتقاد نموده از جامعه بین‌المللی خواست تا به تاسیس یک دولت دموکراتیک کمک نمایند.

این حرف‌ها در جریان راهپیمایی‌ای بخاطر محکوم نمودن ۲۸ اپریل که مصادف با سیزدهمین سال حاکمیت بربرمنش بنیادگرایان در افغانستان می‌باشد، اظهار گردیدند.

شرکت‌کنندگان راهپیمایی شعارهایی را علیه دولت فعلی افغانستان و عکس‌هایی از جنگ‌سالاران بشمول اسماعیل‌خان، قانونی، مزاری، مارشال فهیم، داکتر عبداله، دوستم، برهان‌الدین‌ربانی و سیاف را بخاطر تصویر نقش منفی شان در دهه‌های گذشته، با خود حمل کردند.

اعتراض‌کنندگان می‌گفتند ما خواهان حقوق اساسی، دموکراسی و دولت دموکراتیکی می‌باشیم که در آن تخلف از حقوق بشر جا نداشته باشد.

آنان خاطرنشان ساختند که کرزی بطور کامل از جنگ‌سالارانی حمایت نموده که دشمنان واقعی افغانستان و عمده‌ترین ناقضان حقوق بشر اند. کرزی و دولت متزلزل او باید بیاد داشته باشند که حق بخشیدن چنین خاینانی را نداشته و این مردم افغانستان اند که باید تصمیم بگیرند با سران جهادی و طالبی چه کنند.

آنان اضافه کردند که کرزی و حواریونش درد تحقیر و قساوت این جنایتکاران را تجربه ننموده و اطفال و زنان شان هرگز مورد توهین این بنیادگرایان قرار نگرفته اند.

شرکت‌کنندگان مطبوعات غرب را بخاطر نمایاندن وضعیت آرام و امن افغانستان و اما نادیده گرفتن قتل، راهزنی، فساد، دزدی، اختطاف، تجاوز، زرع مواد مخدر، قاچاق، حیف و میل بلیون‌ها دالر، بیکاری و صدها مشکل دیگر، محکوم نمودند. آنان افزودند که وضع به وضاحت نشان می‌دهد که دولت قادر به حل حتی کوچکترین مشکلات مردم ما نبوده است.

حین اظهار نظر در مورد وضعیت قانون و مقررات، یکی از شرکت‌کنندگان گفت که حادثه اخیر سنگسار آمنه در ولایت بدخشان داغ ننگی بر رژیم کرزی و بادارانش به شمار می‌رود که مکرراً از حقوق بشر و دموکراسی در افغانستان سخن می‌گویند اما بنا به سیاست‌های غلط شان، زنان ما هنوز هم با چنین سزاهای ضد انسانی مواجه اند.

...operators during the event, which was aimed ... "It is but ... matic growth in the telecom sec- ... within the software industry that held the most promise for our ... stan," he said.

RAWA condemns Karzai for supporting 'warlords'

BY OUR STAFF REPORTER

ISLAMABAD - Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) Thursday criticised Hamid Karzai and US government for supporting the war lords and asked the international community to provide a democratic government to the people.

They said this during a rally organised by the association "to denounce the gloomy day of April 28 that coincides with the 13th anniversary of the jehadi ...damentalist's barbaric rule in ... the rally ...inst ... ative role, which they played in the decades.

The protesters chanted slogans such as "we want democracy and democratic government in which there is no human violation and we want the basic human rights of women."

Participant of the rally alleged that the Karzai government is fully supporting the war lodes who are the real enemies of Afghanistan and main source of human violation.

They said that Karzai needs to bear in mind that he and his shaky government has no right to forgive such traitors and only the people have the right to decide what to do with heads of je... and Taliban ... added.

The participants criticised Western media for portraying peaceful image of Afghanistan while ignoring killing, looting corruption, bribery, abduction, rape, drug cultivation, trafficking, wasting, stealing of billions of dollar, unemployment and so many other miseries, which are very common. They said that it showed that the convenience government is incapable to tackle even smallest problem of our people.

Commenting about the law and order situation in Afghanistan, one of the participants said that the recent incident of stoning to death of Amina in Badakhash province is a stigma on Karzai regime and his guardians that they repeatedly talk about ...



ISLAMABAD: A representative of RAWA hands a memorandum to a United Nations official at the end of a demonstration on Thursday.–Online

The Nation
April 29, 2005

«دان»

«راوا» علیه سیاست‌های کرزی اعتراض می‌نماید

اسلام‌آباد، ۲۸ اپریل: «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) روز پنجشنبه در مقابل دفتر ملل متحد، تظاهراتی را براه انداخت تا وضعیت افغانان و نتایج سیاست‌های رئیس جمهور حامدکرزی و دولت امریکا را به نمایش بگذارند.

«راوا» هر ساله ۲۸ اپریل را به مثابه روز سیاه به قدرت رسیدن بنیادگرایان در افغانستان محکوم می‌نماید. حدود ۳۰۰ تن اعتراض‌کننده‌گان در مقابل دفتر ملل متحد تجمع نموده و شعارهایی علیه امریکا و رئیس جمهور کرزی، سر دادند. همچنان آنان شعارهایی نظیر «طالبان هنوز در دولت»، «مرگ بر بنیادگرایی» و «جنایتکاران در پارلمان» بدست داشتند.

تظاهرکنندگان که عمدتاً متشکل از زنان بودند پرزیدنت حامدکرزی را حامی جنگ‌سالاران نامیده و خواهان دستگیری آنان (جنگ‌سالاران) شدند.

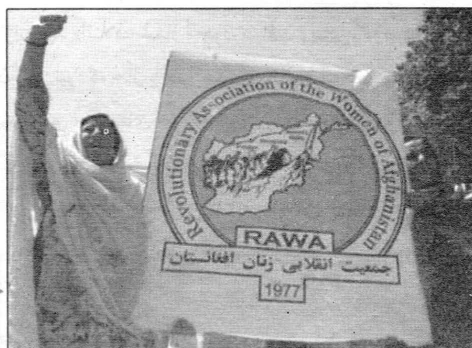
آنان پرزیدنت کرزی را متهم به ترویج سیاست‌های امریکا در افغانستان که منجر به محرومیت افغانان از حقوق اساسی و آزادی گردیده، نمودند. جنگ‌سالاران جنایتکار به جای محاکمه شدن در پست‌های کلیدی دولتی جابجا گردیده اند.

یکی از رهبران «راوا» گفت: آقای کرزی از امریکا که بنابر منافع‌اش به جنگ‌سالاران نیاز دارد، هدایت دریافت می‌نماید. ما به پرزیدنت کرزی امید بسته بودیم اما وی در مورد حقوق مردم افغان به معامله‌گری پرداخته است. جنگ‌سالاران هنوز هم در قدرت اند و نه مردم افغانستان. با حضور جنگ‌سالاران در نقاط کشور، هیچ نشانه‌ای از دموکراسی واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ما نمی‌خواهیم امریکا مداخله کند.

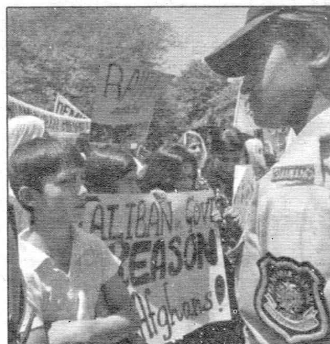
تظاهرکنندگان حدود ۵۰ متر دورتر از دروازه پاک ـ سعودی تاور متوقف ساخته شدند. فقط چند تن از زنان اجازه یافتند به داخل رفته و قطعنامه‌ی شان را به سلمان‌خان مدیر امور امنیتی داده و در مقابل وی اطمینان داد که پیام شان را به منشی عمومی ملل متحد خواهد رسانید.


DAWN April 29, 2005

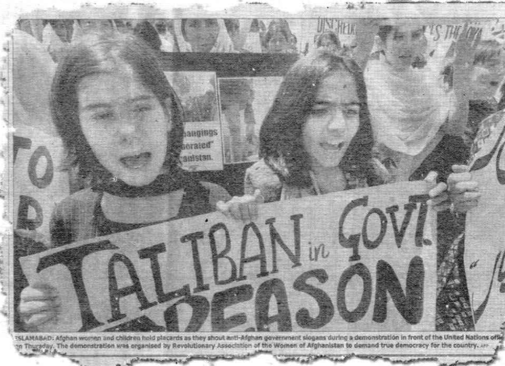
REVOLUTIONARY Association of Women of Afghanistan holds a protest demonstration in front of the UN office in Islamabad on Thursday.—Photo by Tanveer Shehzad



REUTERS



Associated Press (AP)



Daily Times April 29, 2005

ISLAMABAD: Afghan women and children hold placards as they shout anti-Afghan government slogans during a demonstration in front of the United Nations office on Thursday. The demonstration was organised by Revolutionary Association of the Women of Afghanistan to demand true democracy for the country.

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به مناسبت سیاهروز هشتم ثور

باید با پیکار قاطعانه بر ضد بنیادگرایان و حامیان جهانی آنان به ادامه فاجعه هشتم ثور نقطه پایان گذاشت

سیاهروز هشتم ثور را باز هم در شرایطی تقبیح می‌کنیم که به علت سیاست‌های خاین پرورانه آقای کرزی و دولت امریکا چنگ و دندان قصابان هشتم ثور روز تا روز عمیقتر در جسم و روح مجروح مردم تیره روز ما فرو می‌روند. و از اینجاست که فاجعه‌آفرینان هشتم ثور همچنان بر گرده هموطنان ما سوار اند. در حالیکه هنوز درنده‌خویی جهادیان روان مردم را می‌آزارد و ویرانی‌های سگ‌جنگی‌های تنظیم‌ها در گوشه و کنار کشور و مخصوصاً در شهر کابل جلوه‌گر اند اما به جای محاکمه عاملان آن همه توحش، پیاپی خبر نصب آنان به پست‌های کلیدی دولت به گوش می‌رسد که همچون نمک‌پاشی بر زخم‌های توده‌ها و توهین نابخشودنی به خون دهها هزار هموطن نامراد ماست که بوسیله بنیادگرایان سلاخی شدند. تجلیل و پایکوبی رسمی در این روز شوم بر سر قبرهای پیدا و ناپیدای ۶۵۰۰۰ اهالی کابل و در جوار خرابه‌های ناشی از خرمستی‌های بنیادگرایان می‌رساند که نکبت این روز کماکان بر سرنوشت کشور ما چیره است.

گویا برای آقای کرزی و همراهانش سفیده‌مالی و تحبیب جنایت‌سالاران پلید «ائتلاف شمال» چون سیاف، ربانی، دوستم، اسماعیل خان، قانونی، انوری، خلیلی و سایر وطنفروشان و همدستان شان کافی نبود که حال بر سر بخشی از طالبان نیز عطر و پودر «طالبان میانه‌رو» زده و می‌خواهند بر ملت تحمیل نمایند. بدین ترتیب به زودی مهره‌های کریه و قرون‌وسطایی چون وکیل احمدمتوکل، ملاغوث، ملاضعیف، حکیم‌مجاهد، ملارسلا، ملاهوتکی و سایر جنایت‌پیشگان درجه یک طالبی که بخاطر آنهمه زن‌ستیزی جنون‌آمیز، فرهنگ‌ستیزی و ستم‌پیشگی‌های وحشتبار شان فقط سزاوار محاکمه صحرایی اند، به مثابه بازوان آقای کرزی روی صحنه آمده به ریش مردم ما خواهند خندید. در قافله یاران آقای کرزی فقط جای گلبدین جانی خالیست و شکی نیست که وی هم دیری نخواهد پائید که به این اتحاد نامقدس شیاطین بپیوندد.

آقای کرزی باید بداند که وی و دولت لرزانش صلاحیت ندارد که یکچنین عناصر میهنفروش را مورد بخشایش قرار داده دست شان را در ارتکاب رذالت و جنایت باز بگذارد. این مردم ما اند که باید در مورد چگونگی برخورد با سرکردگان جهادی و طالبی تصمیم بگیرند. آقای کرزی و اطرافیانش هیچگاهی درد استخوانسوز اهانت‌ها و تحقیرها و فرعون‌منشی‌های این تبهکاران را حس نکرده اند و دخترک یا پسرک نوجوان یا همسر شان مورد تجاوز بنیادگرایان قرار نگرفته اند که امروز به عمق ضد ملی، خاینانه و بویناک بودن این سازش‌ها با آن دشمنان قسم خورده مردم ما پی برند.

باور کردنی نیست اما واقعیت دارد که کابینه بنیادگرازده بعد از آن همه هیاهوی دیوانه‌وار برای «قهرمان» ساختن مسعود، اخیراً یکی از جاده‌های کابل را به نام مزاری این یکی از رسواترین خون‌آشامان هشت ثوری مسمی کرده است. این مهم نیست که کابلیان آگاه به فیصله کابینه تف انداخته و به هیچوجه به قاتلان احترام قایل نخواهند شد. مهم اینست که آقای کرزی و روشنفکران خاین اطرافش با اینگونه ریشخند کردن خون هزاران کابلی، با مردم افغانستان اعلان جنگ می‌دهند و در عین حال ثابت می‌سازند که عملاً

تفاوتی با شاه‌شجاع‌ها و ببرک‌ها نداشته و به تنها چیزی که نمی‌اندیشند منافع اساسی مردم و میهن ماست.

در یکچنین فضای رعب‌انگیز که تمامی خاینان آدمکش به زور مقام، پول و تفنگ حاکمان مطلق این سرزمین بلادیده اند توقع کوچکترین تغییر مثبت در وضعیت انتظاری بیهوده است. هر چند مطبوعات غرب تلاش بخرج می‌دهند تا افغانستان را بهشت نمایانده از انتشار واقعیت‌های جگر خراشش حتی‌الامکان جلوگیرند. اما وضع آنقدر ابتر و بحرانی است که حتی بعضی منابع امریکایی از عواقب وخیم آن هشدار می‌دهند. کشتار، رهزنی، رشوه و فساد، اختطاف و تجاوز بر زنان و کودکان، میزان بالای خودکشی زنان، کشت و قاچاق مواد مخدر، حیف و میل بلیون‌ها دالر کمکی و دارایی‌های عامه، بیکاری و بی‌دوایی وغیره مصایب به امر روزمره مبدل گشته و دولت مصلحتی از حل حتی کوچکترین آنها نیز عاجز است.

تازه‌ترین خبر سنگسار آمنه به حکم محکمه‌ای در بدخشان روی آقای کرزی و همدستانش را برای ابد سیاه نگهمیدارد که با وجود ادعاهای کرکننده «حقوق بشر» و «دموکراسی» هنوز هم بربریت جهادی و طالبی علیه زنان عذاب‌کش شده ما ادامه دارد.

مردم دیگر دریافته اند که کشور مجدداً به تخته شطرنج قدرت‌های جهانی مبدل شده و اینها نمی‌خواهند از مهره‌های تروریست که سال‌ها روی شان سرمایه گذاری کرده اند ببرند. پس هر طوری شده مزدوران خود را بر سر دست نگهمیدارند تا همواره با نصب آنان در قدرت سیاسی، داشتن دولت وابسته به خود در افغانستان را تضمین کرده باشند.

در جایی که تفنگ و زور و دالر مسلط است و مافیای هروئین و بنیادگرایی دست باز دارد، صحبت از وجود آزادی و دموکراسی و قانون و عدل مسخره است. از همین روست که مردم ما نمی‌توانند به نتایج مثبت انتخابات پارلمانی که پیشروست امیدی ببندند. همانگونه که به رای شان در انتخابات ریاست جمهوری خیانت صورت گرفت، ترکیب پارلمان و دولت آینده را هم نه رای مردم بلکه توطئه‌های پشت پرده تعیین خواهد کرد. بازی‌های نفرت‌انگیز «اپوزیسیون» که مجمعی از جنایتکاران شهره و مرتجعان پست به سرکردگی جنایت‌سالار یونس‌قانونی می‌باشد نیز برای تکمیل همین مضحکه عوامفریبانه آغاز یافته است.

همانگونه که «راوا» بار بار اعلام داشته، تاریخ و تجارب تلخ کشور ما برای هزارمین بار ثابت ساخته که هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند پیام‌آور آزادی و دموکراسی و عدالت برای ملتی دیگر باشد. طی ۴ سال گذشته تمامی خواست‌ها و آرزوهای مردم ما با خنجر خیانت و معامله گری پاره پاره شدند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» کرار ًا ندا سر می‌دهد که تا وقتی خود بخاطر آزادی و دموکراسی برنخیزیم هرگز قادر نخواهیم بود زنجیرهای ستم و خفت بنیادگرایی را بشکنیم. بر تمامی نیروهای مدعی آزادیخواهی است که با غلبه بر سازش و جبن، علیه بنیادگرایان و مالکان شان بپا خاسته به فاشیزم و بربریت شان پایان بخشند. تنها بسیج و متشکل ساختن توده‌ها بر ضد بنیادگرایی می‌تواند پیام‌آور صلح، استقلال، دموکراسی و سکیولاریزم در وطن دیدنی‌دار ما باشد و بس.

مبارزه برای آزادی واقعی از کوره راه‌های صعب و فراوانی می‌گذرد و آزادی‌های نیم بند وکاذب نیز برای انقلابیون جایش را به زندان واعدام و فاشیزم عریان خواهد سپرد. با این هم باورکامل داریم که درین خاک حاکمیت بیگانه‌پرست و ستمگر عمر طولانی ندارد و دموکراسی و عدالت واقعی به اتکای نیروی بازوان توانای مردم ما می‌تواند مستقر گردد. بگذار با جانفشانی و نترسیدن از مرگ رسیدن این روز خجسته را نزدیکتر سازیم.

بریده باد دست فاجعه‌آفرینان هشتم ثور از سرنوشت ملت ما!
زنده باد آزادی، دموکراسی و سکیولاریزم!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

۸ ثور ۱۳۸۴ (۲۸ اپریل ۲۰۰۵) ـ اسلام‌آباد

غروب آخرین ...

برخاست: ((تو حاکم شرع رسولی! همان با عین‌القضات کن، که رسول خدا با چنین مردمان کرد، پیامبر خدا نیز اهل معامله بود!)).

جمعیت را قهقهه فرا گرفت. سربازان، و نگاهبانان نیز به خنده افتادند. قاضی‌القضات از خشم، دندان به هم می‌فشرد. عین‌القضات، با لبخند پیروزمندانه‌ای، چشم بر دیوار بلند قلعه دوخته بود.

قاضی‌القضات، سر به زیر افکند و دست گشاد و گفت: ((فرصتی نیست! اندک زمانی در اختیار توست. همان گو، که می‌پنداری! این آخرین لحظات زندگی‌ات را به ریا مگذران، ما نیز می‌دانیم که تو حتی همان هنگام هم که در زندان بغداد، به تبعید بودی، مروج دین برحق خدا بوده‌ای. گواه ما، نامه‌هایت است. راست گوی و آتش کنجکاوی ما و مردمان را فرو نشان. از چه کفر می‌ورزی؟ و از چه با توبه و طلب آمرزش، خویش را از آتش جهنم، نجات نمی‌بخشی؟)).

عین‌القضات را توان ایستادن نبود. پس لختی بر زمین چمباتمه زد و سر به میان افکند. جمعیت، دوباره به پچ‌پچ افتاد. دژخیم برای انجام وظیفه، بیتابی می‌کرد و در اطراف طناب دار، گام می‌زد.

عین‌القضات برخاست. جمعیت، ساکت شد. خورشید، دیگر اکنون، رخسار زرد عین‌القضات را، آئینه بود.

عین‌القضات، دستانش را به سوی آفتاب گرفت و چنین سرود:

((با دل گفتم، که ای دلِ زرق‌فروش
کم گرد به گردِ عشق و با عشق مکوش
نشنید نصیحت و به من بر زد دوش
تا لاجرمش زمانه می‌مالد گوش

ای شرالحکما! گوش بدار، که فزونی عقل، از فزونی علم است. دانش کم، عقلِ کم آورد و عقل کم، تاریکی و جهل و تعصب را در پی دارد. ایمان را دو سویه است. یکسوی به دانش چرخد و فزونی‌اش، عقل را فزاید و روشنائی آورد، سوی دیگرش به تعصب چرخد، چراکه از دانش گریزد، پس عقل را بکاهد، و چنین است ایمان شمایان! و ایمان من، تا پیش از صدور حکم کفرم از جانب شما. من مشکورم شما را که با حکمتان، دانشم را افزودید و بدینسان عقلم را، و عقل را چون فزونی یابد، دین را بکار ناید! که ابوالعلی معری فرمود: (آنکس را که عقل است، دین نیست، و آنکس را که دین هست، عقل نیست). حال، به هر حکم که هلاکم گردانید، باکم نیست، که هوشیار مرده، به از جاهل زنده! جسمم از آن شما می‌شود و کلامم از آنِ تاریخ، که تاریخ این قتلگاه مردمانِ راست، ایران عزیز، انباشته از ارواح بزرگی‌ست که نگاهبان عقل اند و راستی. دین تان، ارزانی تان! که آنچه با شمشیر حاکم گردد، جز در نادرستی، بکار ناید...)).

بیکباره، از سوی دیگر میدان، بانگ کنار روید! کنار روید! برخاست. مردمان کناره گرفتند. رهروئی گشوده شد. مردی با زره و کلاه خود، سوار بر اسب پیش می‌آمد و سوارانی سرخپوش از پی او، گرد و خاک، آسمان میدان را انباشت. سوار به وسط میدان رسید.

... امیرسنجر، که گوئی از همه چیز با اطلاع‌ست، نگاهی درهم بر عین‌القضات انداخت و سپس روی به سوی قاضی‌القضات برگرداند و در حالیکه دهنهٔ اسب را به کنار می‌کشید تا بازگردد، فریاد کشید: ((ما گفتیم، در برابر حوزهٔ علمیه نسوزانیدش، تا در میدان شهر، مردمان، خفت و خواری‌اش را بنگرند، نگفتیم که در اینجا بدارش کنید، تا خلایق، سخنش بشنوند! راحتش کنید! در امر خدا تعجیل کنید. درخت اسلام، خون می‌خواهد... عجله کنید)).

در حالیکه امیر و سربازانش، میدان را ترک، می‌گفتند، عین‌القضات فریاد زد: ((البته، درختی که با خون آبیاری شود، باغبان را، میوه‌ای جز مرگ، نخواهد بخشید!)).

امیر که گوئی در میان هیاهو و صدای سم اسبان، سخن عین‌القضات را نشنیده بود، میدان را ترک گفت و از پی‌اش، غبار، همه جا را فرا گرفت. پس، قاضی‌القضات، جمعیت را به سکوت فرا خواند و با این جمله که امیر را سلامت و حکومت مستدام باد، چنین آغازید؛ ((کاش! ای مرد جوان! استادت، امام غزالی اینجا بود، تا به چشم خویش می‌دید، چگونه شاگردی پرورانده است. یقین دارم که اگر در این مکان حضور داشت، او خود، طناب دار را بر گردنت حلقه می‌ساخت. ای مرد! تو نیک می‌دانی، که اگر نبود اسلام و لطف سربازان خدا بر این سرزمین، اکنون، کفر سراسر این خاک را در لعن و نفرین داشت و این سرای، خانهٔ راحت شیطان بود. پدران تو اسلام را پذیرا شدند، تا در سایهٔ مرحمت و لطف خداوند متعال قرار گیرند. تو عمر خود را، به ترویج و تبلیغ دین اسلام سپری کردی، چرا نمی‌خواهی، از آنهمه توشه که اندوختی، خود به قدر جایگاهی در بهشت، بهره گیری؟ بگوی کلام آخر را و بر دار شو، که سزای آنکه منکر حق و حقیقت است، جز مرگ نیست و در آن دنیا، آتش دوزخ!)).

ملایان، به صدا درآمدند که: ((احسنت! احسنت!)).

مردم، نگاه کنجکاو خویش را به عین‌القضات دوختند. آفتاب درخشان، دیگر، تمامی میدان را فرا گرفته بود. پس! عین‌القضات، به طناب دار نزدیک شد و چشم بدان دوخت...

آنگاه، روی به مردمان کرد و گفت: ((استاد من، احمدغزالی بود، نه امام‌محمدغزالی، احمد، خود، درویشی گزید، چرا که راه برادر و راه شریعت را، راهِ ریا می‌پنداشت، اما قاضی راست می‌گوید! من مروج و مبلغ آنچه بودم، که استادانی همچون غزالی در گوش زمانه سروده بودند. کسانی همچون همین قاضی‌القضات، که تمامی ذرات وجود شان، انباشته از دروغ و ریاست. امروز می‌فهمم و برای شما باز می‌گویم که اکنون می‌فهمم، که چگونه همین امام‌محمدغزالی، از سر عجز و ناتوانی، مخفیانه به محضر استادالاساتید، حجت‌الحق، حکیم‌عمرخیام‌نیشابوری می‌شتافت تا فلسفه بیاموزد و چون به منبر می‌رفت، حکم به تکفیر این استاد بزرگ عشق و انسانیت می‌داد. دین و تفکر دینی، چشم‌ها را کور می‌کند و عقل را زائل! مرا در آن زمان که اعتقاد بود، فهم نبود که از چه روی، غزالی چنین منش دارد؟ اما اکنون به درستی

می‌فهمم، البته، آن عقیدتی که اساسش بر دروغ و خرافه و ریا و ناراستی شکل گرفته است، پرورانندهٔ اهریمنانی همچون قاضی‌القضات و استادان من است.

زیادت نمی‌گویم. مرا مرگ، نزدیک است! قاضی‌القضات می‌گوید، پدران من اسلام را پذیرفتند تا درِ رحمت الهی را به روی خویش بگشایند! آیا در میان شما کسی هست، که بداند، اسلام چگونه بدین سرزمین آمد؟ آیا شما می‌دانید آنان که اسلام را بر این سرزمین حاکم ساختند، از چه روش‌هائی استفاده کرده و چگونه می‌اندیشیدند؟ معاویه، خطاب به والی خوزستان و فارس ((زیاد ابن ابیه)) می‌گوید: ((این مردم (ایرانیان) را باید ذلیل کرد. باید به همان روشی که عمر بن خطاب! آنها را می‌کوبید!! طوری کوبید شان که هرگز نتوانند سر بردارند... سعی کن هر چه دشواری و عذاب باشد، نصیب این اعاجم (ایرانیان) شود. کاری کن که سنگینی بارها، بر دوششان، هر چه بیشتر، فشار آورد.... عجم‌ها را هر چه بیشتر ذلیل کن، به آنها توهین کن، به آنها توهین کن...)). این نمونه‌ای از رحمتی‌ست که مسلمانان به ایران آوردند!!!...

آیا در میان شما کسی هست که بداند، آئین پدرانش، پیش از ورود اسلام به ایران چه بوده است؟

آری مردمان! ما ایرانیان را، تا پیش از ورود اعراب، آئینِ راستی بود. ما مردمان، گفتار، نیک می‌پنداشتیم و پندار، نیک می‌خواستیم و کردار نیک! ما مروج محبت و عشق بودیم و دانش و عدالت. اینجا سرزمینی بود که شهرهایش، به خانه‌های دانش و کتاب، شهره هفت اقلیم بود. اینان! همان کسانی که قاضی‌القضات، محمد بن عبداله‌مکی، از تخمهٔ ایشان است، بنام عدالت و آزادی و برقراری حکومت خدا، بدین سرزمین تاختند. شهرها ویران کردند، کتابخانه‌ها را سوزاندند، مردمان را از زن و مرد و کودک و پیر و جوان کشتند، آنچنان که از کشته، پشته ساختند و از خون، جوی، روان کردند و جز تخم نفرت وکین و دروغ و ریا نِکشتند. این بود آن رحمتی که قاضی‌القضات را افتخار بدان است. آیا نبود این همه، جز آنچه استحقاق لعن و نفرین داشت، درست عکس آنچه حاکم شرع می‌گوید؟)).

زنی از میان جمعیت گفت؛ ((چگونه باور کنیم، سخنان مردی را که تا دیروز، خود، همهٔ توان را در راه اسلام نهاده بود و امروز خلاف اعتقاد خویش می‌گوید؟ چه اعتباری‌ست، سخن چنین آدم دمدمی مزاجی را؟))

جمعی در اطراف آن زن، سر به تائید آوردند.

عین‌القضات، لختی سکوت کرد. سپس سر برداشت و چنین گفت: ((تا دیروز، مرا امید بهشت بود و جوی‌های روان از شیر و عسل و حوری‌های آنچنانی که می‌دانید. تا دیروز، مرا معامله‌ای بود و داد و ستدی با آنچه خدایش می‌پنداشتم. تا دیروز! هر آنچه نیک می‌دانستم و نیک می‌پنداشتم، به مکتبی نسبت می‌دادم، که هر آن چیز بود، جز آنچه من، به دروغ، اما از روی نیت پاک، بدان متصل می‌ساختم.

آری، تا دیروز، من قادر بودم، برای حفظ آنچه فکر می‌کردم دارم، و برای آنچه می‌اندیشیدم، ممکن است در سرائی دیگر بدست آورم، تن به ریا و دروغ بدهم، و مردمان را نیز بدنبال خویش کشم. اما اکنون چه؟ اکنون که دیگر مرا، هیچ باوری نیست، جز عشق به شما مردمان و نیکبختی شما، چه؟

آری، اکنون است که من، خودِ خویشتنم. نه با کسی و چیزی در معامله‌ام، نه مرا چیزی هست برای از دست دادن، و نه امیدی برای بدست آوردن. دیگر، نه ترس از دوزخ دارم، نه امیدِ بهشت، نه هراس از مرگ! پس! آشکارا حقیقت می‌گویم، چرا که آزادم. اندیشه‌ام را هیچ بندی به اسارت نبرده است.

آری، کنون است که شما مردمان را، بر سخنم، می‌تواند اعتمادی باشد، نه آنزمان، که چون قاضی‌القضات با هزار و یک بند، در اسارت وعده و وعید و دروغ و خرافه بودم)).

قاضی‌القضات، از خشم، طومار را بسوی صورت عین‌القضات پرتاب کرد، تا مگر خاموشش سازد. همزمان فریاد کشید! ((مهلتش ندهید این خبیث را. پوست، از او برکن دژخیم!)).

دژخیم، از پشت گردن، دست به جامهٔ عین‌القضات آویخت. پس، به یک آن، به تیرک استوارش ساخت. جمعیت را همهمه فراگرفت. سربازان بر گرد میدان، رو به مردمان، با شمشیرهای آخته، حلقه زدند.

گریه کودکان ترسیده از هیاهو، آسمان میدان را انباشت. دژخیم، خنجر از نیام کشید، گیوه، از پای عین‌القضات برگرفت و به کناری پرتاب کرد. دخترکی از جمعیت جدا شد و گیوه‌های عین‌القضات را در آغوش کشید و در میان مردم، گم شد.

دژخیم، تیغ بر پشت پاشنهٔ پای عین‌القضات نهاد و به یک ضربت، بندی از پای جدا ساخت. پس، فریاد عین‌القضات، با آه مردمان یکی گشت و آسمانِ نگاهِ میدان تیره کرد. سرنگهبان، به یاری دژخیم شتافت. تیغه بر جامهٔ عین‌القضات کشید و عریانش ساخت. دژخیم، خنجر را به زیر پوست عین‌القضات راند. صدائی همچون ناله آهوی زخم خورده‌ای، ازگلوی خشک عین‌القضات خارج شد و سرش به شانه‌ای خم شد. خاک گرم سپیده، سرخگون شد...

مردمان، بیتاب، اشک، روان ساختند. مردی گفت: ((رهایش کنید! دژخیمان!)). نگهبانی، نیزه‌اش را به سوی مرد معترض رها کرد. جمعیت در هم ریخت. نگاهبانان، بسوی مردمان بی‌سلاح و دفاع، حمله‌ور شدند. در آنی، خون مردمان با خون عین‌القضات درهم آمیخت...

هنگامهٔ غروب بود و آتشی، که پیکر عین‌القضات را در میدان شهر، خاکستر می‌ساخت، تا بر بادش سپارد و بر یادش نگارد.

طلوعِ آخرین سپیده را، زمانه، بر دار دید.... نه...... نه........

این، غروبِ آخرین سپیده پرواز یک پرنده بود!

عین‌القضات را سه روز، استخوان‌های سوخته، بر دارِ رحمت الهی بود! و مردمان را، اشک در چشم... تا کشتزاران عشق را، کشتگرانی دیگر آیند و چوبه‌های دار را، سربلندانی دیگر... تا سنت آید، حقیقت را بجان، پاس داشتن، و جان را بر سرش، بگذاشتن! ▣ ((۱۳۸۳/۳/۱۰))

درنگی بر ژورنالیزم ...

تاملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی

یکی از فاکتورهای مادی رشد ناسیونالیزم قومی در شرایط تجاوز و جنگ مقاومت و بعد از آن، پیشینه‌ی تاریخی سیاست‌های تبعیض‌گرایانه و شوونیستی حاکمان منسوب به ملیت پشتون ـ که مثال برجسته‌ی آن امیر عبدالرحمان‌خان جلاد و نادرخان غدار می‌باشد ـ در واقع امر طبقه حاکمه‌ی پشتون، نه کل ملیت نجیب، وطنپرست و بسیار دلیر پشتون، که آنهم متاثر از سیاست استعماری انگلیس در منطقه و افغانستان بود؛ می‌باشد.

مسئله ستم ملی و برخورد نابرابر با سایر ملیت‌ها بر مبنای تعلقات نژادی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای در بدایت امر مستمسکی شد برای ناسیونالیست‌های قومی منحط و کمر بسته برای خدمت به ارتجاع منطقه و امریکا (هم) از همین خمیر ترشیده و متعفن، پیشوایان مذهبی و «رهبران سیاسی» نظامی شان را ساختند. (چنانچه بعدها در دولت‌های کارتونیک تعبیه‌ی این جنایتکاران وطنفروش را شاهد بودیم).

رهبران ساخته شده هر یک خویشتن را مظهر وحدت قوم منسوبه‌ای خویش خوانده بر آتش ـ زیر خاکستر ـ نژادپرستی و نژادستیزی باروت تفرقه و انشقاق می‌ریختند (که این عمل خاینانه‌ی شان کماکان ادامه دارد) در گیر و دار به اصطلاح «کسب هویت باز یافته‌ی اقوام» به علاوه روشنفکران اجنت، که مطابق دساتیر داده شده از خارج کشور، به آرایش باندهای مورد نظر اشتغال داشته و دارند، روشنفکران جبون و منفعت‌جو (که از نظر سیاسی و فکری توانایی حل مشکلات اقتصادی و سیاسی یعنی فقر و عقب‌مانده گی، پدرسالاری و زن‌ستیزی، تیوکراسی و استبداد را ندارند و آن گاهی که کشور بیگانه به خاک شان حمله نماید به حب بقا و منفعت‌پرستی و به بهانه‌های مثل برقراری «صلح و ثبات»، «حفظ تمامیت ارضی»، «بازسازی» و «احیای مجدد»، با استدلال، بحث و فحصی به اصطلاح تئوریک، تجاوز را «پایه منطقی» داده خودها را به تجاوزگر عرضه می‌دارند)، نیز به این باندهای وطنفروش و جنایت‌پیشه پیوستند. و خط تفرقه افگنانه‌ی شان ـ منجمله افسانه واهی «نژاد اصیل آریایی»، «تغییر نام افغانستان» و... ـ را با زبان شعبده‌بازان تبلیغ نموده، سیاست انقیاد و گردن نهادن در برابر متجاوز را رنگ و روغن تازه‌ای بخشیده به اشاعه آن می‌پردازند. و یا به گفته‌ی شاعر بزرگ احمدشاملو: «آرمان روشنفکر لزوماً آرمان انسانی است. خطی است که روشنفکران مردمی را در این سو قرار می‌دهد و روشنفکر خودفروخته یا کرایه‌ای را در آن سو. اینشتن و کیسنجر را مثل بزنیم. دو روشنفکر اصیل یهودی، گیرم در دو سوی خط. یکی عاشق‌وار نگران انسان و یکی روسپی‌وار در بستر ابلیس، یکی نگران آینده‌ی زمین و حرمت بشر و یکی خواهان بیرحم حاکمیت قوم خود به بهای نابودی همه آن دیگران...»

به یکی دو جمله‌ی لطیف‌پدرام ـ این عنصر چند بعدی، از لحاظ روابط اطلاعاتی و استخباراتی‌اش با کشورهای مختلف که به دستور کی‌جی‌بی عضویت در «واواک» جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و در خدمت سیاست‌های مداخله گرانه‌ی آن کشور در افغانستان قرار گرفته ـ در زیر توجه کنیم:

«... افغانستان یک نام جعلی است... نام آریانا و خراسان برای افغانستان مطرح است»؛ «... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آن را پذیرفته بودند...»

هر دو طیف بالا شوونیزم باندهای حاکمه‌ی ارتجاعی، وابسته به امپریالیزم روس و امریکا را از دید منافع اقتصادی ـ نظامی با شوونیزم کشور متجاوز ـ در گذشته‌ی قریب امپریالیزم شوروی و هم اکنون امپریالیزم امریکا ـ همگون و هم بستر وانمود کرده آرزو دارند هویت زبانی و نژادی و... باندهای زیر فرمان امپریالیزم امریکا ـ قرار گرفته ـ را بر سایر ملیت‌ها و اقوام کشور تحمیل و تطبیق نمایند؛ مثل تغییر قومیت و نام‌های پشتون‌ها، به قومیت تاجک و نام‌های تاجکی در تذکره هویت پشتون‌های ساحه نظامی ائتلاف پلید شمال توسط جواسیس روسی شورای نظار به سربandی معلم عطا، فهیم، قانونی و امثال آنها.

ستم ملی بر ملیت‌های دیگر چه در افغانستان، ترکیه و یا ایران از وجود ایدئولوژی منحیث‌المجموع و به ویژه ایدئولوژی ناسیونالیستی و شوونیستی هیأت حاکمه ناشی نمی‌شود، این «ایدئولوژی» و «فرهنگ» حکومت مرکزی (همچنان حکومت‌های جلای وطن و در کشور ما داره‌های اخوانی) نیست که عامل اصلی تداوم ستم ملی است، زیرا هر ایدئولوژی بازتابی است از منافع اقتصادی و طبقاتی معین در یک جامعه. این یا آن ایدئولوژی به هیچوجه قادر نیست منافع اقتصادی و مادی جامعه را تعیین کند. کاملاً برعکس، این منافع مادی و اقتصادی است که اشکال ایدئولوژی هیأت حاکمه را تعیین می‌کند و در گام نخست ایدئولوژی وسیله‌ای است برای به دست گرفتن اهرم‌های قدرت. و در گام دوم نیز وسیله‌ای است برای دفاع و حفظ قدرت سیاسی، و نه یک آرمان در نفس خودش.

الغای ستم ملی، برخورد متساوی و یکسان با تمام ساکنین کشور به مثابه افرادی دارای حقوق مساوی، در شرایط یک دولت مردمی و غیر وابسته میسر است و بس.

تغییر نام افغانستان
حرف اول شوونیزم آقای «کهگدای»

«یک قرن و ربع سرزمین ما را دیگران برای ما افغانستان نامیدند...»، این فورمل داده شده به جناب کهگدای را در بحث بعدی

(زیر عنوان «ایجاد برخی کشورها توسط استعمار...») دنبال خواهیم کرد. «در قانون اساسی سابق و فعلی نام یک طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند» (مرام کهگدای از کاربرد «طایفه» افغان‌ها به مفهوم پشتون‌ها می‌باشد) «که یک نادرستی روشن است». در رابطه فورمل دومی یعنی اطلاق مقوله «طایفه» به ملیت بزرگ پشتون می‌باید درنگ کرد. کاربرد مقوله طایفه به ملیت پشتون ـ که از بستر تکاملی طایفه، همچنان قوم عبور نموده و از مدت‌های بسیار طولانی است که به مرحله ملیت رسیده اند ـ درک نادرست و شناخت غیر منطقی و ناآگاهی آن «استاد» پوهنتون از مفهوم اصلی مقوله طایفه و سایر مقوله‌های جامعه شناختی، مثل خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت، ملت و حرکت تکامل تاریخی مقوله‌های یاد شده در بستر پرپیچ و تاب جامعه بشری را اعلام می‌دارد.

و حال مفهوم طایفه، ملیت و ملت را در «فرهنگ کامل» و «فرهنگ سبا» با هم یکجا مرور می‌نماییم:

«ملیت ـ وابستگی و ویژگی‌های افراد یک ملت («فرهنگ سبا» صفحه ۱۰۴۲).

«طایفه کلمه عربی است، اسم است مونث طایف، گردنده در بیابان، کوچ کننده، (دوده) تیره، بخش‌ای از ایل»، («فرهنگ کامل» صفحه ۶۸۴».

ملت (کلمه عربی) شریعت، دین، و مذهب، کیش، آیین، پیروان یک دین («فرهنگ کامل» صفحه ۱۱۱۱).

«ملت در فارسی (میهن مردم) قوم، همگی جوامع انسانی در یک سرزمین دارای موقعیت جغرافیائی واحد که تابع یک قانون و مقررات و برخوردار از حقوق همانند و دارای یک سرگذشت وگذشته تاریخی و دارای یک سرشت و منش اجتماعی و دارای یک فرهنگ و یک آداب و رسوم و در نهایت دارای همبستگی معنوی و روحی باشند» (همان صفحه «فرهنگ کامل»).

«ملیت (مصدر) ملت بودن، تابعیت، ویژگی‌های قومی، مجموعه خصایص یک ملت + عضویت در خانواده ملتی» (فرهنگ کامل صفحه ۱۱۱۱).

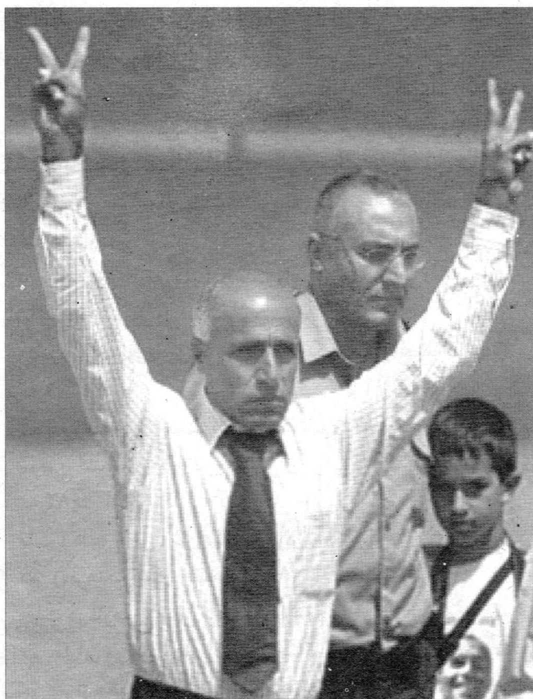
از زیست باهمی افراد و خانواده‌هایی که با هم پیوند خونی و اقتصادی می‌داشته باشند مقوله طایفه شکل گرفته وارد کلی‌ترین مفاهیم جامعه شناختی گردیده است؛ همینطور چند و یا چندین طایفه در روند تکامل اجتماعی خود به آن مدراج و ساختاری رسیده اند که تمامی ضابطه‌ها و ویژگی‌های مقوله قبیله را شامل فرهنگ سوسیالوژی نموده اند؛ هکذا از هم وندی و زیست مشترک قبیله‌هایی دارای مشخصه‌های مشترک اتنیکی، مفهوم علمی مقوله‌ی قوم شکل گرفته است؛ همچنان مقوله ملیت ـ که عبارت از اشتراک پایدار اقوام دارای ساختمان فزیکی مشابه، دارای پیشینه‌ی تاریخی مشترک، برخاسته از سرزمین واحد، اشتراک زبانی و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیاتی که در فرهنگ جمعی آنان بازتاب یافته؛ می‌گردد و تمامی وجوه مشخصه‌ی مشترک تذکار یافته که با هم در ارتباط و اثرپذیری متقابل قرار می‌داشته باشند، به ملیت مبدل می‌گردند؛ و ملت که خود «محصول ناگزیر تکامل ساختار اجتماعی در دوران سرمایه‌داری می‌باشد» و شناخت منطقی آن در بستر تاریخ تکاملی‌اش آگاهی، پژوهش و بررسی درخور را طلب می‌کند ـ برخلاف یکی، دو خصیصه‌ی ملیت که وحدت یک نژاد دارای ساختمان فزیکی مشابه و اشتراک زبانی مشترک را در ساختار خود تداعی می‌کند ـ بیشترین اجزای متشکله ملیت را در خود جا داده و زیست جمعی نژادها و تبارهای گوناگون را در بافت خود به گرمی پذیرایی می‌کند. یا به بیان فشرده‌تر در سرزمین مشترک، جغرافیای مشترک، در درون مرز مشخص روابط اقتصادی معین داشته، حیات و بقای شان را تضمین می‌نمایند.

فورمل متذکره نفرت بسیار شدید نژادی آقای «کهگدای» را مضاعف ساخته به خاطر برانداختن هر چه سریعتر «حاکمیت پشتون تبار»، حتی در دولت دست‌نشانده امریکا، خیلی‌ها بی‌قراری و بی‌تابی آمیخته با هراس و اضطراب نشان می‌دهد و چاره عاجل معضله‌ی نژادی‌اش را در تعدیل هر چه زودتر نام افغانستان به آریانا و یا به هر نام تاریخی دیگر (به جز افغانستان که چون خاری زهرآگین چشم شان را اذیت می‌کند) می‌بیند و در به اصطلاح طرح قانون اساسی توسط «بنیاد»اش می‌فرماید: «نام کشور به آریانا تعدیل شود» چونکه «... احیای نام آریانا ما را بسوی جهانی شدن پیش می‌برد و میراث‌های فرهنگی و افتخارات انسانی ما را بر ما بر می‌گرداند...»(!) «... در داخل کشور اگر هزاره است یا ترکمن یا ازبک و تاجک و افغان و نورستانی و پشه‌ئی همه آریایی اند» هر گاه با اندک توجه دلایل ساده اندیشانه‌ی فوق در مورد تغییر نام کشور کاویده شود، پوچی آن بلاوقفه آشکار می‌گردد. و اگر در مسئله توضیحی جمله‌ی («اگر هزاره است یا ترکمن... همه آریایی اند») از منظر نژادی بپردازیم نه تنها اثبات اینکه تمام ملیت‌های متذکره در بالا، آریایی اند هم کار ساده‌ی نیست؛ بلکه با نامگذاری قوم گرایانه و نژادگرایانه که جناب شما در رابطه با افغانستان با آن مخالفید چگونه می‌توانید ملیت‌هایی را که آریایی نیستند؛ اما در قلب «آریانا» زیسته اند در آن چوکات بگنجانید؟

در هر صورت تداوم این بحث در شرایط کنونی کاملاً بی‌مورد و ناروا شمرده می‌شود؛ زیرا که دشمنان رنگارنگ کشور از سالیان درازیست که به آرزوی نتایج افتراق و تقابل اقوام، عشایر و تبارهای کشور بوده (با یک جهان درد و تاسف که تا حدودی به این آرزوی پلید شان رسیده اند) و این تاکتیک را غرض شقه شقه شدن کشور ما، در مرکز سیاست مداخله گرانه‌ی شان قرار داده اند. و هر گاه از چهار چوب وحدت ملی مسئله بررسی گردد، ما چرا به چندین قرن رجعت کرده وحدت ملی را در آنسوی اعصار و در درون واژه‌ی قدیمه‌ی (آریانا) ـ که به آن و سایر نام‌های سابقه‌ی کشور ارج و احترام خاصی قایل هستیم ـ بجوییم. ▣

ادامه دارد

کی خاین است، دولت اسرائیل یا افشاگر آن؟



مردکای ونونو Mordechai Vanunu مرد اسرائیلی‌ای است که ۱۹ سال پیش در برنامه هستوی اسرائیلی کار می‌کرد ولی با توجه به موقعیت و ماهیت دولت اسرائیل به زودی متوجه شد که آن کشور طرح بسیار خطرناکی دارد و بنابران با به جان خریدن حتی خطر مرگ تصمیم گرفت دنیا را از آنچه دیده با خبر سازد.

اسرائیل همیشه از داشتن برنامه هستوی‌اش انکار می‌کرد اما ونونو اسناد سری‌ای را در نشریات برتانیه منتشر ساخت که خلاف ادعای آن دولت را ثابت می‌ساخت. ولی او در آنجا با زنی امریکایی آشنا شد که وادارش نمود تا مسافرتی به ایتالیا کند. او نمی‌دانست که زن از اجنت‌های «موساد» سرویس استخبارات اسرائیل بود و بناءً به مجردی‌که به ایتالیا رسید بیهوش ساخته شده و توسط «موساد» به اسرائیل ربوده شد و در آنجا به عنوان یک خاین مورد تحقیق قرار گرفته به ۱۸ سال زندان محکوم گشت. سرانجام در اثر فشار بین‌المللی پس ازگذراندن ۱۸ سال زندان اکثراً انفرادی در اپریل ۲۰۰۴ رها شد اما محروم به از حق داشتن پاسپورت، نزدیک شدن به میدان‌های هوایی و بندرها و صحبت با خارجیان.

ونونو اظهار می‌دارد که اسرار را برملا نمود تا از بروز یک فاجعه هستوی در منطقه جلوگیری شده باشد. او از طرفداران حقوق فلسطینیان است و اخیراً از او نقل شده است که «آنچه رئیس جمهور بوش بخواهد، آنان انجام می‌دهند. در حال حاضر ما صاحب کشوری آپارتاید هستیم.»

هر چند دولت صهیونیستی اسرائیل ونونو را «خاین» می‌خواند ولی او که شهامت به خرج داده و پرده از برنامه‌های هستوی دولتی غاصب و متجاوز برداشته است، از سوی مردم دنیا به عنوان یک مبارز برجسته‌ی صلح و عدالت ستایش می‌شود. سلاح هستوی در دست دولتی غیر ملی و ستمگر هیچگاه نمی‌تواند برای کل مردم «منافع ملی» به حساب رود.

آیا «راوا»...

او گفت که هیچ کاندید زن برای احراز ریاست جمهوری وجود ندارد که بتوان او را نماینده زنان نامید... دو کاندید شفیقه حبیبی و مسعوده جلال به ترتیب با جنرال رشیددوستم و جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی که مسئول ایجاد حمام‌های خون زیادی در کشور بوده اند، دارای رابطه نزدیک می‌باشند.

او متذکر شد که «حتی نمایندگان گلبدین حکمتیار هم از رقابت انتخاباتی منع نشده اند و همینطور است افرادی که اجنت‌های خاد بوده اند.»

او اظهار داشت که ولی به هر حال پرزیدنت حامدکرزی مورد حمایت امریکا برنده خواهد بود زیرا «مردم باید بین او و جنایتکاران خط فاصل بکشند.»

او گفت که به نظر وی اگر آقای کرزی وعده‌ی خلع جنگ‌سالاران را بدهد، مردم او را برخواهند گزید. ▣

درشمـــاره‌هـــای آینــده

«قانون» و «آینده»، فلم‌هایی برای جنایت‌سالاران، از جنایت‌سالاران و توسط جنایت‌سالاران

مسعود، فاشیست نبود یا کریم‌خلیلی جنایتکاری دروغگو است؟

طرفداران «تنبان پاره»ی فدرالیزم، مدافعان فئودالیزم اند

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

«حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمدعثمان روستارتره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

قیمت این شماره ۲۰ افغانی (۲۵روپیه)

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان
1977

ISSN 1563-8464

Payam-e-Zan *(Women's Message)*

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.63 July 2005



هشت ثور سیاهتر از هفت ثور

صفحه ۸۹





بزرگداشت هشتم مارچ

صفحه ۸۵